



حقیقت

خیزش دلاوران خلع کرد

بدنبال قتل سبعانه شوانه سید قادری در ۱۸ تیر ماه امسال. موجی از اعتراض و مبارزه، سراسر کردستان را در بر گرفت. این شورشها تداوم مبارزاتی است که خلق کرد از دوره سلطنت پهلوی و از روز قدرت گیری رژیم جمهوری اسلامی، در راه حق تعیین سرنوشت در پیش گرفته است. در اعتراضات اخیر تا کنون بیش از ۲۵ تن جانباخته، صدها نفر مجروح و بیش از هزار نفر دستگیر شده اند. چند تن از دستگیر شدگان در زیر شکنجه جان باخته اند. عده ای از فعالین جنبش کارگری و زنان و روشنفکران کرد بخاطر دفاع از مبارزات مردم دستگیر شده اند. اکثر شهرهای کردستان در اشغال نیروهای سرکوبگر رژیم قرار گرفته اند. در کوی و برزن مزدوران رژیم تجمعات مردم را مورد یورش قرار می دهند. ۲۶ سال از زمانی که خمینی جلاد به خلق کرد اعلان جنگ داد و به کردستان لشکر کشی کرد می گذرد. از آنزمان تا کنون سرکوب خلق کرد یکی از دغدغه های حکام اسلامی بوده است. بمباران و قتل عام های دست جمعی، کوچ اجباری، تخلیه روستاهای مرزی ... ادامه در صفحه ۲



زلا پیمائی مریوان ۱۳۵۸

جنبش کردستان و مسائل استراتژیک انقلاب

صفحه ۳

پرولتری در ایران

صفحه ۶

خطاب به جوانان کردستان

صفحه ۸

منطقه امن در کردستان ایران؟

صفحه ۱۰

گزیده ای از مقاله "بیگانه با انقلاب"

نگاهی به سمینار سراسری

صفحه ۱۵

در باره کشتار زندانیان سیاسی در ایران

صفحه ۱۷

کشتار ۶۷، جنایت بزرگ و حماسه های مقاومت

صفحه ۲۸

کی می رود ز خاطر خون روان یاران

صفحه ۲۴

آمریکا، سرزمین دموکراسی و دیکتاتوری

صفحه ۲۶

"غیر خودی ها" در ستایش گنجی و

گنجی در ستایش "خودی ها"!

خیزش دلاوران خلی کرد

.... تبعید و اعدام و شکنجه و زندان و اشغال نظامی ارمغان رژیم جمهوری اسلامی برای مردم کردستان بوده است. ایران، تحت سلطنت پهلوی زندان ملل بود و تحت رژیم جمهوری اسلامی زندان ملل است. انقلاب ۵۷ تبدیل به ضد انقلاب جمهوری اسلامی شد و این جنبه از زندگی اجتماعی نیز مانند بقیه وجوه آن دست نخورده باقی ماند. اما هر جا ستم است مقاومت هم هست. و علیرغم این سببیت ها، خلق کرد مبارزات جانانه و قهرمانانه ای را علیه دشمنان قسم خورده اش به پیش برده است.

مبارزات اخیر و واکنش ها

مبارزات اخیر مردم کردستان، با جواب خشونت بار رژیم جمهوری اسلامی مواجه شد. مقامات رژیم با فرستادن نیروهای نظامی اعلان کردند پاسخی جز سرکوب ندارند. فردی به نام سردار احمدی مقدم، فرمانده نیروی انتظامی کشور، برای روحیه دادن به مزدوران جنایتکارش به کردستان آمد و گفت: «با حضور قاطعانه نیروی انتظامی، همکاری با اداره اطلاعات، سپاه، بسیج و مردم در شهرهای جنوب آذربایجان غربی و کردستان بر اوضاع مسلط هستیم!» وی به سبک همه مرتجعین، شوانه را "یک شرور" خواند و گفت سرچشمه این اعتراضات و مبارزات در "خارج از کشور" و در نتیجه "تحریکات عوامل خارجی" است. این یاهو گو حضور وسیع مردم کردستان را به هزار تا دو هزار نفر تقلیل داد و گفت دامنه اعتراضات "کوچک" بود. از سوی دیگر موسوی لاری وزیر کشور دولت خاتمی پس از گذشت چند هفته از حوادث کردستان، عمل نیروهای سرکوبگرش را تأیید کرد. ملا حسنی فاشیست و قاتل کشتار روستاهای قارنا و قلاتان و عامل جنگ نرده اعلان کرد، «برای دفع اشرار من خودم کفن پوشیده و پیشاپیش به جنگ اشرار و ضد انقلاب میروم».

در این میان "اصلاح طلبان" کرد که مجموعه ای از سرکوبگران نظامی و امنیتی سابق می باشند، که امروز به هیئت روزنامه نگار در آمده اند، با انعکاس محدود مبارزات مردم زبونانه از مرکز خواستند که برای آرام کردن اوضاع روشهای دیگری اتخاذ کند.

مبارزات خلق کرد، مرکز نشینان ملی - مذهبی را نیز به واکنش واداشت. جریانهای همچون نهضت آزادی و رهبر مرتجعش ابراهیم یزدی اعلان خطر کرد و گفت، برای رفع "فتنه" کردستان باید تدارک دید! هاشم صباغیان، یکی

دیگر از این مرتجعین ملی- مذهبی گفت: "این مشکلات را ناشی از مردم کرد نمی دانم، بلکه معتقدم تحریکات بیگانگان در آن دخیل است."

از سوی دیگر سلطنت طلبان، که جمهوری اسلامی سیاستهای آنان را ادامه داده است، این سرکوب را بطور ضمنی تأیید کردند. در یکی دو سال گذشته اینان از زبان داریوش همایون همواره تذکر داده اند که "کردها باید حد خود را نگهدارند!" به این پس مانده های تاریخ باید گفت، خلق کرد "حد و مرز" هائی را که رژیم شاه و بعد رژیم جمهوری اسلامی برایش تعیین کردند همیشه با شورش مسلحانه درهم شکسته است و در آینده هم همینطور خواهد بود.

در این میان موضع جریانهای ضد انقلابی همچون سازمان فدائیان اکثریت که بیشتر از "دوم خردادی ها" برای گنجی سینه زنی می کنند، قابل

بنقل از برنامه حزب کمونیست ایران (م ل م)

در باره حق تعیین سرنوشت ملل

.....پرولتاریا از شعار حق تعیین سرنوشت دفاع می کند؛ زیرا فقط بدین طریق می توان وحدت اجباری و نابرابری که به ملل تحمیل شده را بر هم زد و وحدت داوطلبانه طبقه کارگر و ستمدیدگانی را بنا نهاد که آینده مشترکی را دنبال می کنند. طرح این شعار حاکمیت طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیسم که حول انقیاد و بی حقوقی ملل ستمدیده شکل گرفته را هدف قرار می دهد؛ به اتحاد هر چه مستحکمتر صفوف طبقه کارگر چند ملیتی در ایران خدمت می کند؛ بدگمانی های موجود در بین ملل ستمدیده را پاک کرده و زمینه مساعدتری برای پیوند توده های سراسر کشور بوجود می آورد. تبلیغ و ترویج انترناسیونالیستی حول شعار حق تعیین سرنوشت، جزئی لاینفک از تربیت کارگران ملت فارس است تا از نفوذ تفرقه افکنی های شوونیستی بورژوازی فارس رهائی یابند و نیروی نهفته انقلابی و پیشرو درون ملل ستمدیده را ببینند.

توجه می باشد. اینان، در قبال مبارزات خلق کرد و سرکوب آنان توسط نیروهای سرکوبگر رژیم سکوت کردند و حتا با گفتن یاهو هائی مانند اینکه "ما مخالف سوزاندن اموال دولتی هستیم" مبارزات مردم را تخطئه نمودند.

در واکنش به مبارزات اخیر مردم در کردستان، صف دوست دشمنان تا حدودی بروشنی ترسیم شد. تمامیت جمهوری اسلامی اعم از این یا آن جناح متحدانه از اقدامات نظامی حمایت کردند،

ملی مذهبی ها که رفقای روزهای تنگ جمهوری اسلامی اند بر طبل شوونیسم فارس خود کوبیدند و مبارزه مردم را "فتنه" خواندند، نیروهای مرتجع اپوزیسیون از سلطنت طلب تا اکثریتی نیز ماهیت خود را نشان دادند. نیروهای کمونیست و آزادیخواه با اشتیاق به مبارزات اخیر توده های مردم کردستان خوشامد گفتند. ده ها تشکل صنفی کارگری در کردستان و دیگر نقاط به دفاع از خواسته های مردم برخاستند. اعتصاب سراسری که به ابتکار کومله (سازمان حزب کمونیست ایران) و اتحاد صف گسترده ای از جنبش چپ فراخوانده شد با پیروزی و موفقیت عملی شد. کمونیستهای نقاط مختلف کشور ضمن دفاع از این مبارزات تلاش میکنند توده های تحت ستم و استثمار در سایر نقاط ایران را به این آگاهی برسانند که مبارزه خلق کرد بخشی از مبارزه تمام ستمدیدگان ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی و مولفه مهمی از این مبارزه همگانی است. آنان تجربیات انقلابی خود را در اختیار نسل نوینی که در مبارزه علیه دشمن وارد صحنه سیاسی شده اند قرار داده و می کوشند دامنه این مبارزات را گسترش دهند.

اما این مبارزات و مبارزات عادلانه دیگری که امروز در اقصی نقاط کشور در جریان اند باید به مسیری افتند که به عمر ننگین جمهوری اسلامی خاتمه بخشیده و روند انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی را تسریع کنند. شک نیست که خلق کرد با داشتن یک تاریخچه غنی مبارزات سیاسی و مسلحانه انقلابی می تواند نقش مهمی در این روند بازی کند. پرولتاریای انقلابی در کردستان باید با درک درست از جوهر طبقاتی مسئله ملی و ترسیم دورنمایی که به مراتب وسیع تر از چشم انداز غالب بر جنبش کردستان است و با پیش گرفتن یک استراتژی سیاسی و نظامی صحیح، توان عظیم نهفته در این خلق ستمدیده را برای تحقق انقلاب پرولتاری، شکوفا کند. مبارزاتی که تا کنون در کردستان علیه ستم ملی پیش رفته، ضربات سختی بر دول بورژوا ملاکان ایران وارد آورده اما نتوانسته مسئله ملی را حل کند. خیزشهای قدرتمند و همچنین شکستهای تلخی که خلق کرد در گذشته تجربه کرده، اشتیاق شدیدی را برای جذب سیاستها و ایدئولوژی واقعا رهائی بخش در میان توده ها بیدار کرده است. در تارک سیاست و ایدئولوژی واقعا رهائی بخش این حقیقت غیرقابل انکار نقش بسته است که حل نهائی مسئله ملی وابسته به پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی به رهبری پرولتاریای چند ملیتی ایران است. ■

جنبش کردستان و

مسائل استراتژیک انقلاب پرولتاری در ایران

بارزانی است، پی برده اند و فهمیده اند که این آن جامعه ای نیست که آرزوی او را در سر می پروراند؛ و می دانند که نباید سالیان دراز مبارزات سخت و فداکاریهای خود را بخاطر دست یافتن به جامعه ای با این مشخصات، بحساب آمریکا بریزند. برای این عده، ماهیت امپریالیسم آمریکا روشن است و تحت هیچ شرایطی حاضر نیستند از درگاه این قدرت خونریز و قلدر، آزادی طلب کنند. اما عده زیادی از مردم کردستان، هنوز به چنین درکی نرسیده اند. بخصوص آنکه سازمان کومله زحمتکشان و حزب دموکرات کردستان، سخت می کوشند تا به سبک و سیاق رهبران کردستان عراق، هر گونه امید به حل مسئله ملی از طریق انقلاب دموکراتیک نوین و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی را از بین ببرند و بلند پروازی را از ضمیر زحمتکشان و روشنفکران انقلابی کردستان بزدایند و بجای آن طرز تفکر گدائی رهایی و آزادی، از قدرت های امپریالیستی را، جایگزین کنند. امروز، در جنبش کردستان ایران دو سیاست در رابطه با سرنگون کردن جمهوری اسلامی، وجود دارد: یکی سرنگونی جمهوری اسلامی به طریقی که توده های مردم و کمونیستها کمترین دخالت و امپریالیستهای آمریکائی و مرتجعین عراقی و سازمان های وابسته بدانان، بیشترین نقش را در این مسئله داشته باشند. و دیگری، سیاست سرنگونی جمهوری اسلامی با اتکاء به رشد و گسترش مبارزات خود مردم و مقابله با هر گونه دخالت امپریالیستها می باشد. این دو سیاست، به اشکالی دیگر در کل اپوزیسیون جمهوری اسلامی موجود است و در جنبش کردستان نیز شکل خاص خود را دارد. اولی به استقرار ارتش آمریکا و نوکران بومی اش می انجامد و دومی به رشد و گسترش جنبش کمونیستی، و تسریع انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی. اینکه در دوره آتی کدام بر دیگری پیشی خواهد گرفت، هنوز روشن نیست. اما بدون شک، باید فعلا نه برای پیشی گرفتن راه درست کوشید. کلید پیروزی انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی در ایران، برقراری هژمونی طبقه کارگر و جنبش کمونیستی بر مبارزات خلقهای ایران است. جنبش خلق کرد نیز از این امر مستثنی نیست. با بیراهه هائی که در مقابل توده های زحمتکشان و خلق کردستان گذاشته می شود، فقط از طریق ارائه یک برنامه و راه روشن انقلابی و حرکت برای تحقق آن، می توان مقابله کرد. هیچ عامل خودبخودی به یاری ما نخواهد شتافت. مبارزات رزمنده توده های

کردستان را به منطقه

سیاسی پیشرو تبدیل کنیم

جنبش کردستان عراق به دنبالچه طرح های امپریالیسم آمریکا تبدیل شد. در جنبش کردستان ایران باید هشیارانه با رشد چنین گرایشی مقابله کرد. نتایج تلخ روندی که بر جنبش کردستان عراق حاکم شد در مقابل چشمان همه است: مردم کردستان عراق، پس از آنهمه مبارزه و فداکاری که زبازند خلقهای خاورمیانه بود، صاحب حکومتی شده اند که در فساد و دزدی مانند جمهوری اسلامی و شیخ و شاه های خلیج است، به همکاری و دوستی با مرتجعین ترین و خونخوارترین و عقب افتاده ترین نیروهای عراق و خاورمیانه و جهان مباحات می کند و به قیمت در قدرت ماندن، حاکمیت قوانین قرون وسطائی شریعت را رسماً قبول می کند. کارنامه اقتصادی حاکمیت ۱۵ ساله احزاب کردستان عراق (از زمانی که اداره "منطقه امن" را بعهده گرفتند و صاحب درآمدهای گمرکات و بخشی از درآمد نفت عراق شدند) نیز اسف انگیز است. قبل از این، ۴۰۰۰ روستای کردستان بدست صدام حسین نابود شده بود. در مدت ۱۵ سال حکومت اینان، بسیاری از روستاهای دیگر نیز خالی از سکنه و ویران شده اند. کشاورزی کردستان عراق نه تنها احیاء نشده بلکه قادر به تامین مواد غذایی اهالی کردستان نیز نیست در حالیکه زمانی به انبار غله عراق معروف بود. کشاورزان کردستان قادر به رقابت با محصولات خارجی که بازار را پر کرده، نیستند. حکومت منطقه ای کردستان، نیازی به صنایع هم ندارد زیرا کردستان را به مرکز ارائه خدمات نظامی و امنیتی به امپریالیسم آمریکا تبدیل کرده و رانت این خدمات را دریافت می کند. در نتیجه، به جای ایجاد شغل در کشاورزی و صنعت، در بخش پلیس و انواع و اقسام گاردهای ملی و محلی و مرزی و غیره شغل سازی می شود. روابط اجتماعی ستمگرانه مانند بی حقوقی مفرط زنان نه تنها ریشه کن نشده بلکه با رشد نیروهای اسلامی بنیادگرا جانی تازه یافته است.

عده ای از مردم کردستان ایران به واقعیت کردستان عراق و روابط اقتصادی و اجتماعی که محصول حکومت کردی به رهبری جلال طالبانی و

مبارزات توده ای جسورانه در کردستان علیه جمهوری اسلامی به مردم سراسر کشور امید می دهد. کردستان یک بار دیگر وعده می دهد که رژیم جمهوری اسلامی، آنچه را کاشته، برداشت خواهد کرد. نتیجه ستمکاری ها و سرکوبهای بی وقفه جمهوری اسلامی، انرژی شورشگری زحمتکشان این خطه را بیشتر کرده است. کردستان، می تواند یکبار دیگر پرچمدار الهام بخش مبارزات پرولتاریا و خلقهای ایران با جمهوری اسلامی، شود.

صحنه سیاسی کردستان پیچیده تر از هر زمان دیگر است. نقشه های امپریالیستی آمریکا در خاورمیانه، کردستان را به یکی از مراکز کشمکش های سیاسی بین المللی تبدیل کرده است. جنبش خلق کرد، از یک طرف با رژیم جمهوری اسلامی روبروست و از طرف دیگر، در مجاورت خود، با یکی از خونخوارترین قدرت های امپریالیستی که در نقش دایه مهربانتر از مادر به میدان آمده تا کینه عمیق و عادلانه خلق کرد از جمهوری اسلامی را به راه دلخواه خود سوق دهد.

در چنین صحنه پیچیده و پر تضادی است که کمونیستها باید وظایفشان را انجام دهند. آنها نباید فقط سختی ها را ببینند. بلکه باید توجه کنند که در دل همین شرایط سخت و پیچیده، پتانسیلها و امکانات بزرگی در حال شکل گرفتن است و باید از این پتانسیل ها و امکانات برای رشد و گسترش جنبش کمونیستی در کردستان، استفاده کرد. کمونیستها باید میان مبارزات خلق کرد و مبارزات سراسری برای سرنگونی جمهوری اسلامی، پیوندهای محکم برقرار کنند. آنها باید به تله های سیاسی و ایدئولوژیک که بر سر راه مبارزات خلق کرد گذاشته شده است، توجه خاص کنند تا بتوانند کشتی مبارزات خلق کرد را به سلامت از میان پیچ و خم ها، عبور دهند. آنها باید این مبارزات را با هدف تقویت انقلاب پرولتاری در ایران و سراسر خاورمیانه، به طرف جلو هدایت کنند. کسب چنین قابلیتی تنها بعهده کمونیستهای کردستان نبوده بلکه کار و کوشش تمام جنبش کمونیستی ایران را طلب می کند. کل جنبش کمونیستی باید همت کند تا کردستان به یک پایگاه سرخ کمونیستی تبدیل شود و به پرولتاریا و خلقهای خاورمیانه پیام بفرستد که آینده روشن همه ما در گرو سرنگون کردن دول مرتجع این منطقه و بیرون کردن امپریالیستها و ایجاد یک خاورمیانه بزرگ سوسیالیستی است.

مردم بدون پیوند با یک راه و استراتژی روشن کمونیستی، بخودی خود نمی توانند راه را از چاه تمیز دهد.

رشد جنبش کمونیستی در کردستان منوط است به حل مسائل استراتژیک

در زمینه ایدئولوژی و برنامه، وظیفه مهمی بر دوش کمونیستهای کردستان و سراسر ایران است. این وظیفه عبارتست از: تشریح و شناساندن کمونیسم و مختصات جامعه سوسیالیستی در جزئیات خاص برای توده های زحمتکش و روشنفکران مبارز. منظور از جزئیات خاص این است که، در جامعه سوسیالیستی آینده، قدرت در دست کیست؛ روابط اقتصادی چگونه است؛ روابط اجتماعی میان اقشار مختلف مردم، چه شکلی بخود می گیرد؛ مالکیت کارخانه و زمین متعلق به کیست و محصول کار کارگر کجا می رود و بر سر دهقان و زمینش چه می آید؛ ستمگری ملی چگونه سرنگون می شود و مسئله ملی در ابعاد سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اش چگونه حل می شود؛ روابط میان زن و مرد دچار چه دگرگونی هائی می شود؛ اقتصاد کشاورزی و صنعت چگونه سامان می یابد؛ برای ممانعت از قدرت گیری بورژوازی داخلی و بین المللی چه رویکردهائی اتخاذ می شود؛ مردم اختلافات خود را چگونه حل می کنند و بطور کلی تفاوت های کیفی این جامعه با هر آنچه امروز می بینیم، در چیست و شباهتهایش در کجاست.

روشن کردن مختصات جامعه سوسیالیستی، فقط با رجوع به تجارب کشورهای سوسیالیستی شوروی و چین (بخصوص تجربه چین سوسیالیستی که عالیتز و پیشروتر از تجربه سوسیالیسم در شوروی بود) ممکن است. شناختن و شناساندن این تجارب، از وظایف مبرم و روز کمونیستهاست و لازم است که در این امر مهارت و دانش بالائی کسب کنند. زیرا، پیشبرد این وظیفه، بخش بسیار مهمی از مبارزه طبقاتی جاری در سطح بین المللی است. نیروهای بنیادگرای اسلامی و امپریالیستها برای پیشبرد طرح ها و برنامه های خود، این تجارب سوسیالیستی الهام بخش طبقه ما را، سیاه و هولناک تصویر می کنند. برای مقابله با تاثیرات و نفوذ ایدئولوژی بنیادگرای اسلامی و ایدئولوژی امپریالیستی باید این تجارب عظیم را به روشنائی روز کشاند و به توده های زحمتکش نشان داد که، این جوامع سوسیالیستی با وجود تمامی کمبودها و اشتباهایشان، رفیع ترین قله های فتح شده بشر بودند؛ یعنی، هنوز جامعه ای بهتر از آنها متولد نشده است؛ و پس از سقوط سوسیالیسم در آن کشورها، همه چیز در جامعه بشری رو به قهقرا و سقوط رفت. روشن کردن این حقایق تاریخی، بخشی از مبارزه طبقاتی است. ما کمونیستها، در این کار نیز، باید مشی توده ای در پیش گیریم و عده زیادی از زحمتکشان و روشنفکران را با تجارب طبقه کارگر جهان، در زمینه ساختن کشورهای

سوسیالیستی، آشنا کنیم و آنان را عمیقاً درگیر شناختن تجارب الهام بخش انقلابات سوسیالیستی در قرن بیستم، کنیم. در همان حال که این تجارب را فراگیر می کنیم، باید همچنین تاکید کنیم که هدف ما صرفاً تکرار آن جوامع نیست. هدف جنبش کمونیستی و پرولتاریای بین المللی آن است که با جمع بندی از نقاط مثبت و منفی آن جوامع، در انقلابهای سوسیالیستی آتی، جوامعی بنا کند که حتا بهتر از جوامع سوسیالیستی قرن بیستم عمل کنند و در پاک کردن اثرات عصر بربریت سرمایه داری از چهره زمین، از آنها هم پیشتر روند.

وظایف انقلاب سوسیالیستی و نیروهای محرکه آن

علاوه بر این، کمونیستها بدون روشن کردن خط و برنامه سیاسی خاص انقلاب پرولتری در ایران، نمی توانند جنبش کمونیستی را بسازند. برنامه و راه و روش طبقه کار برای حل مسئله ارضی - دهقانی، حل مسئله ملی، حل مسئله ستمگری جنسیتی، چیست؟ اینها مسائل پایه ایست که زندگی و سرنوشت ده ها میلیون نفر بدان ها وابسته است و هر طبقه ای بخواهد رهبری مبارزات مردم را در دست گیرد باید برنامه و روش خود را در قبال آنها روشن کند.

ساختار اقتصادی و اجتماعی خاص ایران (که در ساختار اقتصادی و اجتماعی کردستان بوضوح خود را نشان می دهد) وظایف ویژه ای بر دوش این انقلاب می گذارد. به عبارت دیگر انقلاب پرولتری در ایران باید مسائلی را حل کند تا بتواند جامعه سوسیالیستی را برقرار کند. یکی از وظایف اصلی پرولتاریا، بسیج دهقانان فقیر و بی زمین برای انقلاب است. برای بسیج این شمار عظیم، طبقه کارگر باید برای حل مسئله ارضی - دهقانی و یا به عبارت دیگر ریشه کن کردن شیوه های استثمار بجا مانده از عصر فئودالی (که در سرمایه داری ادغام شده و به سودآوری آن خدمت می کند) برنامه داشته باشد. این که بر این وضعیت چه نامی می نهیم (ما آن را نیمه فئودالیسم می خوانیم) اصل مسئله نیست. اصل مسئله، این است که طبقه کارگر با آن می خواهد چه کند؟ اگر واقعا وظیفه و رسالت طبقه کارگر را انجام انقلاب سوسیالیستی بدانیم، آنگاه متوجه می شویم که نیروی دهقانی در کردستان و سراسر ایران، نیروی ذخیره تعیین کننده ای برای انقلاب پرولتری است. اگر رسالت طبقه کارگر را انجام انقلاب سوسیالیستی بدانیم، آنگاه متوجه می شویم که جنبش ملی علیه ستمگری ملی، جنبش دهقانی برای زمین، جنبش زنان برای آزادی و برابری، از جریانات پر قدرت چنین انقلابی می باشند. هر تلاشی برای "غیر کارگری" و در نتیجه بی اهمیت جلوه دادن این قوای محرکه انقلاب در ایران، به خطی بی سرانجام منتهی می شود. هر گونه بی تفاوتی جنبش کمونیستی نسبت به این جنبش ها و مطالبات این

اقشار، تاوان سنگینی را بر طبقه کارگر تحمیل خواهد کرد. تحت عنوان رشد سرمایه داری در ایران، نه تنها نمی توان بر مسئله ارضی - دهقانی و مسئله ملی خط بطلان کشید بلکه رشد سرمایه داری حل این مسائل را برای گذر به سوسیالیسم مبرم تر کرده است. هر چقدر هم که سرمایه داری رشد کرده باشد، کماکان این مسئله باقی است که طبقه کارگر پس از بقدرت رسیدن، اقتصاد کشاورزی را بر مبنای چه روابط تولیدی و چگونه احیاء کرده و سازمان خواهد داد، صنایع را چگونه رشد خواهد داد و بطور خلاصه غذا و مسکن و پوشاک و فرهنگ و آموزش مردم را چگونه تامین خواهد کرد؟ شکاف میان ملل مختلف را چگونه پر خواهد کرد؟ ناسیونالیستهای کردستان جواب این را آماده دارند: به سبک حکومت منطقه ای کردستان عراق، یک رانت ژئواستراتژیک دریافت خواهند کرد که بین باندهای روسای مختلف حکومتی تقسیم شده و آنها هم بر اساس روابط اقتصادی و اجتماعی حاکم، بخشی از آن را میان رعایای خود (یعنی توده های مردم) توزیع خواهند کرد و بقیه کارگران و دهقانان کردستان هم می توانند برای کار کماکان به بندرعباس و عسلویه و بغداد و بصره و غیره بروند؛ در زمینه فرهنگی و آموزشی هم هر آنچه را از قبل بجا مانده استفاده می کنند، و بقیه کارها را هم آن جی او ها حل می کنند؛ و البته، در زمینه مسئله ملی، تقسیم سهم "فدرالی" (یعنی دادن سهم سیاسی و اقتصادی کافی به بورژوا- ملاکان و احزاب سیاسی شان در هر منطقه ملی) شکاف های میان طبقات استثمارگر ملل مختلف را پر می کند.

جواب نیروهای بورژوا ناسیونالیست کمابیش همین است. اما جواب کمونیستها و طبقه کارگر چیست؟ بدون جواب به این مسائل، طبقه کارگر و پیشاهنگان کمونیست آن نمی توانند حتا توده های کارگر را برای طی مسیر سربالائی و پر پیچ و خم انقلاب پرولتری آماده کنند، چه برسد به متحد کردن میلیون ها دهقان که اصولاً بدون نیروی آنان طبقه کارگر نمی تواند برای کسب قدرت مبارزه کند. طبقه کارگر باید از هم اکنون راه حل عملی اش را در زمینه فراهم کردن ملزومات سوسیالیسم و تامین نیازهای اولیه زندگی مردم ارائه دهد؛ باید روشن کند که، بر خلاف سرمایه داری، چگونه این نیازها را بدون دست یازیدن به انواع و اقسام روابط اقتصادی و اجتماعی ستمگرانه و استثمارگرانه بدون ستمگری ملی، ستمگری جنسیتی، استثمار فئودالی دهقانان، ادغام در نظام سرمایه داری جهانی، تامین خواهد کرد.. در غیر اینصورت، به چه دلیل توده های زحمتکش و دیگر اقشار خلق می توانند قبول کنند که راه رستگاری شان در انجام انقلابی به رهبری طبقه کارگر است؟

مبارزه مسلحانه در کردستان

بر هیچکس پوشیده نیست که مبارزه مسلحانه در کردستان علیه جمهوری اسلامی، نقش بزرگی در توده ای و فراگیر شدن مبارزه انقلابی علیه

توجهی نکنند، تاوان آن را توده های طبقه کارگر و زحمتکشان پرداخت خواهند کرد. کمونیستهای ایران باید به این سوال جواب دهند که مبارزه طبقاتی سیاسی در ایران چگونه می تواند، بطور موفقیت آمیز، از موانع عبور کرده و به سطح مبارزه طبقاتی در عالیترین شکل خود، یعنی حل مسئله قدرت سیاسی از طریق جنگ، گذر کند. و نقش کردستان و جنبش کردستان در حل این مسئله سراسری چیست.

منطقه کردستان و اوضاع کنونی کردستان جایگاه مهمی در حل این مسئله برای طبقه کارگر و جنبش کمونیستی ایران در کلیت خود دارد. طبعاً این به معنای آن نیست که پس، این مسئله را آن بخش جنبش کمونیستی که کردستان جای اصلی انجام وظایفش است باید حل کند. این وظیفه بر دوش کل جنبش کمونیستی ایران است. یا به معنای آن نیست که پس، در کردستان فقط باید مبارزه مسلحانه کرد! خیر، مبارزه مسلحانه ای که بر تارکش خط و برنامه روشن کمونیستی ننشسته باشد و دارای ستون فقرات محکمی از زحمتکشان آگاه به این خط و برنامه نباشد، نمی تواند نیازهای انقلاب پرولتری را برآورده کند.

عده ای از کمونیستها مایلند تحت عنوان سرمایه داری و "شهری" شدن کردستان، بر این وظیفه خط بطلان بکشند. باید گفت، هر چقدر هم که کردستان و ایران، سرمایه داری و شهری شده باشند، تجارب نشان داده است که مبارزه مسلحانه بر خلاف پیش داوری های اغلب نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی ایران، خیلی زودتر از آنچه که آنان در ذهن محاسبه می کردند، به دستور روز مبارزه تبدیل شده است. نمونه آن سال ۵۶-۵۷. و امروز نیز این شکل مبارزه، ضرورت عینی خود را پیش کشیده است اما نیروهای ذهنی (یعنی کمونیستها) آنقدر نا آماده اند که ترجیح می دهند این واقعیت عینی را نبینند. اما جبران نکردن عقب ماندگی های فکری و عملی در این عرصه از مبارزه طبقاتی، راه را برای پایه گرفتن نیروهای واپس گرای مذهبی و ناسیونالیست فرصت طلب که از مبارزه مسلحانه بعنوان اهرم فشاری برای شراکت در قدرت استفاده می کنند، باز خواهد کرد. اگر باور ندارید، نگاهی به اوضاع عراق کنید.

اگر ما یک حزب کمونیست واحد سراسری داشتیم، طبعاً این مسئله سریعتر حل می شد. اما داشتن یک حزب کمونیست واحد به معنای داشتن یک خط سیاسی ایدئولوژیک واحد است و صرفاً به داشتن یک ساختار تشکیلاتی واحد تقلیل دانی نیست. خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیح و اتحاد کمونیستها بدور آن، همان شهر رم است که تمام راه ها به آن ختم می شود. اوضاع و شرایط بسیار پیچیده و سخت است. ولی پر از ظرفیتها و امکانات برای پیشروی جنبش کمونیستی در ایران و تمام

خلق را در کردستان و تمام ایران هزاران بار بیشتر بر می انگیزد تا با هر آنچه در توان دارند، بجای منجلا ب جمهوری اسلامی، جامعه ای را بنا کنند که واقعا متعلق به اکثریت مردم و امید بخش آنان باشد.

تجربه نشان داده است که طبقه کارگر، بدون ساختن ارتش تحت فرماندهی خود که باید متشکل از کارگران و دهقانان و زحمتکشان باشد، و بدون آنکه بوسیله جنگ، ارتش تا بدندان مسلح دولت بورژوازی را مغلوب کند، هرگز نمی تواند مبارزه



خود را به فرجام پیروزمند برساند. از اولین روزهای آغاز مبارزه طبقه کارگر جهان برای قدرت سیاسی (یعنی از زمان کمون پاریس) تا کنون این حقیقت در عمل ثابت شده و جایگاه روشنی در تئوری های مارکسیستی یافته است. مائوتسه دون، که انقلاب چین و استقرار روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی سوسیالیستی را در چین (با جمعیت ۴۵۰ میلیون نفر) پیروزمندانه رهبری کرد، برای اینکه این حقیقت را بدون ابهام برای طبقه کارگر و خلق روشن کند، اعلام کرد که در دنیای کنونی "قدرت از لوله تفنگ بیرون می آید". سیر وقایع ایران و جهان از آن زمان تاکنون، نه تنها این حقیقت را مردود نکرده، بلکه هر چه بیشتر، ثابت کرده است. سخنگویان سرمایه داری جهانی، بدلیل این گفته، مائو را جنگ پرست لقب داده اند اما خودشان بدون اسلحه و بمباران و توپ باران و سلاح های کشتار دسته جمعی، قادر به اداره جهانی که کاملاً در انحصارشان است نمی باشند! جریانات خرده بورژوازی درون جنبش چپ نیز گاهی در این گونه تبلیغات ضد کمونیستی از بورژوازی سبقت می گیرند. اما این حقیقت، از آن نوع حقایق است که اگر نیروهای جدی جنبش کمونیستی به آن بی

جمهوری اسلامی بازی کرد. این مبارزه، تداوم مبارزه آشکار و تهاجمی توده های مردم کردستان را در شرایطی که جمهوری اسلامی در نقاط دیگر ایران سلطه فاشیستی خود را تثبیت کرده بود، امکان پذیر کرد. این یک واقعیت غیر قابل انکار است که چنانچه در سال ۵۷ کومله و بقیه سازمان های جنبش کمونیستی نیروی مسلح پیشمرگه را سازمان نمی دادند، کردستان بسرعت به جولانگاه گروه های مسلح مذهبی و باندهای فئودالی و عشیره ای تبدیل می شد که می توانستند جنبش های توده ای را در نطفه خفه کرده و مجال رشد و گسترش را از سازمان های کمونیستی بگیرند.

عده ای از کمونیستهای سابق که از کمونیست بودن فقط نام آن را یدک می کشند، تجربه مبارزه مسلحانه در کردستان را سنتی "غیر کارگری" می دانند و می گویند، "مجال و فرجه رشد جنبش کارگری را در کردستان بست". (منظور "حزب کمونیست کارگری" است). در حالیکه نیروهای جنبش کمونیستی در کردستان، بدون مبارزه مسلحانه نمی توانستند مانع استقرار سریع ارگان های جمهوری اسلامی شوند؛ بدون آن نمی توانستند به اتوریته های سنتی فئودالی و مذهبی در کردستان ضربات کاری زده و توده های زحمتکش را از زیر نفوذ فکری و فرهنگی آنان بیرون کشیده و با افق گسترده ایجاد جامعه ای نوین، با خواست و امکان ایجاد چنین جامعه ای آشنا کنند؛ دروازه ها را بروی رشد و گسترش کمونیسم و افکار و ایده های پیشرو در میان توده های مردم کردستان، باز کنند. مبارزه مسلحانه نیروهای جنبش

کمونیستی ایران در کردستان که از فردای سرتنگونی رژیم شاه در کردستان علیه جمهوری اسلامی شروع شد، به فرجام پیروزمند نرسید و نتوانست به نقاط دیگر گسترش یافته و رژیم جمهوری اسلامی را سرتگون کند. اما این فرجام ناموفق، از اهمیت این تجربه کم نمی کند. افق این مبارزه مسلحانه محدود و در چارچوب مبارزه ملی کردستان باقی ماند، اما حتا با وجود چنین افق محدودی توانست انرژی نهفته در توده های ستمدیده کردستان را برانگیزد و خاک حاصلخیزی از خود برجای بگذارد: خاک حاصلخیزی بصورت توده وسیعی که تجربه مبارزه سیاسی انقلابی توده ای را در سطحی بالا از سر گذرانده اند. جمع بندی از این تجربه یکی از وظایف نسل جوان جنبش کمونیستی در کردستان است. یکی از جمع بندی های مثبت از این تجربه آن است که چنانچه این مبارزه مسلحانه با یک چشم انداز سیاسی گسترده یعنی با هدف ساختن ارتش طبقه کارگر و زحمتکشان ایران، برای درهم شکستن ماشین دولتی حاکم در ایران و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، برای بنای یک ایران سوسیالیستی پیش می رفت، انرژی زحمتکشان و

خطاب به جوانان کردستان

چراغ الهام افروختید و به همگان درس تسلیم ناپذیری آموختید.

ترفندهای دشمن مثل همیشه بود. چیز جدیدی در چنته نداشت؛ باز هم اعزام هیئت های تحقیقاتی قلابی از مرکز؛ باز هم تهدید و قلدری تبلیغاتی؛ باز هم «پیدا کردن دست بیگانگان در پشت ناآرامی های غرب کشور»؛ باز هم حرف زدن از «ضرورت رسیدگی به بیعدالتی های تاریخی در این منطقه و جدا کردن حساب مردم وطن دوست و مومن از تجزیه طلبان و عوامل بیگانه». البته دشمن حرف دلش را با برقراری حکومت نظامی اعلام نشده ای که چند هفته است ادامه دارد می زند. فعلا می گویند که از آرام شدن شهرهای کردستان راضی هستند. اما کسی می تواند شک داشته باشد که شما آتش زیر خاکسترید؟ کسی هست که نبیند به هزار و یک طریق می کوشید سلطه حکومت نظامی را در هم بشکنید و موج کنونی ترور و سرکوب را عقب برانید؟

همه در فکرید. همه در فکریم: که این مبارزه چند هفته ای چگونه جلو رفت؛ چه دستاوردهایی داشت؟ آیا می توانستیم بهتر از اینها مبارزه کنیم؟ کجا بود که با محدودیت روبرو می شدیم؟ احساس ناتوانی می کردیم؟ نمی دانستیم چکار باید بکنیم؟ کجا بود که حس می کردیم بعضی بحث ها و استدلالات و دل سوزاندن ها دارد سد راهمان می شود؟ گره ای از کارمان نمی گشاید که هیچ، دارد گیجمان می کند؟ و آن پرسش همیشگی و اساسی: حالا چه باید کرد؟ اولین نکته ای که به ذهن می آید نقطه قوت و نقطه ضعفی است که پا به پای هم خودنمایی می کنند. خیزش کردستان به سرعت سراسری شد اما در سطح کردستان، از شمالی ترین تا جنوبی ترین شهر. همبستگی مردم در گیر در این مبارزه به یک همبستگی عمومی در سطح سراسر ایران بسط پیدا نکرد. عکس العملی در خور آن خیزش گسترده در نقاط دیگر کشور در میان توده های مردم و مشخصا روشنفکران بخشهای غیر کرد مشاهده نشد. یک بار دیگر، مرزبندی های ملی واقعا موجود در عرصه مبارزات طبقاتی و سیاسی، پر رنگ به نمایش درآمد. کاملا واقعی اما با کارکردی منفی! اگر این بند مشترک یعنی ستم عمیق و همه جانبه و دیرینه ملی که بر اکثریت قاطع مردم کرد اعمال می شود نبود، مسلما این مبارزه با چنین سرعتی گسترده و توانمند نمی شد. حالا اگر کسی، حزبی، این وسط پیدا شود و به زور تحلیل های من در آوردی بخواهد مردم کردستان را قانع کند که هیچ جنبه ملی در این خیزش وجود نداشته است، و ماهیت آنچه در کردستان دیدیم عینا همانست که در سایر نقاط ایران می بینیم، خود را مضحکه خاص و

سه هفته خیزش، شهر به شهر از پی هم، بی هراس و همدلانه، واقعه ای کوچک و اتفاقی نیست. مردم مبارز کردستان! دختران و پسران شورشگرا زمانی که شما با دو تصویر متفاوت از شوانه قادری روبرو شدید، یکی سرافراز و با نگاهی پر امید و دیگری خونبار و برآماسیده و بیجان، خوب فهمیدید که پیام این جنایت چیست. قتل شوانه به دست مزدوران جمهوری اسلامی و پیکر خونین شوانه، نمادی از سرکوب وحشیانه جوانان جامعه بود. سرکوب از سوی رژیم می که به حق دشمن نسل جوان لقب گرفته است. این قتل، نمادی از ستم دیرینه ملی بود که بر توده های کرد روا می شود. جمهوری اسلامی پاسخ تودهنی محکمی که از تحریم گسترده انتخابات ریاست جمهوری توسط شما خورده بود را با این قتل جبونانه داد. صحنه آن چنان شد که همه چیز نمادین باشد. رژیم اسلامی در روزهای گذار از قیافه اصلاح طلب به شمایل اصول گرا دست به این جنایت زد. هر دو جناح دست خود را تا آرنج در خون فرو بردند تا روشن باشد که بال های یک نظامند و در برابر مقاومت و اعتراضات مردمی در یک صف ایستاده اند. و شما مردم، پیام را خوب گرفتید و پاسخی به موقع به آن دادید: جوجه تروریستی که با افتخار پرورده جنایاتش علیه جنبش کردستان را زیر بغل زده است رئیس جمهور می کنید؛ بدن شوانه را آماج شکنجه و گلوله می کنید؛ پس بگرد تا بگردیم.

بدون شک رژیم سرکوبگر انتظار عکس العمل اعتراضی را می کشید، اما نه تا این حد. فکر می کرد که مساله به اعتراضات مهیاد ختم می شود و سر و صداها می خوابد. شاید هم سران دستگاه اطلاعاتی و انتظامی جمهوری اسلامی خیال داشتند نبض جامعه کردستان را بگیرند و ببینند اوضاع از چه قرار است. اما این نبض آن چنان تند و قوی زد که همه شان را به هراس انداخت. نخست با نام شوانه و با خواست معرفی و مجازات قاتلانش؛ سپس با گوشمالی دادن مزدوران انتظامی که به قصد ترساندن و پراکندن تظاهرات به خیابان آمده بودند؛ و درگیری خیابانی و آتش زدن خودروهای سرکوبگران و حمله به مراکز دولتی. در ادامه سرکوبها و دستگیر کردن صدها جوان، موج اعتصاب سراسری آمد و تجمع خانواده ها و یاران برای آزادی اسیران. شما ابتکار زدید؛ نیروهای دشمن را در خیابانها و محلات پراکنده کردید؛ هر جا که توانستید و امکانش را یافتید جواب مشت را با مشت دادید؛ کاری کردید که اجرای حکومت نظامی غیر رسمی و به پرواز در آوردن هلیکوپترهای توپدار هم چاره ساز نشد. دستستان خوش که از مهیاد تا کامیاران برای سراسر ایران

منطقه است. کلید پیشروی، داشتن خط سیاسی ایدئولوژیک صحیح، منجمله در زمینه استراتژی کسب قدرت سیاسی است.

اتحاد بدور استراتژی و برنامه کمونیستی برای تبدیل کردستان به پایگاهی سرخ

ترکیبی از حرکات سرکوبگرانه جمهوری اسلامی در کردستان و اوضاع خاورمیانه و حرکات امپریالیسم آمریکا، می تواند کردستان را بسرعت به نقطه جوش مبارزه طبقاتی در ایران تبدیل کند. کمونیستها نباید امکان چرخش سریع اوضاع و امکان رشد و گسترش جنبش کمونیستی و باز شدن دورنماهای آغاز جنگ خلق را دور از احتمال بدانند. به ظاهر، نیروهای امپریالیستی و احزاب ناسیونالیست و نیروهای مرتجع مذهبی مهار اوضاع را در منطقه در دست دارند. اما دلیل اصلی اش آن است که یک جنبش کمونیستی قوی ابراز وجود نکرده است. به قول لنین، «تاریخ حتی در دوران ضدانقلاب، آرام برجای نمیماند». بحران سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک، نه فقط گریبان جمهوری اسلامی بلکه گریبان همه دولتهای ارتجاعی خاورمیانه را گرفته است. اوضاع جهانی بسیار بیشتر از دهه ۱۹۹۰ به ضد سرمایه داری جهانی چرخیده و کارزار تبلیغاتی سرمایه داری جهانی علیه کمونیسم، تاثیرات خود را تا حد زیادی از کف داده است. توده های مردم در سراسر جهان بطور روزافزونی بدنبال بدیلی برای این نظام جهنمی سرمایه داری جهانی و دیکتاتورهای خونخوار آن در کشورهای مختلف، می گردند. نیروهای بنیادگرای اسلامی، برای بخشی از توده های مستاصل از ستم، برای مدتی، راهی برای عقده گشائی و انتقام جوئی باز می کنند. اما در شرایطی که یک بدیل بدیع و واقعی سربلند کند که توده های تحت ستم ببینند که می توانند بدست خودشان مرتجعین و امپریالیستها را به زباله دانی افکنده و جامعه ای نوین را بر پایه تعاون داوطلبانه و آگاهانه همه انسانها، از هر رنگ و ملت و جنسیتی، بنا کنند؛ آنگاه، با تمام وجود بدورش حلقه زده و برای تحقق آن جان می دهند. کمونیست و کمونیسم، بدون چنین چشم اندازی، بدون بهم وصل کردن دانه به دانه آن پتانسیل هائی که می تواند به این چشم انداز ره بگشاید، معنا ندارد. ■

توضیحات:

۱- با پیروزی قوای نظامی جمهوری اسلامی، نیروهای پیشمرگ دو حزب کردستان و بقیه سازمان ها به کردستان عراق رانده شدند اما از همان جا نیز مبارزه مسلحانه ادامه یافت. بروز خط تسلیم طلبانه موسوم به "حزب کمونیست کارگری" در کومله، ضربه محکمی بر کومله وارد آورد که به ادامه مبارزاتش در همه جنبه ها ضربه زد. همزمان، تثبیت قدرت جلال طالبی و بارزانی.

نقاط ایران مطرح شود. چرا که کردستان سابقه جنگیدن با این رژیم را دارد. طی ده ساله اخیر تلاش های زیادی از جانب نظریه پردازان رژیم، ناصحین سوسیال دمکرات امپریالیست و بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی انجام گرفت تا فکر جنگیدن برای پیروز شدن را از سر مردم بیرون کنند. و این کار بیشتر از هر جا در مورد جنبش کردستان انجام گرفت. اینان روی ناکامی مبارزه مسلحانه پیشمرگان و از دست رفتن مناطق تحت نفوذ اپوزیسیون مسلح کرد انگشت می گذاشتند تا اثبات کنند که دست به سلاح بردن فایده ای ندارد و همه اش ضرر است. نتیجه

عملی این بحثها چه بود؟ قدرت همچنان در دست صاحبان قدرت باقی ماند و اسارت و رنج مردم ادامه یافت. مشکل کار، جنگیدن نبود بلکه چگونه جنگیدن بود. این کاری است اساسی، نقشه مند و طولانی که هم رهبری و ساختار خود را می خواهد؛ هم استراتژی ها و تاکتیک های معین خود را؛ هم امکانات و نیروی انسانی و مادی و تسلیحاتی مناسب خود را. این با گوشمالی دادن تحسین برانگیز یک مزدور اطلاعاتی یا پاسدار در کوچه های شهر فرق دارد. با عملیات تبلیغی یک گروه چریکی علیه مراکز دشمن

که در حمایت از خیزش مردم صورت می گیرد فرق دارد. با مبارزه مسلحانه پیشمرگان با اهدافی نظیر روحیه دادن به توده ها، فشار گذاشتن بر رژیم و اینجا و آنجا امتیاز گرفتن از آن فرق دارد. هدف جنگ انقلابی روشن است: در هم شکستن دستگاه نظامی سرکوبگر که قلب دولت ارتجاعی محسوب می شود و همزمان پی ریزی مناسبات نوین در همه عرصه ها. این دورنمایی است که در مبارزات کنونی باید مد نظر داشت و برای تحققش تلاش کرد. آیا مردم آمادگی را ندارند؟ چشم خود را ببندیم و صحنه های همین خیزش چند هفته ای را یک بار دیگر از نظر بگذرانیم. توده های مردم پر از انرژی و خواست اند. مساله اینست که از چه سیاستی پیروی می کنیم؛ به دنبال چه اهدافی هستیم؛ و گره کار را از کجا باز می کنیم.

پرسش اساسی دیگری که بدون شک به ذهن توده های پیشرو و جوانان آگاه نیش می زند، در مورد رهبری مبارزه است. این خیزش را چه کسی توانست مهر خود را بر آن بکوبد و سیاست های عملی و شعارهای خیزش را بر مبنای اهداف و استراتژی معینی جلو بگذارد؟ تقریباً همه بر خودجوش بودن این خیزش اذعان دارند. در عین حال، احزاب و محافل مختلف که هر یک دستی در صحنه کردستان داشتند تلاش کردند شعارها و دیدگاه های خود را در میان مردم بیاخاسته بویژه جوانان تبلیغ کنند. رهبری، یک نیاز حیاتی است و

دغدغه ها، بسیار ناپایدارتر از گذشته است. این نیروی مهاجر پراکنده در گستره کشور ظرفیت انتقال مسائل مبارزات سیاسی کردستان به توده های همسرنوشت سایر مناطق را دارد. ظرفیت تبلیغ ضرورت برپایی مبارزات اعتراضی و اعلام همبستگی با خیزش توده های کرد را دارد. ظرفیت پیوستن و مسئولیت به عهده گرفتن در مبارزات گوناگون حق طلبانه و آزادیخواهانه ای که در محیط کار و زیستش جریان می یابد را دارد. آیا اینگونه به مساله نگاه می کنیم؟ آیا این مبارزات را مبارزه خود می بینیم؟ یا اینکه فقط خود را متعلق



نسل جوان در راهپیمایی مریوان ۵۸

و متعهد به مبارزه در خاکی می بینیم که در آنجا به دنیا آمده ایم، در آنجا همزبان و هم فرهنگ و فک و فامیل و آشنا داریم؟

اما این چند هفته خیزش، واقعیت حیاتی دیگری را نیز به توده های کردستان به ویژه جوانان مبارز نشان داد. این که دولت مرتجع به کردستان اعلام جنگ داده است. مدتهاست که این جنگ، پنهان و آشکار ادامه دارد. ولی برای نسل جوان شاید این اولین بار باشد که بطور ملموس آن را احساس می کند و با مسائل و پیچیدگی هایش روبرو می شود. وقتی که شعله های خشم مردم زبانه می کشد، اینجا و آنجا دست به مجازات مزدوران رژیم می زنند. اعمال شورانگیز قهر انقلابی، دلگرمی و تحسین مردم را به دنبال دارد. در وقایع اخیر نیز از این صحنه ها کم دیده نشد. خیلی ها به این فکر می کنند که ما با نیروی منظم سرکوبگر روبرو هستیم. مساله فقط مزدوران اطلاعاتی و نیروی انتظامی و واحدهای ویژه سپاه هم نیست. ما با یک ارتش ارتجاعی روبرو بوده ایم و هستیم. با امکانات معین، با استراتژی ها و تاکتیک های معین، با ستاد فرماندهی و سلسله مراتب معین، و با نقاط قوت و ضعف معین. ما که فقط نمی خواهیم عکس العمل نشان دهیم. نمی خواهیم در دور باطل مقاومت و سرکوب بچرخیم. ما که فقط نمی خواهیم ضرب شست نشان دهیم. ما می خواهیم پیروز شویم و به راهی برسیم. شاید این فکر و این سوالات در کردستان بیشتر از سایر

عام کرده است. این نوع بحث کردن، علیرغم اینکه ظاهراً برای ایجاد همبستگی بیشتر بین توده های کرد و ستمدیدگان سایر مناطق کشور انجام می گیرد، عملاً بر قشرها و طبقاتی که از ستم مضاعف در رنجند و این تفاوت را با پوست و گوشت خود احساس می کنند تاثیر عکس دارد. نفی واقعیت موجود باعث می شود که مرزبندی های ملی پر رنگتر از آنچه هست جلوه کند. نافیان وجود ملت و مساله ملی و ویژگیهای مبارزه طبقاتی در ملل تحت ستم، همیشه بیشترین خدمت را به تنگ نظری ناسیونالیستی کرده اند. در حرکت برای رفع

نقطه ضعفی که گفتیم،

اگر قرار است یقه ناسیونالیسم گرفته شود در درجه اول باید سراغ ناسیونالیسمی رفت که بی تفاوتی و انفعال نسبت به خیزش کردستان را در بین مردم مناطق غیر کرد و مشخصاً در مراکز فارس نشین رواج می دهد.

ولی به هر حال، همبستگی رابطه ای دو طرفه است که برای آن باید تلاش مشخصی انجام شود. این تلاش، نه نصیحت است و نه دعوا. مساله، کار سیاسی است. مساله، افشاگری سیاسی

از عملکرد ستمگرانه عمومی و خاص رژیم است. مساله، نشان دادن خصلت مشخص ستمگری طبقاتی و اجتماعی در منطقه ای مثل کردستان به زحمتکشان و خلقهای سایر نقاط است. مساله، درک و ترویج این نکته حیاتی است که علیرغم تفاوت شرایط و تاریخچه و نقاط قوت و ضعف هر بخش از طبقه کارگر چند ملیتی در ایران و سایر قشرهای ستمدیده و زحمتکش، همه ما همسرنوشتیم. انقلاب و پیروزی و رهائی واقعی در عصر کنونی، بدون مبارزه واحد همه این اجزاء برای در هم شکستن یک دولت واحد و جدا شدن از تارهای یک شبکه واحد و جهانی استثمارگر و ستمکار به دست نمی آید. حتی همین گام اول، یعنی سرنگون کردن جمهوری اسلامی هم در گرو اینست که همسرنوشتی و مبارزه واحد را درک کنیم، که واقعا انترناسیونالیست باشیم. موقعیت برای تبلیغ و ترویج همسرنوشتی ستمدیدگان مساعد است؛ ابزار برای جلب همبستگی میان مردم سایر مناطق با مبارزات جاری در کردستان گسترده تر و مهیاتر از گذشته است. هزاران هزار کارگر و زحمتکش و روشنفکر کرد در جستجوی کار و یا ادامه تحصیل به مناطق مختلف کشور پرتاب شده اند. پایتخت و مراکز پر جمعیت شهری به معنای واقعی کلمه، چند ملیتی است. مهاجران کرد با وقایع و تحولات کردستان پیوندی بسیار نزدیک دارند. رفت و آمدها همیشگی است و در فاصله های کوتاه زمانی. چرا که شغل ها و مشغله ها و

منطقه امن در کردستان ایران؟

آقایان کومله: پندارهای واهی را به دور افکنید!

به آنها دستور اکید می دهد که کالبد شکافی نکنند زیرا با انجام کالبد شکافی معلوم می شود که از نزدیک کشته شده اند، یعنی ترور شده اند. مگر شما نمی دانید، بغداد و موصل و شهرهای دیگر عراق مملو از جوخه های مرگ شده که در لباس پلیس عراقی به در منازل سنی های هوادار حزب بعث می روند و افراد را برده و در نقطه نامعلومی می کشند؟ این جوخه های مرگ حتا یک خبرنگار آمریکائی را که در حال سند جمع کردن در این مورد بود در روز روشن از تاکسی بیرون کشیده و در جا گلوله ای در مغزش خالی کردند. این خبرنگار قبل از مرگش اظهار نظر کرده بود که جوخه های مرگ توسط پلیس عراقی دست پرورده آمریکا اداره می شوند. شما با چه معیار و محکی فکر می کنید ارتش آمریکا که توسط یک مشت اوباش و دیوانه که از کشتار و بمباران هوائی مردم بیگناه از خود بیخود و سرمست می شوند، می توانند برای مردم کردستان "امنیت" فراهم کنند؟ در روز ۲۵ اوت ۳۸ جسد که به ضرب گلوله ای بر سرشان ترور شده بودند در بغداد یافت شدند. اینهم کار جوخه های مرگ ساخته و پرداخته ارتش آمریکا بود. ارتش آمریکا که توسط جنایتکارترین افراد روی زمین اداره می شود، فقط می تواند روی جنایتکاران و اوباش و قاچاقچیان هر جامعه ای حساب باز کند و آنهایی را هم که از این صفات محروم بوده اند به این صفات آلوده می کند و بعد برای هر کاری به آنان اتکا می کند. بنابراین بهتر است وقتی صحبت از منطقه امن برای کردهای ایران می کنید کلمه امن را در گیومه بگذارید و چند علامت تعجب هم در مقابلش قرار دهید.

یک کم عقب تر رفته و باز با نگاهی به واقعیات ببینیم "منطقه امن" در کردستان عراق چگونه بود: وقتی "منطقه امن" در کردستان عراق درست شد، نیروهای امنیتی و سپاه پاسداران جمهوری اسلامی در شهرهای کردستان عراق مستقر شدند. ترور اعضای احزاب اپوزیسیون ایرانی مستقر در کردستان عراق، در همین زمان رخ داد. جنگهای میان گروه جلال طالبانی و مسعود بارزانی و کشتارشان از یکدیگر (یکی با کمک سپاه پاسداران و دیگری با کمک صدام حسین) در همین دوره رخ داد. درست شدن احزاب اسلامی در کردستان عراق از سوی جمهوری اسلامی و پایه گرفتن آنها در برخی روستاها در همین دوره بود. دست به یکی کردن جلال طالبانی با دولت فاشیست ترکیه برای سرکوب نیروهای پ کا کا در همین دوره بود. پس سوال اینجاست که "امن" برای کی؟

گروهی به نام "اتحاد انقلابیون خلق کرد" و با امضای فردی به نام حسین یزدان پناه (۱) نامه ای خطاب به کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل و رئیس جمهور عراق و رئیس منطقه ای کردستان عراق نوشته و در آن تقاضا کرده است که برای جلوگیری از سرکوب مردم کرد توسط نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی ایران "منطقه امنی" مانند آن "منطقه امنی" که نیروهای آمریکایی و متحدینش پس از جنگ اول آمریکا در عراق (سال ۱۹۹۰ به بعد) در کردستان عراق بر پا کردند، ایجاد کنند. در همین رابطه رادیویی به نام "رادیو برابری" نظر سازمان زحمتکشان کردستان ایران (کومله به رهبری مهدی) را جويا شد که در جواب، یکی از افراد این حزب به نام آقای رضا کعبی ضمن مثبت دانستن این ایده اظهار داشت که: "متأسفانه با توجه به تضادهای اروپا و آمریکا چنین امری بعید است ولی خوب بود اگر چنین چیزی به وقوع می پیوست و این خود تنفسی برای جنبش کردستان می بود". هنگامیکه که گوینده رادیو به ایشان تذکر داد که معنای چنین نامه ای یعنی همان اشغالگری که در حال حاضر نیروهای آمریکایی در عراق انجام میدهند، آقای کعبی در پاسخ اظهار داشت: "چرا دخالت نیروی خارجی فقط در چنین مواقعی مطرح می شود؟ چرا این شکاکیت ها فقط در چنین مواقعی مطرح می شود؟ آیا برای این نیست که بخواهند جنبش توده ای مردم را به خاطر این مسئله زیر سوال ببرند؟"

البته این اولین بار نیست که رهبران کومله، مدافع این گونه تجاوزگری های امپریالیستی میشوند. درست در زمان حمله نظامی امپریالیسم آمریکا علیه مردم عراق وقتی مردم مبارز سندج علیه این تجاوزگری امپریالیستی تظاهرات کردند، یکی از رهبران بالای این حزب به نام آقای عمر ایلیخانی زاده اظهار داشت: "به مردم سندج چه سودی میرسد که علیه آمریکا تظاهرات کنند". راستی که هیچ سودی نمی رسد، چون نمی توان روی آن سرمایه گذاری کرد و در بازار آزاد سیاست به معامله اش گذاشت.

اما بیائید مسئله را کمی با بکار گرفتن واقعیات بشکافیم. سوال ما از آقای کعبی این است که مگر آمریکا برای مردم بغداد توانسته منطقه امن درست کند که حالا آن را برای کردستان ایران تقاضا می کنید؟ مگر شما نمی دانید که زیر نگاه دهها هزار سرباز آمریکائی مستقر در بغداد هر هفته بین ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ جسد به بیمارستان ها تحویل داده می شود و طبق گفته دکترهای بغدادی ارتش آمریکا

لحظاتی پیش آمد که شرکت کنندگان در خیزش سراسری کردستان هم از خود پرسیدند حالا چکار باید بکنیم؟ چطور باید ادامه دهیم؟ از کدام تجربه ها می توانیم و باید بیاموزیم؟ کیست که راه و چاه را نشانمان دهد و تجربه ها را در اختیارمان بگذارد؟ در این لحظات، خیلی خاطرات و تجارب دور و نزدیک به ذهن ها آمد. خیلی از حرفها دوباره در گوشها زنگ زد. و خیلی سیاستها دوباره رو آمد. به یاد آوردیم که بخشی از احزاب اپوزیسیون به دفعات مردم را به مبارزه مسالمت آمیز فراخوانده بودند. گفته بودند دست زدن به خشونت در مقابل سرکوبگری دشمن از نظر «تاکتیکی» صحیح نیست، چون بهانه به دست دشمن می دهد! وقتی که مقامات رژیم به تجمع مسالمت آمیز مهیاد در اعتراض به قتل شوانه جواب سر بالا دادند و مزدورانشان مردم را وحشیانه سرکوب کردند پوچی آن حرفها روشن تر شد. به یاد آوردیم که بخشی از این اپوزیسیون در روزهای پر هیاهوی دوم خرداد کوشیده بود کردستان را هم زیر پرچم «دفاع از بد در مقابل بدتر بکشاند» و به ویژه در بین جوانان بذر «تسامح و تساهل» در برابر جناحی از رژیم بپاشد. وقتی که این بار هم به چشم دیدیم همه جناح های جمهوری اسلامی آستین بالا زدند و به سرکوب و فرونشاندن خیزش پرداختند، تزلزل و بی مایگی این بخش از مخالفان نمایان تر شد. برخی از احزاب به اصطلاح چپ یا «کارگری» مبارزه مسلحانه در کردستان را تحت عنوان سنت گرایی عشیرتی و نماد ناسیونالیسم محکوم می کرد. وقتی که دیدیم حالا هم دارند مردم کردستان را به «مبارزه متمدنانه» دعوت می کنند، ماهیت رفرمیستی و بی سرانجام بودن سیاستهایشان را روشنتر درک کردیم. وقتی که سکوت معنی دار محافل امپریالیستی و کارگزاران آنان در کردستان عراق را در روزهای سرکوب خیزش سراسری کردستان ایران و دستگیری های گسترده مردم را دیدیم (در حالیکه در همان روزها سران آمریکا و اروپا مرتبا درخواست آزادی گنجی را می کردند و رسانه های گروهی غربی مرتبا به اعتصاب غذای گنجی پوشش می دادند)، سرانجام سیاست تسلیم طلبی و همراهی با امپریالیسم را بهتر فهمیدیم. با این سیاست ها و با این رهبری ها، قدم از قدم نمی توان برداشت.

جنبش کردستان همانند جنبش توده ها در سراسر ایران نیاز به راهی دیگر دارد. راهی که خودجوش و خودبخودی ساخته نخواهد شد. توده های مردم و هزار جوان بیخاسته و تشنه پیروزی و رهایی نیاز به یک رهبری و سیاست نوین و متفاوت دارند. به حزبی که افق های محدود تاکتونی را بشکند، انرژی مردم را با آگاهی انقلابی کمونیستی و اهداف بزرگ آزاد کند. یک حزب کمونیست انترناسیونالیست که مرزهای تفرقه و پراکندگی ملی را با اتحاد آگاهانه و داوطلبانه طبقه کارگر و توده های ستمدیده پاک کند. حزبی که بخواهد جنگ انقلابی را سازمان دهد و بداند که چگونه آن را باید تدارک دید و با اتکاء به توان میلیونی مردم تا پیروزی نهایی رهبری کرد. ■

گسترده ای در سراسر جهان علیه تجاوزگرها و جنایت امپریالیست‌ها در جریان است و خلق کرد می تواند و حتما باید بخشی از اتحاد بین المللی خلقهای جهان علیه دشمنان مشترک باشد. نیروهای کمونیست در کردستان باید با تمام قوا جنبش خلق کرد را به این نهضت بین المللی متصل کنند. در شرایط کنونی جهان، به این راحتی ها هم نیست که زحمتکشان و روشنفکران کردستان اجازه دهند که نیروهائی که به زد و بند با قدرتهای جنایتکار و مخوف جهان مشغولند با دستمایه قرار دادن مبارزات مردم، به قدرت برسند. آنچه‌ی که امپریالیسم آمریکا را در مداخله نظامی در ایران محدود کرده بیش از آنکه تضاد با امپریالیستهای اروپایی باشد، گردابی است که در عراق دچار شده است. حرف ما به دوستان کومله این است که سیاست مرگبار نزدیکی با بزرگترین دشمن مردم دنیا را کنار بگذارند. منافع خلق کرد و یاد بسیاری از رفقایان را که در سخت ترین شرایط جنبش خلق کرد با صداقت و فقط با اتکاء به نیروی لایزال خلق مبارزه کرده و جان باختند را به یاد آورید و تا دیر نشده از این راه بازگردید. ■

توضیحات:

(۱) افراد این گروه تا قبل از تشکیل حکومت کردی در کردستان عراق، همراه با "سازمان چریکهای فدائی - هویت" به رهبری مهدی سامع در شورای ملی مقاومت تحت رهبری سازمان مجاهدین خلق بودند

مشکل عمده در تقاضای تلویحی کومله از آمریکا برای ایجاد "منطقه امن" در کردستان ایران، باز کردن راه برای اشغالگری نیست. مشکل عمده تبلیغ ایدئولوژی معینی است: این ایدئولوژی که توده های مردم در کردستان ایران باید قبول کنند که از دست خودشان و جنبش خلق کرد کاری بر نمی آید و آنان محکوم هستند که سرنوشت خود را بدست قدرتهای امپریالیستی بسپارند و امیدوار باشند که "وضع بهتر" از این که هست شود. فکر می کنید جلساتی که برای رهبران کومله و حزب دموکرات در واشنگتن گذاشته می شود عمدتا برای چیست؟ عمدتا برای اتکاء به اینان برای بردن این ایدئولوژی به میان توده های مردم کردستان است. حرف ایجاد "منطقه امن" قبل از اینکه یک برنامه سیاسی و نظامی باشد، اشاعه یک نگاه و باور معین در میان توده های مردم کردستان است: که سرنوشتش در جای دیگری تعیین می شود و هیچ ظرفیت و توانی در رابطه با در دست گرفتن سکان سرنوشت خود ندارد بنابراین بهتر است تلاشی هم برای آن نکند و به این قناعت کند که مهره شطرنج باشد. بله، هدف قبل از اینکه خلق افکار برای یک برنامه معین باشد، اشاعه یک ویروس است. ارتش آمریکا، برای کشتار بومیان آمریکا اول با آنها مذاکره می کرد و بعنوان علامت دوستی و ایجاد "امنیت" در مقابل سرما پتوهای آلوده به میکروب میانشان پخش می کرد و بعد کار اصلی اش را می کرد. این ارتش آمریکائی که برای کردها دایه مهربانتر از مادر شده، بر پایه نفرت از خلقهای جهان متولد شده و تعلیم یافته است. و دوست نمایانند چنین ارتشی همان تاثیرات ایدئولوژیک را دارد که در جریان هشت سال حکومت به اصطلاح "اصلاح طلبان" حکومت جمهوری اسلامی (دوم خردادی ها) یک عده باورشان شد که شکنجه گران و بازجویان دیروز اوین قرار است امروز برایشان آزادی به ارمغان آورد. کمونیستها پیگیرانه باید در میان توده های مردم کردستان علیه این ایدئولوژی ارتجاعی تبلیغ و ترویج کنند و در مورد اشاعه چنین ویروسی هشدار دهند و بگویند که توده های خلق کرد غرور و سربلندی ناشی از اتکاء به نیروی خود، باور به نیروی خود، و بلند پروازی در آمال و آرزوهای خود را با هیچ وعده ای نمی توانند کنار بگذارند. در مبارزه طولانی مدت و پر فراز و نشیب برای دست یافتن به جامعه ای که واقعا رهائی بخش است، داشتن این نگرش مانند آب حیات است. زمانی که آن را از خلقی بگیرند هر کاری با وی می توانند بکنند. این یکی از مهمترین مولفه های مبارزه طبقاتی در کردستان است.

خلقهای ستمدیده خاورمیانه، منجمله خلق کرد، بارها از سوی رهبرانی که گول قول و قرارهای قدرتهای امپریالیستی و دول مرتجع را خورده و دچار تزلزل و بی ثباتی شده اند، ضربات زیادی خورده اند. لازم است که نسل جوان مبارزین کردستان نسبت به این رویکرد که تاریخا رویکرد جریانات فئودالی و بورژوازی کردستان بوده، برخورد انتقاد فعال اتخاذ کنند. امروزه، مبارزه

بگذارید مسئله را از یک جنبه دیگر نیز بشکافیم. هنگامی که صحبت از "منطقه امن" برای کردها می شود یک درک دروغین همراه با آن القاء می شود: که گویا چنین منطقه ای فاقد یک خصلت طبقاتی و اجتماعی معین است. باز هم با نگاه به "منطقه امن" در کردستان عراق و تداومش در شکل حکومت کردی و امروز در شکل حکومت دو حزب جلال طالبانی و بارزانی، می توانیم ببینیم که چنین نیست: هم قدرت سیاسی حاکم دارای خصلت طبقاتی است؛ هم کارکرد اقتصادی این حکومت دارای خصلت طبقاتی است؛ هم روابط اجتماعی حاکم در جامعه کردستان عراق دارای خصلت معینی است. این جامعه، نمونه تیپیک هر جامعه مستمر و استثمارگر جهان سومی دیگر است. آیا می توانید این را انکار کنید؟ قدرت سیاسی به وضوح در دست یک شبکه فئودالی عشیرتی است که سرخپاشی در دست امپریالیستهای آمریکائی است و در نظام سرمایه داری جهانی هم ادغام شده اند. ادغام اینها از طریق ارائه خدمات نظامی و امنیتی به سرمایه داری جهانی است. همانطور که دولت جدید افغانستان از طریق قاچاق مواد مخدر در نظام سرمایه داری جهانی ادغام شده است. طبعاً یک چنین نظامی، بدترین نیروهای جامعه را بعنوان مدیران و اداره کنندگان خود بخدمت می گیرد. و اگر هم آن مدیران و اداره کنندگان در گذشته "بدترین های جامعه" نبودند، کارکرد این نوع نظام اجتماعی آنها را به "بدترین های جامعه" تبدیل می کند. بنابراین مجادله بر سر "گذشته" حاکمان کنونی کردستان عراق نیست. چه بسا بسیاری از آنان در گذشته "کمونیست" هم بودند. ماهیت افراد را ادعاهایشان تعیین نمی کند بلکه هیولائی که تغذیه می کنند و پرورش می دهند و در جامعه حاکم می کنند تعیین می کند. بنابراین قدرت سیاسی حاکم در کردستان عراق یک خصلت ضد مردمی دارد. یعنی اینکه برای منافع اکثریت مردم کردستان عراق کار نمی کند بلکه برای اقلیتی از مردم کردستان عراق که جزو طبقات حاکمند و امپریالیسم آمریکا (که واضح است که جزو "مردم" نیست) کار می کند. خصلت اقتصادی حاکم در کردستان عراق هم که نیازی به توضیح ندارد زیرا توضیح واضحی می شود. کافی است نگاهی به وضعیت ویران روستاها بیندازید. کافی است تحقیقی در باب استثمار کارگران مهاجر (کارگرانی که از کردستان ایران برای کار می آیند) بکنید. و برای فهمیدن ماهیت روابط اجتماعی کافی است نگاهی به وضعیت زنان بکنید. به خصلت فرهنگی که در جامعه تبلیغ می کنند نگاه کنید؛ به کتابهای آموزشی مدارس و تلویزیون های دو حزب حاکم نگاه کنید. مجموعه اینها نشان می دهد که روابط طبقاتی و اجتماعی استثمارگرانه از نوع متعارف که در همه کشورهای جهان سوم حاکم است در اینجا نیز حاکم است. بنابراین "منطقه امن" دارای خصلت طبقاتی و اجتماعی است و به نیروهای معینی "اجازه تنفس" و رشد و حاکم شدن می دهد. حال مسئله را در یک سطح دیگر بشکافیم.

مجله انتر ناسیونالیستی جهانی برای فتح

منتشر شد!

شماره ۳۱ ، ۲۰۰۵ (به زبان انگلیسی)

در این شماره می خوانید:

- جنگ خلق در نپال به تعرض استراتژیک گذر میکند
- مالزی: انقلاب و دست کشیدن از آن
- مائونیست های افغانستان در یک حزب متحد می شوند
- درس های انقلابیون از جنگ عراق
- موسیقی پاپ ایران از یک نگاه اجتماعی
- کمونیسم: چالش زمانه ما
- بحث هائی حول سوسیال فوردیسم

گزیده ای از مقاله "بیگانه با انقلاب"

نقدی بر نظرات "حزب کمونیست کارگری ایران"

درباره مساله ملی

(پائیز ۱۳۷۷)

بحث مربوط به مسئله ملی و شعار "حق تعیین سرنوشت ملل" از دیر باز یکی از مجادلات درون جنبش بین المللی کمونیستی بوده است. بر سر این مسئله - همانند سایر مسائل مربوط به انقلاب - میان مارکسیسم و انواع خطوط فرصت طلبانه مبارزات مهمی جریان یافته است. برای نسل نوین کارگران و روشنفکران انقلابی که امروز زیر پرچم کمونیسم گرد می آیند، درک این مبارزه و درگیر شدن در آن بخش مهمی از روند کسب آگاهی طبقاتی است.

جنبش نوین کمونیستی ایران طی دهه ۱۳۴۰ در نتیجه مرزبندی با حزب توده و رویزیونیسم شوروی شکل گرفت. مسئله ملی و به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملل ستمدیده، یکی از موضوعات مورد توجه این جنبش بود. در این زمینه مبارزات ارزشمندی با نظرات شوونیستی، با نظراتی که بورژوا ناسیونالیستهای فارس (جبهه ملی و شرکاء) در نفی موجودیت ملل و پرده پوشی ستم ملی و در همداستانی با دولت ارتجاعی شاه، اشاعه میدادند، صورت گرفت. برپائی جنبش های ملی گوناگون در جریان انقلاب ۵۷ و سرکوب خونین آنها توسط جمهوری اسلامی، بحث مسئله ملی و حق تعیین سرنوشت را بیش از پیش به جلوی صحنه آورد و جریانات طبقاتی مختلف را به اتخاذ موضع واداشت.

آنچه در اینجا از نظر شما میگذرد نقدی است کمونیستی بر برخی از نظریات حزب کمونیست کارگری ایران (ح ک ک ا) درباره مسئله "حق تعیین سرنوشت ملل". این حزب صحت شعار "حق تعیین سرنوشت" را با استدلالاتی از قبیل "پر تناقض بودن"، "سوء استفاده طبقات ارتجاعی"، "وجود عینی نداشتن مقوله ملت" و امثالهم نفی می کند.

برای نقد نظرات "ح ک ک ا" عمدتاً به یک سلسله مقالات تحت عنوان "ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری" نوشته منصور حکمت (۱) و "تمامیت ارضی، خودمختاری یا حق جدائی؟" نوشته فاتح شیخ الاسلامی (۲) رجوع کرده ایم. (لازم به ذکر است که این نقد قبل از تقسیم این حزب و زمانی که منصور حکمت، رهبر این حزب، در قید حیات بود، نوشته شده است).

حق تعیین سرنوشت،

تجارب، تعابیر

"ح ک ک ا" برای نفی شعار حق تعیین سرنوشت میگوید که این شعار دربرگیرنده "یک سلسله سئوالات و تناقضات" است؛ این شعار قابلیت آن را دارد که مورد سوء استفاده و سوء تعبیر واقع شود؛ به دست آوردن "حق تعیین سرنوشت ملی" لزوماً شرایط بهتری را برای مردم یک کشور بوجود نمی آورد و در بسیاری موارد گرفتار شرایط ارتجاعی تری شده اند. شاهد "ح ک ک ا"، وضعیت "ملت" های مستقل شده و "سرنوشت خویش به دست گرفته" پس از جنگ سرد است.

در طول تاریخ مبارزه طبقاتی، بارها رهبری مبارزات مردم بدست رهبرانی افتاده که نماینده منافع آنها نبوده اند. این رهبران، ثمرات فداکاریهای توده ها را پشتوانه به قدرت رسیدن خود کرده و از پشت به توده ها خنجر زده اند. متأسفانه نمونه بسیار است. جنبش ملی فلسطین پیش چشم ماست؛ و چرا راه دور برویم، انقلاب ۵۷

کمونیستی، تمامی مقولات بارها از جانب فرصت طلبان و رویزیونیستها مورد تحریف و سوء تعبیر واقع شده و کمونیستها مجبور شده اند علیه درکهای انحرافی مبارزه کنند تا بورژوازی نتواند از این روزنه به درون صفوف طبقه کارگر نفوذ کند. برای نمونه، "حزب کمونیست کارگری" زیر پوشش مقولات مارکسیستی، یک خط سیاسی و ایدئولوژیک بورژوائی را ترویج می کند و درکی مغشوش و تحریف شده از مارکسیسم ارائه می دهد. یا اینکه رویزیونیستهای شوروی برای چند دهه تحت نام کمونیسم، یک نظام سرمایه داری امپریالیستی را می چرخاندند. ولی هیچیک از این موارد، حقانیت مارکسیسم و کمونیسم را نفی نمیکند. بنابراین این استدلال که شعار "حق تعیین سرنوشت" مورد سوء تعبیر واقع شده، نمی تواند دلیل موجهی برای نادرست بودن و نفی آن باشد.

معنای "حق" و تحقق

انقلابی آن

معضل دیگر از نظر "ح ک ک ا" اینست که در شعار

ایران یک نمونه ملموس است. تاریخ انقلابات بزرگ نیز تاریخ مبارزه، شکست، باز هم مبارزه، باز هم شکست و سرانجام پیروزی است. تنها جمعبندی صحیح از شکست مبارزات عادلانه توده ها این است که کمونیستها باید وظایف خود را عملی کنند.

زمانی پیروزی نصیب اکثریت مردم میشود که طبقه کارگر با داشتن حزب کمونیست خود، آگاهانه انقلاب را رهبری کند و دنباله رو طبقات دیگر نشود. با انکار واقعیت مسئله ملی و نفی شعار حق طلبانه حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم، مسلماً نمی توان آینده بهتری را برای توده ها تضمین کرد. بلکه تنها چیزی که تضمین میشود، بقاء دول حاکم و تقویت نفوذ رهبری بورژوائی و ایدئولوژی ناسیونالیستی میان توده های کارگر و دهقان است و بس.

امپریالیستها و طبقات ارتجاعی بارها از شعارهای عادلانه مردم سوء استفاده کرده و باز هم خواهند کرد. ... بسیاری از جنگهای ارتجاعی تحت شعار دفاع از آزادی به راه افتاده است. قدرتهای امپریالیستی نیز بمبهای خود را به نام دموکراسی بر عراق ریخته اند. اما این سوء استفاده ها، حقانیت مبارزه علیه امپریالیسم و در راه آزادی و دموکراسی واقعی را زیر سؤال نمی برد. و در تاریخ جنبش

امپریالیستی دیگر مانند بریتانیا بر سر ملل در بند. اینهاست جوابهای عملی پرولتاریا به مسئله ستم ملی؛ اینهاست پراتیک تبدیل "حق ملل در تعیین سرنوشت" به یک واقعیت بلامنازع.

مضمون بورژوائی

حق تعیین سرنوشت ملل

"ح ک ک ا" معتقد است که با قبول نقش تاریخی مترقی جنبش های ملی ملل ستمکش و به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت آنها "این توهم میدان پیدا میکند که گویا در میان تمام مسائل جامعه بورژوائی که در آن اراده ها و منافع، طبقاتی هستند، موضوعی به نام جدائی ملل یافت شده است که در آن می شود یک اراده همگانی و ماورا طبقاتی را، که دیگر نه اراده طبقه حاکمه، بلکه اراده کل "ملت" است، سراغ کرد و به اجراء در آورد.

اولا، بورژوازی ملت تحت ستم در غیاب این شعار هم از واقعیت ستم ملی که مشترکا بر همه طبقات آن ملت روا میشود، برای تلقین موهوماتی مانند "اراده همگانی" به توده های کارگر و دهقان، استفاده کرده و تلاش خواهد کرد تحت عنوان "مبارزه با ستم ملی" توده های کارگر و دهقان را زیر پرچم خود گرد آورد. ستم ملی موجود است و توده های کارگر و دهقان از آن در رنجند. اگر پرولتاریا روش برخورد و راه حل خود را در اینمورد پیش نگذارد، مطمئنا بورژوازی چنین خواهد کرد. در واقع اگر کمونیستها مسئله ملی و حق تعیین سرنوشت را به رسمیت نشناسند، با دست خود کمک بزرگی به بورژوازی ملت ستمدیده خواهند کرد تا هر چه بیشتر این "اراده همگانی" دروغین را بر کارگران و زحمتکشان تحمیل کند.

ثانیا، تا آنجا که به جنبش بین المللی کمونیستی مربوط است، هرگز این شعار بعنوان یک شعار ماورا طبقاتی طرح نشده است. اینکه قبلا "ح ک ک ا" چگونه به مسئله ملی و این شعار نگاه می کرده پای خودش است و ربطی به جنبش کمونیستی ندارد. (۳)

در جنبش بین المللی کمونیستی، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش همواره به عنوان یک حق بورژوائی و عموما در ارتباط با ریشه کن کردن فئودالیسم و گسستن قیود مستعمراتی و نیمه مستعمراتی طرح شده و می شود. در اینجا به مواردی که طرح این شعار برای برخی ملل ستمدیده درون جوامع امپریالیستی نیز ضرورت می یابد، نمی پردازیم. بعلاوه، این "ح ک ک ا" است که "اراده ها و منافع" جامعه بورژوائی را "طبقاتی" نمی بیند. اتفاقا این یکی از مختصات بینش این حزب است که به دلخواه برخی از ایده ها و خواسته ها و حقوق را طبقاتی می بیند و برخی دیگر را به "ذات بشر" و "بشر مجرد" منتسب میکند. حال آنکه همه ایده های بشر و همه خواسته های مبارزاتی به

دنیا به ملل تحت ستم و ستمگر. کسی که مطلوبیت و اهمیت تحقق این امر را از مقاومتها و شورشهای مکرر و خونین ملل تحت ستم نتواند استنتاج کند، مطمئنا از کلمه "حق" هم نمی تواند. "امکانپذیری مادی تحقق" این حق را کمونیستها در پراتیک انقلابات سوسیالیستی نشان داده اند. کمونیستها مبارزه علیه ستم ملی را هم در زمینه تحقق انقلاب پرولتری طرح کرده اند و هم موکد داشته اند که در عصر کنونی تحقق واقعی آن منوط به انقلاب است.

از نظر "ح ک ک ا" عبارت "خود ملت مربوطه باید تصمیم بگیرد" مبهم است و میگوید این مسئله را "چگونه میتوان تشخیص داد، تا چه برسد به اینکه تضمین کرد، تصمیم به جدائی تصمیم خود آن ملت بوده است." ما از روش تشخیص این حزب بی خبریم؛ ولی کمونیستها برای تشخیص ماهیت هر قضیه و روندی در این جهان از روش ماتریالیسم دیالکتیکی استفاده میکنند. اگر بحث "تضمین" در میان است باید تکرار کنیم که تاریخ و تجربه نشان داده فقط انقلاب پرولتری می تواند تحقق خواسته های عادلانه توده های مردم را تضمین کند. یعنی اگر رهبری مبارزات توده ها به دست طبقات بورژوا بیفتد تنها تضمینی که میتوان داد اینست که آن مبارزات شکست میخورد و ثمره فداکاری توده ها به هدر میرود. تحقق واقعی یا غیر واقعی این "حق" نیز مانند هر "حق" عادلانه دیگر منوط به آن است که مبارزه انقلابی و روند انقلاب چگونه به پیش می رود. برای کمونیستها و انقلابیون، و نه رویزونیستها و رفرمیستها، کاملا روشن است که اراده آزادانه و داوطلبانه توده های مردم تنها در پروسه انقلاب و با کسب آگاهی شکوفا میشود و تکامل می یابد. به همان نسبت که آگاهی کمونیستی در میان توده های کارگر و دهقان ملل تحت ستم نفوذ کند، کمتر به مثابه "آحاد ملت" و بیشتر به مثابه اعضای یک طبقه در انقلاب شرکت خواهند کرد. توده ها هرچه بیشتر با چشم انداز انقلاب سراسری و انقلاب جهانی درگیر مبارزه شوند، بیش از پیش در شکل گیری مسیر جامعه آگاهانه دخالت خواهند داشت. "ح ک ک ا" با بینش عمیق رفرمیستی اش، لحظه ای هم به فکرش نمی رسد که شعار حق تعیین سرنوشت و مبارزه علیه ستم ملی را از زاویه انقلاب طرح و بررسی کند.

"ح ک ک ا" سؤال میکند: "پروسه ای که در آن تصمیم "خود ملت" معلوم و ثبت میشود چیست؟" پاسخ روشن است: پروسه یک انقلاب پیروزمند. پرولتاریا اولین بار طی پراتیک انقلاب اکتبر روسیه به رهبری لنین نشان داد که چگونه تنها انقلاب پرولتری است که می تواند شرایط رهائی ملل تحت ستم را فراهم کند. در هم شکستن درهای "زندان ملل روسیه تزاری" و آزاد کردن مللی که تحت ستم طبقات ارتجاعی حاکم بودند؛ گسستن کلیه قیودی که امپریالیسم روس بر کرده ملل مستعمره و نومستعمره انداخته بود؛ افشای معاملات و پیمان های روسیه و قدرتهای

"حق تعیین سرنوشت"، کلمه "حق" تفسیر بردار است و معلوم نیست به چه چیزی اطلاق میشود. اولاً، روشن است که حق به چه اطلاق میشود. مقوله حق زمانی به میان می آید که در یک عرصه معین، برابری موجود نبوده بلکه یک تمایز اجتماعی وجود دارد. "حق ملل در تعیین سرنوشت" نیز وقتی مطرح می شود که در چارچوب یک کشور، ملتی برتر از ملل دیگر است و بر آنها ستم می کند.

"ح ک ک ا" برای اینکه بحث خود در مورد "حق" را موجه جلوه دهد، حق تعیین سرنوشت را با حق طلاق غیر قابل مقایسه می داند؛ چرا که به زعم این حزب حق طلاق، اعتبار خود را از "قائم به ذات" بودن می گیرد و ازلی و ابدی است. اما تبیین این حزب از برخی "حقوق" تبیینی ایده آلیستی است؛ زیرا این حقوق را از شرایط و مناسبات اجتماعی جدا کرده و بطور مجرد مورد بررسی قرار می دهد. "حق تعیین سرنوشت" همانقدر روشن و مشروط به شرایط تاریخی و اجتماعی است که حق طلاق. ابهامات و گیجی هایی که "ح ک ک ا" در این حق می بیند در واقع از تناقضات بینش خودش سرچشمه میگیرد.

"تناقض" دیگری که مورد بهانه قرار میگیرد، خط جنبش بین المللی کمونیستی در مورد مسئله ملی است. "ح ک ک ا" خرده می گیرد که اگر "حق تعیین سرنوشت ملل" امری روشن و قابل دفاع است، پس چرا در اسناد جنبش کمونیستی بلافاصله اضافه شده که این دفاع "لژوما به معنای توصیه جدائی نیست".

اما خط و پراتیک جنبش کمونیستی در این زمینه روشن است. کمونیستها ضمن به رسمیت شناختن این حق، توصیه در مورد جدا شدن یا نشدن را موکول به تحلیل مشخص از شرایط مشخص میکنند. محک سنجش هم اینست که کدام راه بیشتر به نفع مبارزه طبقاتی پرولتاریاست. اما کمونیستها خارج از پراتیک مبارزه طبقاتی و انقلابی خود را به "سنجش" مسئله جدائی یا عدم جدائی مشغول نمی کنند. آنها به جای اینکه در انتظار آینده بنشینند، از هم اکنون مبارزه میکنند تا رهبری تحولات سیاسی و اجتماعی به دست پرولتاریا باشد؛ و مسئله ملی به مثابه بخشی از انقلاب پرولتری حل شود.

"ح ک ک ا" میگوید:

"فورا معلوم میشود که خود کلمه "حق" بخودی خود چیزی راجع به اهمیت، مطلوبیت و گاه حتی امکانپذیری مادی تحقق آن به ما نمیگوید..."

این حزب انتظار شگفت انگیزی از کلمات دارد. از یک کلمه هیچیک از این ها تفهیم نمیشود. کلمات و عبارات نماینده حقایق اجتماعی اند. آن حقایق اجتماعی را باید درک کرد. وقتی بینش طبقاتی یک حزب اجازه درک حقایق اجتماعی را به آن نمی دهد، کلمه کاری از پیش نخواهد برد. برای کمونیستها روشن است که اهمیت تحقق و مطلوبیت تحقق رهائی ملل تحت ستم چیست: یعنی رها شدن اکثریت توده های جهان از یکی از مهمترین تمایزات عصر ما؛ یعنی از تقسیم شدن

لحاظ تاریخی ماهیتی کاملاً مشروط و مشخص و طبقاتی دارند و مربوط به مرحله رشد جامعه بشری اند. آنچه بالاتر در مورد حق طلاق گفتیم به همین بینش اشاره داشت. "ح ک ک ا" معتقد است که لنین بیجهت حق تعیین سرنوشت را با حق طلاق مقایسه کرده است؛ زیرا برخی چیزها مانند حق طلاق "قائم به ذات" است و اعتبارش را از همین "قائم به ذات" بودن می گیرد و نه از مناسبات طبقاتی حاکم در جامعه. مناسباتی که ستمدیدگی زنان یکی از جلوه های آن است. درک "ح ک ک ا" ۱۸۰ درجه با تبیین ماتریالیستی جهان اختلاف دارد. خصلت حق طلاق نیز مشخص است. فقدان حق طلاق مربوط به جامعه فئودالی است. جامعه بورژوازی آن را به رسمیت می شناسد؛ زیرا سرمایه داری مجبور است زنان را به بازار کار بکشاند و در این پروسه منافعش حکم می کند که برخی قیود فئودالی را از دست و پای زنان بردارد تا بتواند بعنوان کارگر "آزاد" در مقابل سرمایه ظاهر شوند. "قائم به ذات" دیدن این حق، معنایی جز "قائم به ذات" دیدن، ابدی و ازلی دیدن و غیر طبقاتی و غیر تاریخی دیدن برخی از ایده ها و منافع و نهادهای جامعه ندارد.

دستگاه فکری ایده آلیستی

حزب کمونیست کارگری ایران

"ح ک ک ا" برای نفی وجود مسئله ملی در ایران و در بسیاری از نقاط جهان، و به تبع آن نفی صحت شعار "حق تعیین سرنوشت"، وجود "ملت" را خرافه می خواند. این موضع نه تنها ایده آلیستی است بلکه منطبق بر منافع طبقاتی معینی است. یعنی منافع طبقات بورژوازی ملت غالب در ایران. در جنبش بین المللی کمونیستی، نفی موجودیت مادی ملت تحت عنوان "خرافه" سابقه ای طولانی دارد. مارکس در ارتباط با بحثی که در شورای انترناسیونال اول در گرفته بود چنین می نویسد:

"..... نمایندگان (غیرکارگر) "فرانسه جوان" این نظریه را به میان کشیدند که هر ملیتی و حتی خود ملت خرافات کهنه شده ای است..... من نطق خود را از این نکته شروع کردم که دوست ما لافارگ و سایرین که ملیت را ملغی کرده اند بزبان فرانسه یعنی زبانی که نه دهم اعضای جلسه آنرا نمی فهمیدند با ما صحبت می کنند. سپس به کنایه گفتم که لافارگ بدون اینکه خودش آگاه باشد ظاهراً منظورش از نفی ملیت ها اینست که ملت نمونه وار فرانسه باید آنها را ببلعد.(۴)

این حزب منکر وجود عینی (ابژکتیو) پدیده ای به نام "ملت" میشود و می گوید ملت ساخته ایدئولوژی ملت گرایی یا ناسیونالیسم است:

"این نیازهای سازمانیایی قدرت طبقاتی بورژوازی است که برای ناسیونالیسم اختراع مقوله ملت و هویت ملی را ایجاد میکند،" ناسیونالیسم مقدم بر ملت است."

این شاهکار فلسفی را می توان در یک جمله

خلاصه کرد: اول ایده آمد (در اینجا، ناسیونالیسم) بعد ماده (در اینجا، ملت)؛ این تز در ردیف نظریه ایده آلیستی "ح ک ک ا" در مورد ازلی و ابدی بودن برخی از ایده های بشری است. (۵)

"ح ک ک ا" ادعا میکند که مارکسیسم انقلابی را از "زیر آوار" بیرون کشیده است. اما در واقع الفبای مارکسیسم را در زیر آوار تفکرات ایده آلیستی دفن کرده است. این حزب از درک ماتریالیستی دیالکتیکی و ماتریالیستی تاریخی که مارکس و انگلس بانی آن بودند هیچ بهره ای نبرده است. اولین و اساسی ترین خط تمایز میان ایده آلیستها و ماتریالیستها اینست که آیا ایده های بشر محصول شرایط مادی زیست وی هستند یا بالعکس. مارکس در "پیش درآمدی بر نقد اقتصاد سیاسی" میگوید: "این آگاهی انسان نیست که هستی وی را تعیین میکند؛ بلکه بالعکس، هستی اجتماعی اوست که آگاهی او را تعیین میکند." یا مارکس و انگلس در بخش دوم "مانیفست کمونیست" خاطر نشان می کنند که: "درک این مسئله که ایده ها، نظرات، و مفاهیم انسان و به یک کلام آگاهی انسان، با هر گونه تغییری در شرایط مادی زیست وی، مناسبات و زندگی اجتماعی وی تغییر می کند، نیازی به داشتن فهم عمیق ندارد."

اما "ح ک ک ا" معتقد است تنها پدیده هایی که مخلوق "طبیعت" هستند موجودیتی عینی (ابژکتیو) دارند و آنچه مخلوق جامعه و تاریخ انسان است، ذهنی است! این حزب می گوید:

ملت "مخلوق طبیعت نیست. مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر شبیه مذهب است." با همین منطق، می توان به این نتیجه رسید که کارگر و سرمایه دار هم مخلوق جامعه و تاریخ انسان هستند و بنابراین عینی (ابژکتیو) نیستند. ولی تاریخ بشر، تاریخ ایده ها نیست. تاریخ مبارزه تولیدی، پژوهشهای علمی، و مبارزه طبقاتی است. همه اینها پروسه هایی عینی هستند. ایده ها و افکار بر پایه این عینیات ظاهر می شوند. ملت گرایی تا قبل از ظهور مناسبات تولیدی سرمایه داری وجود نداشت. ملت در نتیجه به ظهور رسیدن روند تولید سرمایه داری به وجود آمد. سرمایه داری پس از بوجود آمدن ایده های بورژوازی بوجود نیامد؛ بلکه ایده های بورژوازی (از جمله ناسیونالیسم) محصول به وجود آمدن مناسبات اقتصادی سرمایه داری و طبقه ای به نام بورژوازی بود. بوجود آمدن ایدئولوژی کمونیستی نیز محصول به وجود آمدن طبقه کارگر است. اگر طبقه کارگر و تولید اجتماعی گسترده در کار نبود، ایدئولوژی و علم انقلاب طبقه کارگر هم توسط مارکس و انگلس تبیین نمی شد. اینکه ایده های بورژوازی (منجمله ناسیونالیسم) آنقدر قدرتمندند که حتی در جنبش طبقه کارگر نفوذ میکنند، مربوط به آن است که مناسبات اقتصادی و اجتماعی بورژوازی در جهان مسلط است. تولید و بازتولید ایدئولوژی کمونیستی نیز پایه های مادی دارد. اینکه ایدئولوژی کمونیستی علیرغم سرکوب و پیگیری خونین از جانب قدرتهای مسلط جهان، همچنان نسل اندر نسل تولید و باز تولید شده، مدیون وجود طبقه ای

قدرتمند به نام طبقه کارگر جهانی است. اگر بر طبق منطق "ح ک ک ا" جلو برویم باید گفت: اول ایدئولوژی کمونیستی آمد و بعد کارگر. با این منطق، کمونیسم هم محصول ذهن است و نه انعکاس یک پروسه مادی در ذهن. بعید نیست کم کم این حزب، ایده های کمونیستی را نیز به مقولات قائم به ذاتی تبدیل کند که وجودشان ربطی به مرحله معینی از تکامل جامعه بشری و وجود طبقه کارگر ندارد.

سرمایه داری و تشکیل ملت

"ح ک ک ا" از واژه های ملت، قوم و قبیله به تناوب و بطور یکسان استفاده میکند تا القاء کند که ملت چیزی در رده قوم و قبیله های اجتماعات عهد کهن است. حال آنکه ملت محصول سه قرن اخیر است. یعنی محصول سرمایه داری است. به همین دلیل است که میگوئیم ملت محصولی تاریخی است. یعنی در مرحله معینی از تاریخ تکامل جامعه بشری بوجود آمده و با خاتمه این مرحله از بین خواهد رفت. ملت با ظهور سرمایه داری بوجود آمده و با پایان سرمایه داری، پایان خواهد یافت. مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست" خاطر نشان می کنند که با ظهور سرمایه داری، ملت بوجود آمد و "ایالات مستقل یا ایالاتی که بطور متزلزل به هم متصل بودند و هر کدام منافع، قوانین، حکومتها، و نظامهای مالیاتی جداگانه داشتند" جای خود را به دولت - ملتها، "با حکومت و رشته قوانین واحد، با منافع طبقاتی ملی واحد، با مرزها و آئین گمرکی واحد" دادند. بنابراین، گرایش تاریخی ملتها به تشکیل دولتهای ملی خودشان مبانی عمیقاً اقتصادی (و سرمایه دارانه) دارد. لنین نیز پایه های اقتصادی بوجود آمدن ملت و گرایش به تشکیل دولتهای ملی را مفصلاً تشریح می کند و می گوید گرایش به تشکیل دولتهای ملی (یا گرایش به "تعیین سرنوشت")، دارای مبانی اقتصادی بسیار عمیق است. شکل گیری ملت پروسه ای است که موتور محرک آن رشد تولید کالائی و ایجاد بازارهای محلی است.

البته باید تذکر داد که روند شکل گیری و نحوه تکامل ملت در جوامع گوناگونی که در مراحل متفاوتی از رشد و تکامل سرمایه دارانه بسر میبرند، یکسان نبوده و به اشکال دولتی یکسانی منجر نشده است. بازار محلی سرمایه داری (بازار به معنای تقسیم کار اجتماعی و داد و ستد کالائی) ابتدا در جایی می توانست بوجود آید که اهالی آن امکان برقراری ارتباط با یکدیگر را داشتند و نیازهای توسعه اقتصاد کالائی، دستیابی به زبان واحد را ضروری می کرد. بسیاری از ملل، از اقوامی بوجود آمدند که زبانهای جداگانه داشتند و در مجاورت هم می زیستند؛ اما به ملتی با یک زبان تبدیل شدند. در مناطقی که سرمایه داری با نیروی قدرتمند در میان یک قوم بوجود آمد، به سرعت اقوام دیگر را در آن ملت حل کرد. این روند عموماً

خیزد. لنین میگوید:

آنچه در این مورد برای بورژوازی مهم است همانا راه حل "پراتیک" است، و حال آنکه برای کارگران موضوع مهم تفکیک اصولی دو تمایل است. تا آنجا که بورژوازی ملت ستمکش با ملت ستمگر مبارزه می کند، تا آنجا ما همیشه و در هر موردی و راسخ تر از همه طرفدار وی هستیم... در آنجا که بورژوازی ملت ستمکش از ناسیونالیسم بورژوازی خود طرفداری می کند ما مخالف وی هستیم. باید با امتیازات و اجحافات ملت ستمگر مبارزه کرد و هیچگونه اغماضی نسبت به تلاش هائی که از طرف ملت ستمکش برای تحصیل امتیازات به عمل می آید روا نداشت. (۸)

چنین است درک لنین از اکتفا کردن به جنبه "منفی" حق تعیین سرنوشت.

اتحاد پرولتاریای همه ملل

در کشورهائی که ستمگری ملی یکی از ارکان ساختار قدرت سیاسی حاکم را تشکیل می دهد، تربیت انترناسیونالیستی کارگران بطور لاینفکی با ترویج و تبلیغ شعار حق تعیین سرنوشت ملل ستمکش مرتبط است. وارستگی کارگران این ملل از ایدئولوژی ناسیونالیستی بورژوازی "خودی"، به درک عمیق این شعار و دفاع از آن مرتبط است. لنین تاکید میکند که اگر شعار حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم نفی شود، "شعار پرولتارهای سراسر جهان متحد شوید" به دروغ شرم آوری بدل میشود. او از این بحث میکند که چگونه به رسمیت نشناختن این حق در عمل معنائی جز گذشت "شرم آور" در مقابل ناسیونالیسم ملت غالب ندارد. لنین می گوید:

"مصلح یگانگی پرولتاریا، مصلح همبستگی طبقاتی آنها، شناسائی حق ملل در جدا شدن را ایجاب می کند... اگر اپورتونیست های ما در این نکته تعمیق می کردند، محققا اینقدر درباره تعیین سرنوشت اراجیف نمی گفتند. (۹)

برای لنین روشن است که شکستن مرزهای ملی و ایجاد وحدت میان طبقه کارگر، در گرو رها ساختن کارگران از نفوذ ناسیونالیسم ملت ستمگر (مثلا در مورد ایران، ناسیونالیسم ملت فارس) و ناسیونالیسم ملت تحت ستم (مثلا در مورد ایران، ناسیونالیسم ملت کرد یا بلوچ و غیره) است. و تاکید میکند که برای خنثی کردن تاثیرات ایدئولوژی ناسیونالیستی در میان کارگران ملت تحت ستم باید کارگران را با روح مبارزه برای منافع عمومی پرولتاریا تعلیم داد و با هر گونه امتیاز طلبی بورژوازی ملت ستمکش مخالفت کرد.

اتحاد پرولتاریای ایران

به رسمیت شناختن مسئله ملی و مقاومت ملی و تبلیغ و ترویج درباره آن یک مولفه مهم در اشاعه آگاهی انقلابی در بین توده های مردم سراسر ایران علیه جمهوری اسلامی و بطور کلی دولت طبقات

تعیین سرنوشت ملل، یک حق بورژوائی است. لنین همواره حق تعیین سرنوشت را از نقطه نظر انقلاب طرح می کند و راه حل آن را نیز هرگز جدا از چشم انداز انقلاب مورد بررسی قرار نمی دهد. او هرگز گامهای عملی در چارچوب نظام حاکم را راه حل مسئله جا نمی زند. لنین "آزادی ملیتها" را تنها با یک تغییر انقلابی و رادیکال امکانپذیر می بیند. از نظر وی، شعار حق تعیین سرنوشت، بخشی از برنامه انقلاب دموکراتیک در کشورهائی است که هنوز ضرورتا باید این مرحله را طی کنند. بطور مثال، او حل مسائلی مانند شیوه زمینداری بجا مانده از دوران فئودالیسم، مذهبی بودن دولت (یا سکولار نبودن دولت)، نابرابری زن و مرد و ستمگری نسبت به ملیتها را بخشی از "مضمون بورژوا دموکراتیک انقلاب" روسیه می خواند و تاکید می کند که مضمون بورژوا دموکراتیک انقلاب یعنی تصفیه جامعه از کلیه مناسبات اجتماعی و نهادهای بجا مانده از دوران فئودالیسم. لنین روشن میسازد که انقلاب پرولتری چگونه به حل این مسائل بورژوا - دموکراتیک می پردازد و تفاوت آن با انقلابات بورژوائی در کجاست. لنین میگوید: "۱۵۰ تا ۲۵۰ سال پیش از این... به مردم وعده دادند نوع بشر را از قید امتیازات قرون وسطائی، نابرابری زنان، امتیازات دولتی فلان یا بهمان دین (یا "اندیشه دینی" و "دینداری" بطور اعم) و از قید نابرابری ملیتها برهاند؛ وعده دادند - و اجراء نکردند. نمی توانستند اجراء کنند. زیرا "احترام" به "مالکیت خصوصی مقدس" مانع بود. در انقلاب پرولتری ما این "احترام" ملعون به این آثار سه بار ملعون قرون وسطائی و به این "مالکیت خصوصی مقدس" وجود نداشت. (۶)

یکی از اهداف سوسیالیسم پایان دادن به تقسیم نوع بشر به کشورهای کوچک و منفرد و ادغام آنان در یکدیگر میباشد. لنین معتقد است که دقیقا برای رسیدن به چنین هدفی، ملتتهای ستمدیده باید آزادی جدا شدن داشته باشند. او می گوید:

"به همان طریق که بشر پس از گذشتن از یک دوره گذار دیکتاتوری طبقات ستمدیده می تواند به نابودی طبقات دست یابد، گذار از یک دوره رهائی کامل تمام ملتتهای ستمدیده، یعنی آزادی جدا شدن برای آنان، می تواند بشر را به ادغام ملتتهای هم برساند. (۷)

لنین تاکید می گذارد که مسئله ملی تنها به روش انقلابی می تواند حل شود. او می گوید، "...سوسیال دموکراسی (جنبش کمونیستی) ... باید این مبارزه برای خواستههای اساسی دموکراتیک را تشدید کرده و آن را به سطح حمله ای آشکار علیه بورژوازی بکشاند؛ یعنی به انقلاب سوسیالیستی که از بورژوازی خلع ید می کند. (۷)

لنین روشن می کند که پرولتاریا از مبارزه بورژوازی ملت ستمدیده علیه ملت ستمگر حمایت میکند، ولی نه تنها خود را موظف به کمک به وی در امر ملت سازی نمی کند بلکه با هر گونه امتیاز طلبی بورژوازی ملت ستمکش نیز به مبارزه بر می

وجه مشخصه اروپای غربی بود. در مناطقی که رشد سرمایه داری در میان هیچیک از ملل آنچنان قوی نبود که بقیه را در خود حل کند و دولتی بر پایه یک ملت شکل بگیرد، دولت های مرکزی بر حسب نیازها به قوه قهر شکل گرفتند و دولتهای کثیر المله بوجود آمدند. برخی از اینها به مرور دولتهای جداگانه شکل دادند و برخی ندادند. مثلا نروژ از سوئد جدا شد، ولی کشورهای بالکان به صورت کثیرالمله باقی ماندند. در کشورهای نومستعمره نیز مسئله به شکل دیگری جلو رفت. ورود مناسبات سرمایه داری "از بیرون" توسط امپریالیسم از عوامل مهم رشد ناموزون سرمایه داری در این کشورها بود. دولتهای مرکزی با کمک چماق و قدرت انحصاری امپریالیسم و بر پایه یکی از ملل درون آن کشور شکل گرفت. ایران نیز چنین کشوری بود. مسئله مهمی که باید مد نظر قرار گیرد و آشکارا مقابل چشم ما قرار دارد اینست که در اغلب نقاط جهان (عمدتا در کشورهای سه قاره آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین) در چارچوب مرزهای کشوری، ملل ستمگر و تحت ستم موجودند و در سطح جهان نیز ملل سرمایه داری پیشرفته تقسیم کار ستمگرانه ای به ملل دیگر در مناطق موسوم به "جهان سوم" تحمیل کرده اند. با توجه به تمامی این نکات، و برخلاف احکام لاقیدانه "ح ک ک ا"، "ملت" مقوله ای کاملا عینی (ابژکتیو) است. رقابت ملل و انقیاد برخی ملل توسط ملل دیگر نیز محصول یک روند کاملا عینی به نام تولید و بازتولید سرمایه است.

دفاع از لنین در مقابل

حزب کمونیست کارگری

بسیاری از استدلالات "ح ک ک ا" در مورد شعار حق تعیین سرنوشت را مخالفین لنین هم طرح میکردند. استدلالاتی از قبیل: "عدم وضوح"، "ابهام" و "کشدار" بودن مفهوم حق تعیین سرنوشت. آنها هم می گفتند این بخش از برنامه کمونیستها، "امتیاز دادن" به ناسیونالیسم بورژوازی ملت ستمکش است و غیره. اما زاویه برخورد و چارچوب بحث لنین در این مورد چیست؟ بطور کلی لنین مسئله را از چند جنبه طرح کرده و مورد تاکید قرار می دهد:

— طرح مساله از زاویه ضروریات انقلاب بورژوا دموکراتیک برای تسریع زمینه و شرایط گذر به سوسیالیسم در کشورهائی که بقایای مناسبات فئودالی و ماقبل سرمایه داری بطور گسترده موجود است.

— طرح مساله از نقطه نظر مبارزه طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی؛ از نقطه نظر مبارزه با بورژوازی "خودی" (که در اینجا منظور بورژوازی ملت ستمگر و حاکم است).

— طرح مساله از نقطه نظر نیرومند کردن اتحاد و همبستگی میان پرولتاریای ملل مختلف.

پیش از هر چیز، برای لنین روشن است و با صراحت غیر قابل انکاری اعلام می کند که حق

سیاستهای اقتصادی رژیم کاملاً منطبق بر این تبعیض هاست. کارگران فارس هیچ نفعی در ادامه این وضع ندارند. هر سیاستی که بخواهد از تاکید بر حق ملل در تعیین سرنوشت خویش (که شامل حق تشکیل دولت جداگانه می شود) بکاهد، بطور عینی به نقیبت این دولت و سیاست عظمت طلبانه ملی آن منجر می شود.

مجادله ما با "ح ک ک ا" بر سر این موضوع، نه فقط در مورد ایران که در مورد تمامی کشورهای است که مسئله ملی در آنها امری کهنه و مربوط به گذشته نیست. "ح ک گ ا" با نفی حق تعیین سرنوشت ملل ستمدیده، در کنار شوونیسم فارس و طبقات حاکم می ایستد. راه حل‌های "پراتیکی" این حزب برای حل مسئله کرد نیز رفرمیستی و در نهایت پرو - امپریالیستی است. به نظر ما راه حل واقعی مسئله ملی، معامله گری با بورژوازی نیست. کلیه طرح‌های "پراتیکی"، با هر نامی که ارائه بشوند، خودمختاری، فدرالیسم یا همه پرسی، اگر مجرد از انقلاب و سرنوشتی دولت حاکم طرح شوند، در نهایت ارتجاعی بوده و علیرغم هرگونه ادعا و نیتی حتی یک ذره هم نقش آگاهانه و اراده آزادانه توده های ملل تحت ستم را منعکس نخواهند کرد. اگر توده ها در چارچوب چنین طرح‌هایی نقش فعال بازی کنند، فقط و فقط به پیشبرد سیاستهای برده وار و دنباله روی از بورژوازی کمک خواهند کرد. تاریخ بارها ثابت کرده که رهائی ملل از طریق رفرم‌های حقیر بدست نخواهد آمد. تنها یک تغییر رادیکال، یک انقلاب دمکراتیک نوین می تواند رهائی ملل ستمدیده را به ارمان آورد. به رسمیت شناختن یا نشناختن نقش تاریخا مترقی جنبش های ملی در میان ملل تحت ستم و حل مسئله ملی به طریق انقلابی یا رفرمیستی، جوهر اختلاف میان خط مشی کمونیستی انقلابی با خط "ح ک ک ا" در این زمینه است. اختلافی که ریشه هایش در اختلاف میان مارکسیسم (یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم) و رویزیونیسم نهفته است. ■

منابع و توضیحات:

- ۱- در نشریه انترناسیونال، شماره های ۱۱ تا ۱۶ - پهن ۲۲ تا آذر ۲۳
- ۲- در نشریه انترناسیونال، شماره های ۲۰ و ۲۴ - فروردین ۷۵ و خرداد ۷۶
- ۳- در این زمینه مشخصا رجوع کنید به بخش "چه عوض شده است؟" از نوشته آقای حکمت
- ۴- نقل شده از مارکس در "درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" (لنین)
- ۵- برای بحث بیشتر در این زمینه، رجوع کنید به مقاله "نگاهی مردسالارانه و رفرمیستی به مسئله سقط جنین" (نقدی بر نظریات حزب کمونیست کارگری ایران - حقیقت ۲۸)
- ۶- از مقاله "به مناسبت چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر" (لنین)
- ۷- "جمع بندی از انقلاب سوسیالیستی و حق ملل برای تعیین سرنوشت" - جلد ۲۲ مجموعه آثار
- ۸- "درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" (لنین)
- ۹- همانجا

امتیازات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی برای این ملت و به بهای موقعیت فرودست ملل دیگر ساکن ایران بوده است. هر چند که اکثریت مردم فارس نیز در فقر بسر می برند و استثمار می شوند. سیاست دولت ارتجاعی مرکزی که تحت شعار "حفظ حاکمیت ملی و تمامیت ارضی" به پیش رفته، استفاده از قوه قهر برای جلوگیری از رشد ملل گوناگون بوده است. در همین راستا، تفکرات شوونیستی که علیه خلقها و ملل ستمدیده از بدو تولد دولت مدرن نیمه مستعمراتی در ایران اشاعه یافته، هم به ایجاد شرایط فوق استثمار نیروی کار مهاجری که از درون ملل ستمدیده به مرکز می آید یاری رسانده و هم به خدمت تفرقه افکنی در صفوف طبقه کارگر و دیگر طبقات زحمتکش ایران در آمده است. رشد معوج اقتصادی که بویژه پس از جنگ جهانی دوم انجام گرفت، مناطق دور از مرکز که اغلب سرزمین ملل تحت ستم محسوب می شوند را کماکان در فقر و محرومیت نگاه داشت. سرمایه داری بوروکراتیک در ایران برای به حداکثر رساندن سودآوری خود از کلیه مناسبات ماقبل سرمایه داری به شکل تمایزات ملی، جنسی و موقعیت نیمه بردگی دهقانان استفاده می کند و مناسبات فئودالی و نیمه فئودالی در مناطق ملل تحت ستم بسیار گسترده تر از مناطق فارس نشین است. بطوری که با قاطعیت می توان گفت حل مسئله ارضی - دهقانی نه فقط در قلب انقلاب دمکراتیک نوین جای دارد، بلکه حل انقلابی مسئله ملی و ضربه زدن بر ارکان اقتصادی - اجتماعی ستمگری ملی نیز با حل انقلابی مسئله ارضی ارتباط لاینفک دارد. این کارگران و دهقانان هستند که عمدتا از ستمگری ملی در عرصه اقتصادی و سیاسی رنج می برند، اما بر بورژوازی این ملل نیز ستم روا میشود. همه این ستم ها که بر بستر توسعه سرمایه داری از بالا و ضربه خوردن به بنیادهای فئودالی تشدید پیدا کرده، باعث رشد جنبش های ملی و بیداری ملل شده است. قوه محرکه ای که پشت همه این تحولات قرار دارد، کارکرد سرمایه داری امپریالیستی است.

خلاصه کنیم

مجادلاتی که درون جنبش سیاسی بر سر مسئله ملی و روش حل آن جریان داشته و دارد، هیچگاه آکادمیک نبوده است. از نظر کمونیستها، این مجادلات بر سر شعاری که بود و نبودش تفاوتی ندارد نیست؛ بلکه مستقیما به مسئله مبارزه برای سرنوشتی دولت حاکم و کسب قدرت سیاسی مرتبط است.

برای انجام انقلاب پرولتری در ایران، اتحاد تمام کارگران صرفنظر از تفاوت ملی آنها ضرورت تام دارد. از میان برداشتن هرگونه موانع "ملی" از سر راه این اتحاد، وظیفه کمونیستهای انقلابی است. بزرگترین مانع، دولت حاکم است که تمایزات ملی را تحکیم می کند، میان ملل مختلف دیوار می کشد و بین کارگران تفرقه می اندازد. رژیم، کلیه ملل ستمدیده ساکن ایران را از حقوق پایه ای محروم کرده و از هر جهت به آنها ظلم می کند.

ارتجاعی است. رژیم اسلامی علاوه بر سرکوب کارگران و دهقانان و زنان و روشنفکران مجبور شد به کردستان و ترکمن صحرا لشکر کشی کند و عربهای خوزستان را به دست تیمسار مدنی و ارتش و سپاه به خاک و خون کشد تا حکومت را تثبیت کند و دولت را از بحران بود و نبود نجات دهد. بدون دیدن این مسائل نمی توان کارگران را با روحیه انترناسیونالیسم پرولتری تعلیم داد. کارگر فارس باید اطرافش را نگاه کند و از خودش بپرسد چرا اقشار تحتانی طبقه کارگر که عمدتا در اقتصاد غیر رسمی استثمار وحشیانه می شوند و از هر حقوقی محرومند از ملل غیر فارس مانند کرد و ترکمن و افغانستانی هستند؟ این باید برایش درد باشد وگرنه آگاهی انترناسیونالیستی پیدا نمیکند. کارگر کمونیست فارس باید بداند که کارگر عرب خوزستانی هم بعنوان کارگر تحت استثمار است و هم بخاطر عرب بودن دیر استخدام رسمی میشود و از نظر دولت حاکم "ذاتا" مظنون سیاسی است؛ باید بداند که دست تصادف کارمندان اداره ها و معلمان مدارس کردستان را از مناطق فارس و غیر کرد به اینجا نیاورده است؛ و بدلیل کارکرد ساختاری به نام "ستمگری ملی" مردم کرد و بلوچ و ترک و لر بیشتر از مردم سایر نقاط در فقر اقتصادی و بهداشتی و آموزشی و فرهنگی اند.

خرافه، نفی واقعیت ستمگری ملی است. خرافه، نفی مبارزات ملی ملل تحت ستم و نقش تاریخا مترقی آنهاست. خرافه بزرگی که آگاهی کارگران ایران را معوج میکند، ناسیونالیسم عظمت طلبانه فارس است.

وجود مسئله ملی و

ساختار دولت حاکم

واقعیت دیگری که "ح ک ک ا" زیر سؤال یا داخل گیومه می برد، کثیر المله بودن ایران است. این حزب از "ملل ناموجود ساکن" در ایران صحبت میکند! اما کثیر المله بودن ایران، خواب و خیال نیست. این یک واقعیت ساختاری بسیار واقعی و زمینی است که مستقیما به ساختار دولت طبقات ارتجاعی وابسته به امپریالیسم مرتبط است و "ح ک ک ا" در واقع دارد بر سر این دولت اعلام موضع میکند.

از نظر ما مسئله ملی مستقیما به بحث دولت نومستعمراتی در ایران ربط دارد و جوهر مسئله همینجاست. دولت طبقات بورژوا ملاک در ایران توسط امپریالیسم ساخته و پرداخته شده است. این دولت سابقه ای کمتر از ۱۰۰ سال دارد. امپریالیسم نه تنها دولت مدرن (و در مرکزش ارتش مدرن) را بنیان نهاده، بلکه مداوما آن را تغذیه کرده و تکامل داده است. قیومیت مستقیم این دولت را در هر مقطع از سیر تکاملش، یک یا گروهی از امپریالیستها بر عهده داشته اند. دولت ارتجاعی از همان ابتدا بر پایه سلطه و اقتدار طبقات بورژوا - ملاک فارس و ستمدیدی ملل دیگر، به ضرب توپ و تفنگ ساخته شد. غلبه ملت فارس به معنای

گزارش یکی از رفقای شرکت کننده در سمینار زندانیان سیاسی در شهر کلن - آلمان

نگاهی به سمینار سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی در ایران

در روزهای ۱۵ تا ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۵ سمیناری تحت عنوان «سمینار سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی در ایران» به ابتکار گفتگوهای زندان در شهر کلن آلمان برگزار شد. برگزاری این سمینار، در اوضاع پر تحول ایران، و زمانی که سرنگونی جمهوری اسلامی به موضوع روز تبدیل می شود بسیار با اهمیت بود. چرا که زندان و شکنجه از ابزار سلطه رژیم هابی است که بر استثمار و ستم اکثریت جامعه استوارند و تلاش برای درک درست و همه جانبه از این مسئله فی الواقع تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی در جهت رسیدن به جامعه ای عاری از زندان و زندانی است.

بررسی جزء به جزء سمینار کاریست دشوار، برنامه ها بسیار متنوع بود و حجم برنامه ها هم زیاد. هدف من اینجا فقط پرداختن به نکاتی است که هم از اهمیت دراز مدت تر برخوردارند و هم، شاید، به غنای سمینارهای بعدی کمک کنند...

شب اول سمینار به خانواده های زندانیان سیاسی اختصاص داشت. شبی بود پر از خاطره، پر از غرور و پر از اشک. فیلمی از مصاحبه با مادر ریاحی (که سه پسرش را در راه مبارزه بر علیه رژیم از دست داده است) یادآور عزم خانواده های زندانیان سیاسی جانباخته در پیگیری سرنوشت عزیزانشان بود، و نقشی که اینان در افشای جنایات رژیم بازی کردند. فرزند یکی از زندانیان سیاسی اعدام شده که در کودکی به ملاقات پدرش می رفت، با بیان خاطرات و احساساتش تأثیر عمیقی بر حاضرین در جلسه که اکثرشان شاهد صحنه های مشابهی بودند، گذاشت. اشعار، خاطرات زندان و خاطرات زندگی مخفی، همه یاد آور روزهای دهشتناکی بود که خمینی و پاسدارنش دشمن به دست به جان انقلاب افتاده بودند. یکی از ابتکارات جالب برگزار کنندگان این بود که از خانواده زندانیان و جانباختگان حاضر در سمینار دعوت کردند به روی صحنه بایند، و هرکدام با ذکر خاطرات و کشاکش با ماموران رژیم و یادآوری مقاومت آن عزیزان صحنه های پرشکوهی را آفریدند.

دومین موضوع سمینار، که صبح روز دوم به آن پرداخته شد، «تأثیرات جسمی و روحی زندان و شکنجه» بود. از جمله سخنرانان این بخش ناصر پرنیان (زندانی سیاسی سابق و فعال سیاسی)، علی فرمانده (روانپزشک با تخصص در زمینه بحران زدائی و خودکشی از سوئد) و فلیستاس ترویه (روانشناس و فعال سیاسی آلمانی که در رابطه مستقیم با زندانیان سیاسی در مکزیک کار می کند) بودند. در این بخش سعی شد به مسئله انگیزه های توسل به شکنجه از طرف حاکمان، تأثیرات شکنجه بر زندانی و اشکال مقابله با تأثیرات روانی آن پرداخته شود.

فلیستاس در بخش اول صحبت هایش مطرح کرد که «شکنجه هرگز فقط بر روی فرد سمت گیری نمیکند بلکه هدفش شبکه های کار اجتماعی، گروههای سیاسی مورد نظر و همچنین خود جامعه به مثابه یک کل است.»

حقیقتی است که ابعاد شکنجه و اعدام در جمهوری اسلامی را بدون بررسی شرایط اجتماعی آن (سرکوب انقلاب و تحکیم قدرت در سال ۶۰ و ایجاد ثبات اجتماعی برای بازسازی در سال ۶۷) نمی توان درک کرد. مسئله چگونگی تحمل زندان و شکنجه و برخورد به تجربه زندان بعد از آزادی نیز بدون مطالعه شرایط سیاسی اجتماعی قابل درک نیست.

یکی از نکاتی که علی فرمانده به آن اشاره کرد، تفاوت زندانیان شاه که با انقلاب آزاد شدند بود با زندانیان جمهوری اسلامی که در شرایط افت جنبش انقلابی و خمودگی جامعه آزاد شدند. وی معتقد بود که چون آزادی دسته اخیر تبلور یک پیروزی نبوده این زندانیان مسئله را از لحاظ روانی برای خود حل نکرده اند. وی این دسته از زندانیان را قربانی خواند که البته با مخالفت برخی از حاضرین روبرو شد. یکی از حضار گفت که من خود را قربانی نمی دانم و اگر دوباره زندگی کنم باز همان راه را خواهم رفت. یکی دیگر از حاضرین نیز پرسید که «آیا فکر نمی کنید بهترین تریپی ادامه مبارزه بعد از خروج از زندان باشد؟»

یکی از مسائلی که همیشه در رابطه با زندان های جمهوری اسلامی مطرح بوده است، مسئله توانین بوده است. فلیستاس نکته مهمی را در این زمینه مطرح کرد. وی در جواب به یکی از حاضرین که پرسید آیا زنان بیشتر از مردان در برابر شکنجه مقاومت می کنند گفت که هر چند دلایل علمی / فیزیولوژیک برای اثبات این امر موجود نیست، ولی در بیشتر مواقع چنین است. او گفت که ورود به مبارزه برای زنان، بخاطر نقش شان در اجتماع، تصمیم بسیار مهمی است و برای چنین تصمیمی باید با خیلی چیزها تسویه حساب کنند، و شاید چون این تصمیم آگاهانه تر است، دستمایه بیشتری برای مقاومت دارند (نقل به معنی).

یکی دیگر از نمونه هایی که خودمان در جنبش بین المللی کمونیستی شاهدش بودیم، تجربه حزب کمونیست پرو است. در سال های ۸۰ که مبارزه رو به اوج بود و حزب پیروزی های بزرگی در عرصه مبارزه کسب می کرد، زندان ها بطور یک پارچه مظهر مقاومت بود. بعد از ضربات جدی به حزب و بیرون زدن خط راست در حزب، شرایط زندان نیز تغییر کرد و بسیاری از زندانیان به انقلاب پشت کردند. مسئله توانین در زندان های ایران را نیز، جدا از بحران ایدئولوژیک جنبش بین المللی کمونیستی از یک طرف و شکست انقلاب ایران از طرف دیگر، نمی توان بررسی کرد. حتی در تجربه

خودمان هم دیدیم که قبل از کودتای ۱۳۶۰ که به تثبیت رژیم منجر شد از توابع خبری نبود.

فلیستاس در بخش دیگری از صحبت های خود گفت برای اینکه بتوان با تأثیرات شکنجه مقابله کرد و آنرا به حداقل رساند «پیکار علیه سکوتی که معمولاً محیط شکنجه را تشکیل میدهد، جستجوی عدالت، کیفر خواست علنی علیه مسئولین موضوعات مرکزی را تشکیل میدهد.» او از مقاومت و مبارزه مادران «میدان مه ی» آرژانتین بعنوان نمونه ای از نیرویی که می تواند سکوت را بشکند و افشاگری که هدف شکنجه گر را نقش را بر آب کند، یاد کرد. متأسفانه به دلیل کثرت موضوعات و کمبود وقت در پرداخت همه جانبه هر یک، هیچیک از موضوعات آن طور که باید و شاید باز نشد، ولی نکات مهمی مطرح شد که می تواند زمینه را برای بحث های بعدی آماده کند.

سخنرانی سیاهزار برلین، از نقاط اوج سمینار بود. او که از فعالین کنفدراسیون در زمان سلطنت بود به بازتاب مبارزات زندانیان در مطبوعات جهانی پرداخت و اشاراتی نیز به نقش دادگاه راسل در افشای جنایات امریکا در ویتنام کرد. سخنان برلین چنان پرشور و سرشار از خوشبینی بود که برخی از دوستان که از طریق پالتاک سمینار را دنبال می کردند باورشان نمی شد وی مردی مسن و متعلق به نسل قبل از ما باشد.

موضوع سوم سمینار «سرکوب و اختناق در ایران: تلاش برای مستند سازی» بود.

در بخش اول این بحث تلاش های متفاوتی که برای شناساندن شرایط زندان در بین ایرانیان و در افکار عمومی غرب شده است معرفی شد و سپس امکانات و مشکلات فیلمسازی درباره زندان توسط دست اندرکاران به بحث گذاشته شد. بخش دوم همین موضوع به زندان در دوران سلطنت اختصاص داشت.

روز یکشنبه روز آخر سمینار بود و به گزارش از وضع کنونی و جمع بندی اختصاص داشت. یکی از اولین سخنرانان این روز بهرام قدیمی بود که سخنانی تحت عنوان «آیا چاقو دسته خود را هم میبرد؟» ارائه داد. در این بحث بهرام به شیوه های مختلف برخورد به شکنجه گران پرداخت. شیوه هایی که از بخشش و محاکمه در دادگاه های بین المللی تا انقلاب اجتماعی و عدالت مستقیم را در بر می گیرد. وی با اشاره به جنایات کشورهای امپریالیستی، برخی از نیروهای سیاسی و بطور مشخص چپ را که برای افشای جمهوری اسلامی به احزاب سوسیال دمکرات و سبزهها متوسل می شوند، انتقاد کرد. در مورد دادگاه های ملی یا بین المللی و آلترناتیو نیز، او هر چند نقش افشاگرانه این گونه فعالیت ها را نادیده نگرفت، و بخصوص بر نقش دادگاه هایی چون دادگاه راسل را در بسیج توده ای علیه بی عدالتی انگشت گذاشت، ولی

جنايات رژيم در كردستان و مبارزات انقلابيون كرد كه نقش و جايگاه مهمي در جنبش چپ و انقلابي ايران دارد نامي برده نشد و مبارزات سازمان هاي خط سه (جريان مخالف مشي چريكي و حزب توده و شوروي امپرياليستي) انعكاسي در صحنه اصلي سمينار نداشت. البته سالي به نمايش يادگارهاي به جا مانده از جانباخته گان سياسي اكثريت سازمانهاي سياسي در سياه چالهاي رژيم جمهوري اسلامي اختصاص يافته بود كه تا حدي اين ضعف سمينار را جبران ميكرد. هر شيئي و يا نامه به جا مانده از ان عزيزان خود گواه اين امر بود كه عليرغم سبعت اين رژيم قرون وسطايي و شكست انقلاب در ان سالها بسياري از آنان هيچگاه به اين امر مهم كه توده ها سازندگان تاريخ هستند باورشان را از دست ندادند. در اين ميان هواداران حزب ما عكس برخي از رفقا جانباخته سردار را كه بعد از قيام ۵ بهمن آمل و در سالهاي بعد اسير دشمن شدند به نمايش گذاشتند. ميز كتاب حزب با بنر سرخ « كي ميروند ز خاطر خون روان ياران » و پارچه سرخي كه در سال ۱۳۷۱ بعد از ترور رفيق كامران منصور (توسط جمهوري اسلامي در كردستان عراق) تهيه شده بود، تزئين شده بود. چند تن از زندانيان سابق كه از زندانهاي رژيم جان سالم بدر برده و در سالن بودند با مشاهده كتاب «پرنده نو پرواز» كه بازگو كننده خاطرات يكي از رفقا شركت كننده در قيام آمل است و ديدن تصاوير رفقا يكي كه در زندانهاي جمهوري اسلامي جان باختند، خاطراتي را از مقاومت ها و جانبازيهاي آن رفقا براي ما نقل كردند كه بسيار ارزشمند بود.

در يكي ديگر از سالن هاي سمينار نيز يك نمايشگاه عكس به همراه مختصري از زندگي و مرگ بسياري از اعدايمان (از جمله مجاهدين) عرضه شده بود. ردیف ردیف عكس هزاران جواني كه به دست اين رژيم به جوخه هاي اعدام سپرده شده بودند، اين سالن را در سكوتي سنگين فرو برده بود.

برگزار كنندگان سمينار زحمت زيادي كشيده بودند. عده اي از اين رفقا به مدت شش ماه شبانه روزي براي موفقيت آن فعاليت کرده بودند. در طول سه روز سمينار نيز تلاش بي وقفه رفقا كه همواره سرزنده و شاداب به نظر مي رسيدند تحسين برانگيز بود. ابتكار پخش مستقيم از طريق پالتاك به بسياري از جمله در ايران امكان داد از بحث ها استفاده كنند. نكاتي كه در مورد ضعف هاي سمينار طرح كردم به هيچ عنوان از ارزش زحمات برگزار كنندگان كم نميكنند. هدف همگوني بيشتر براي شتاب بخشيدن و گسترده تر كردن مبارزه عليه دشمني است كه بزرگترين جنايات را در حق خلق و يك نسل از بهترين و فداكارترين فرزندان آن، مرتكب شد، است. با درود به همه جانباخته گان خلق! ■

گنجي يك زنداني سياسي «خودي» اين رژيم است و راه و خط سياسي گنجي با آن چيزي كه ما در اينجا براي جمع شده ايم از زمين تا آسمان تفاوت دارد، گنجي قهرمان مبارزات ما نيست قهرمانان ما كساني هستند كه طي سالهاي سرد سكوت آن هنگام كه خود گنجي همدست بازجويان بود، مبارزه مي كردند.

روز آخر وقت كوتاهي داده شد تا شركت كنندگان نظر خود را بيان كنند (و البته در طول سمينار نيز نظراتي در رابطه با سمينار و شيوه سازماندهي آن مطرح مي شد). مهمترين سوالي كه به چشم مي خورد، هدف از برگزاري سمينار بود. هر چند سمينار بر مسائل مهمي انگشت گذاشت، ولي در شرايط پر تحول امروز ايران، از نيروهاي



تعدادی از جان باختگان حزب کمونیست ایران (م ل م)

چپ انتظار مي رود كه مسئله جنايات رژيم و زندان و شكنته را بسيار مستقيم تر در رابطه با مسائل ايدئولوژيك سياسي موجود در گذشته و ارائه راه حل براي آينده برسي كند. سميناري با اين مضمون نمي تواند از طرح گرايشات ايدئولوژيك موجود طفره رود و به مسئله زندان و شكنته را در خلاء و جدا از مسائلي مانند دلايل شكست انقلاب برسي كند. چرا كه اين برخورد عملا تريبون را براي برخوردهاي نوستالژيك و راه حل هاي حقوق بشري و فردگريانه باز مي گذارد. و اين با آنچه عزايانمان در راهش رفتند مغاير است.

يكي ديگر از مسائلي كه از سوي تعدادي از شركت كننده گان مطرح شد اين بود كه سمينار فقط صدای يك بخش از زندانيان سياسي ايران را منعكس كرد. البته يكي از دوستان در جواب به سوالي در مورد اسم نبردن از مجاهدين گفت كه هرچند ممانعتي در كار نبوده ولي تاكيد بر جريانات چپ بوده است چرا كه جريانات ديگر از امكانات مالي بسيار بيشتر و تريبون هاي بيشتر بر خوردارند. ولي واقعيت اين است كه كساني كه در سال ۶۷ در زندان كشتار شدند بخشي از خلق ما بودند. همه خلق ما. هر رويكرد ديگري به اين مسئله مانع اتحاد خلق براي رسيدگي به خونهايي كه بر زمين ريخته شد، خواهد شد. بعلاوه، از

تاكيد كرد كه افشاگري هرگز نمي تواند هدف نهائي باشد. با توضيح بيشتر در مورد اشكال افشاگري، بهرام اضافه كرد كه هدف شكنته به سكوت كشاندن فرد و جامعه است و سرکوب فقط زماني عملكرد دارد كه شكنته گر ناشناس بماند، به همين دليل مهم است كه سكوت را شكست و جامعه را از دام سكوت رهانيد. افشا ميتواند در عين حال روي گرايش به كار گروهی و سازماندهی عليه شكنته تاثير بگذارد و به نمونه هايي در تركيه، آرژانتين و مكزيك اشاره كرد. در زمينه راه حل، بهرام قديمي تنها سخنران سمينار بود كه حرکت هاي توده اي و از پائين را بهترين راه براي يافتن شيوه هاي نوين براي از بين بردن زندان و شكنته عنوان كرد و گفت تا به حال كسي نتوانسته ثابت

كند كه براي از بين بردن بي عدالتي راه حل ديگري به جز انقلاب اجتماعي وجود دارد.

استفان هاشمي، پسر زيبا كاظمي از ديگر مهمانان سمينار بود. استفان فيلمي تكان دهنده از صحبت هاي دكتري كه بدن شكنته شده زيبا كاظمي را معاينه کرده بود (و اکنون در كانادا پناهنده است) نمايش داد كه توضيح مو به موي آثار شكنته بر بدن زيبا بود. سپس استفان دشواري هاي مبارزه اش براي اجرائي عدالت در مورد مادرش را بر شمرد و از آنجمله به همدستي هاي دولت كانادا با جمهوري اسلامي و مماشات شيرين عبادي (كه وكالت خانواده زيبا كاظمي را

به عهده گرفته) اشاره كرد. فقط نفهميديم چرا با وجود اين همه انگليسي دان علاقمند در سالن، برگزاركنندگان كسي را براي ترجمه برگزيده بودند كه اصلا حواسش به حرف هاي استفان نبود.

شب هاي سمينار به هنرنمايي هنرمندان انقلابي اختصاص داشت. كارهاي ارزنده اي عرضه شد براي ياد آوري قتل هاي زنجيره اي و لحظه هايي از سال ۶۷ و مقاومت به صحنه آمد، ترانه ها و اشعار انقلابي خوانده شد، جوك ها گفته شد... آثار و هنرمنداني كه هر کدام مي توانستند به تنهائي شبي را به خود اختصاص دهند.

در حاشيه سمينار

روزهاي برگزاري كنفرانس مصادف شده بود با اعتصاب غذاي اكبر گنجي. نماينده كانون نويسندگان ايران در تبعيد (كيومرث نویدی) ميخواست سمينار را به سمينار دفاع از گنجي تبديل كند! وقتي سردبير نشریه دانشجويي بذر اعلان كرد كه دفتر تحكيم وحدت و برخي تشكلات ديگر اسم نشریه بذر را پاي فراخوان دفاع از گنجي جعل کرده اند، كيومرث نویدی با اعتراض جلسه را ترك كرد. بحثي در بين شركت كنندگان در گرفت و اكثريت معتقد بودند كه هر چند جمهوري اسلامي حق زنداني كردن گنجي را ندارد، ولي

کشتار ۶۷

جنایت بزرگ و حماسه های مقاومت

در تابستان سال ۱۳۶۷ در طول چند روزی که از یازده شهریور آغاز شد، رژیم جمهوری اسلامی هزاران نفر از زندانیان سیاسی را در دادگاه های یک دقیقه ای محاکمه و بلافاصله اعدام کرد. یک هفته، شبانه روز به دار می کشیدند و پیشروترین زنان و مردان ایران را درو می کردند. کامیونها و کانتینرها شبانه و دزدانه پیکر این گوهرا سرزمین ما را در دل گورهای دسته جمعی پنهان می کردند تا نام و نشانی از آنان نماند؛ که وقتی کودکان به سن جوانی می رسند با بیابان برهوتی روبرو شوند و چنین بیانگرند که در این جا و علیه تبهکاران حاکم هیچ شورش و مبارزه ای در کار نبوده است. هنوز که هنوز است اسرار این فاجعه تاریخی کاملاً بیرون نیامده است. این کشتار به دستور شخص خمینی و با توافق و حمایت نظری و عملی همه سران رژیم انجام شد. هر دو جناح رژیم جمهوری اسلامی، محکم بر دریچه این اسرار نشسته اند زیرا خوب می دانند که چه بیرحمانه و تبهکارانه آگاه ترین عناصر خلقهای ستمدیده ما را نابود کردند تا رژیم منحطشان را پابرجا نگاه دارند.

در این سالهایی که سپری شد، آمران و عاملان این کشتار کوشیدند این واقعه را از حافظه جامعه پاک کنند. تعداد زیادی از بازجویان و شکنجه گران و مقامات امنیتی دهه ۱۳۶۰، دستان خون آلود خود را شستند و لباس روزنامه نگاری و اصلاح طلبی به تن کردند تا گذشته خویش را از دید نسل جوان پنهان کنند. پس از ارتکاب جنایت تابستان ۶۷، رژیم جمهوری اسلامی برای خریدن سکوت نیروهای موسوم به ملی مذهبی و عده ای از روشنفکران و هنرمندان که مماشات جوئی با جلادان اسلامی را پیشه کرده بودند، به آنان اجازه نشر و قلم محدود داد. آنان نیز چه خوش خیالانه این رشوه خفت بار را قبول کردند غافل از آنکه آدمکشان جمهوری اسلامی به آنان نیز رحم نخواهند کرد و ماجرای مماشاتشان هم بالاخره از دل تاریخ سر بیرون آورده و رسوایشان خواهد کرد. کشورهای اروپا و آمریکا نه تنها به این کشتار اعتراض نکردند بلکه محرمانه بر آن مهر تأیید زدند. این فاجعه بی مانند که هزاران و هزاران نفر از مخالفین سیاسی، دانشجویان مبارز، شعرا و نویسندگان و هنرمندان انقلابی ایران، در فاصله چند شبانه روز اعدام شدند، حتا در رسانه های به اصطلاح آزاد اینان منعکس نشد.

سران و نظریه پردازان هر دو جناح رژیم مشترکا همه تلاش خود را بکار بردند تا نسل

جوان، آرمانهای والا و اهداف آزادیخواهانه و عدالت جوینان آن مبارزین اسیر را نشانسد و از حماسه آفرینی قهرمانان جانباخته خلق در سایهچالهای جمهوری اسلامی بی خبر بمانند. تا دختران جوان ندانند که شمار بزرگی از این دلاوران، زانی بودند که بر بالهای انقلاب ۵۷ در فضای سیاسی کشور به پرواز درآمدند، زنجیرهای سنت را شکستند، ترانه آگاهی خواندند، برای رهائی ستمدیدگان جنگیدند و جان بر سر پیمان خویش نهادند.

در مصاحبه زیر، ندا، که یکی از بازماندگان آن کشتار است، جنایتهای رژیم و مقاومتها و ضعفهای زندانیان سیاسی را شرح می دهد و از آن جمله به یادآوری جنایت تکان دهنده سال ۶۷ می پردازد. ندا، از زندانیان سیاسی اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) بود که در سال ۱۳۶۲ دستگیر شد.

ح- تعداد قابل توجهی کتابهای خاطرات زندان بیرون آمده اما از بازماندگان اتحادیه کمونیستها کسی کتاب خاطرات ننوشته. بنظر تو چرا؟

ندا- شاید بخاطر اینکه نسبت به بعضی از سازمانهای دیگر درون جنبش اکثر بچه های ما اعدام شدند و تعداد محدودی ماندند. سر و بدنه را با هم زدند و در واقع تعداد انگشت شماری زنده ماندند. در بیرون هم خوب ماندند... بنظر من خوبست که خاطرات زندان بشکل جمعی بیرون بیاید که صرفا تعریف خاطره نباشد بلکه یک بررسی همه جانبه و تحلیل از تاریخ زندان های جمهوری اسلامی و تحلیل کردن از اینکه چی شد که زندانهای جمهوری اسلامی به این شکل در آمد؛ حتما پایه های مادی داره که زندانها اینطور شد.

ح- منظورت چیست؟

ندا- ببین زندانهای جمهوری اسلامی ویژگی های خاص خودش را داشت. یعنی در عینحال که واقعا یک شیوه انگیزاسیون و تفتیش عقاید بود بلکه فشارهای همه جانبه ای بود. زندانی را تنها بخاطر اطلاعات مورد بازجوئی و زیر فشار قرار نمی دادند بلکه می خواستند او را از تمام اندیشه هایش خالی کنند؛ از لحاظ ایدئولوژیک او را خالی کنند. همه این چیزها بود و هم اینکه یک دوره با یک افت شدید در زندان مواجه شدیم که تقریبا موازی بود با افت شدید در اوضاع سیاسی جامعه، پس از شکست انقلاب. خط مبارزه و شکل مبارزه قطع نشد اما در اقلیت قرار گرفت. بنابراین باید تجزیه و تحلیل کرد. مثلا پدیده توابها چه بود؟ یا داستان تواب تاکتیکی چه بود. در واقع زندان بازتاب تمام

نمای وضعیت جامعه بود. احاد عظیمی از توده ها وارد مبارزه شده بودند با آرا و گرایشات مختلف، با سطح و سطوح مختلف و افت و خیز. همه اینها در زندان بازتاب خودش را داشت و در واقع زندان همانند جامعه مملو بود از اینجور تضادها. در مبارزات درون زندان گاهی وقتها سطح بالای برخوردهای سیاسی را می دیدیم و گاه سطح پائین برخوردهای سیاسی. و تمام اینها در کنار هم هم زیستی میکردند و یک تعادلی بوجود می آوردند. مبارزه درون زندان با جدال پیش میرفت؛ به اشکال مختلف؛ چه در رابطه با خودمان و چه در رابطه با دشمن. از این زاویه لازم است که یک کار جمعی و شورائی انجام شود. خاطراتی که نوشته شده خیلی با ارزش هستند و حتما باید ادامه پیدا کنند اما یک کار جمعی و همه جانبه با یک خط صحیح، لازم است. مثلا بنظر من نگاه یک فرد سیاسی انقلابی به مسئله زندان مهم است. یک انقلابی، نباید به مسئله زندان به عنوان تمام شدن مبارزه نگاه کند. بلکه مبارزه به عرصه دیگر منتقل می شود. این نیست که دشمن تو را دستگیر کرده پس مبارزه تمام شد. مبارزه تمام نمی شود. به شکل دیگری ادامه پیدا میکند.

ح- منظورت از اینکه جمعی یا شورائی بنویسند و بررسی کنند چیست؟

ندا- منظورم این است که جمعی، مسائل را بررسی و تجزیه تحلیل کنند. مثلا پدیده ای بنام توابین، برخورد رژیم، برخورد دیگران، اعتصاب غذاهائی که در زندان صورت میگرفت و نماز خواندن های تاکتیکی چه تاثیری در جو زندان داشت. همه اینها باید تجزیه تحلیل بشود که بتوانیم برای نسل بعد بگذاریم. این بحث تواب تاکتیکی خیلی مهم است؛ برای اینکه یک عده از زندانی ها که از این طریق جانشان را حفظ کردند، بحث میکردند که این تاکتیک، عاقلانه است. هنوز هم این را می گویند.

ح- خب، حالا تو که زندانی سر موضعی بودی در مقابل این جریان، چطور موضع خود را حفظ میکردی؟

ندا- قبلا گفتم که زندان پر از تضاد و کشمکش بود، هم در رابطه با دشمن و هم در رابطه با خودمان. این یکی از آن تضادها بود. یکی از بحثها و جدلهای مهم در زندان، همین بود. در واقع افراد ی این بحث را فرموله میکردند که سطح پائینی از مقاومت را داشتند، کسانی بودند که داشتند در مقابل فشارهای دشمن عقب نشینی میکردند، و با

ما دوری می کردند. فکر میکردند که حتما ما هم اینجوری باید باشیم؛ بریده باشیم و غیره. ولی بعد از مدت کوتاهی متوجه شدند که اصلا موضوع تفاوت دو تا ایدئولوژی و دو تا تفکر است و مبارزه خطی بوده و در واقع آن خط، خط راست اتحادیه بود. بنابراین، در مدت کوتاهی اعتمادشان جلب شد. در واقع خیلی از این بچه ها که تواب شدند در اوج پاسیویسم و در شرایطی که سعی می کردند خود را حفظ کنند، دستگیر شده بودند. کسیکه این طور دستگیر شود، نمی تواند مقاومت کند و فشارهای آنچنانی را تحمل کند. اما کسی که در میدان مبارزه، در حال حرکت و در حال تلاش برای تغییر جامعه و در میدان جنگ دستگیر می شود، قدرت و امکان مقاومتش بسیار بیشتر است.

ح- در شکل گیری یک پدیده پیچیده، تضادهای زیادی دخیل است اما یکی از آنها عمده است که بقیه را نیز جهت می دهد و هدایت می کند. فکر نمی کنی از میان این عوامل گوناگون، شکست انقلاب و تثبیت ضد انقلاب جمهوری اسلامی، همان عامل عمده و فعال کننده روحیه باختگی و گرایشات عقب مانده در زندانیانی بود که به درجات گوناگون تسلیم شدند؟

ندا- البته که اینطور است. مثل هر بحران دیگر در اینجا نیز افراد، گرایشات پیشرو و میانه و عقب مانده نشان می دهند. و همه یکدست برخورد نمی کنند. اما منظوم این است که در چارچوب این عامل عمومی تعیین کننده، هر دسته بندی هم دلایل خاصی برای عقب نشینی داشت. مثلا طرز تفکر و مشی آنها قبل از دستگیر شدن، در مورد عده ای؛ از سوی عده ای دیگر، نگاه کم عمق و ساده ای که به انقلاب کردن و فراز و نشیب های آن داشتند. برای همین تجزیه و تحلیل مسئله پیچیده است.

ح- شما بعد از شورای چهارم دستگیر شدید یعنی بعد از دوره ای که باز سازی بعد از ضربه سراسری را شروع کرده بودیم.

ندا- بله؛ ما تازه از کردستان برگشته بودیم؛ آن شور مردم کردستان خیلی به آدم روحیه میداد چون مردم کردستان، پیر و جوانش هنوز مسلح بودند؛ هنوز مبارزه در کردستان ادامه داشت. در سرزمینهای آزاد کردستان شورای چهارم را برگزار کردیم. برای دشمن خیلی سخت بود که یک عده پیدا شده اند که بعد از آن ضربه وحشتناک که به اتحادیه زده اند، شبانه از کوه ها گذشته اند، مسلحانه از خط جمهوری اسلامی گذشته اند و رفته اند به منطقه آزاد، و دور هم جمع شده اند که جمع بندی کنند و دوباره شروع کنند! تمام اینها برای دشمن خیلی سخت بود. برای اینکه فکر میکرد دیگر اتحادیه از بین رفته، تمام شده، سرداران را که قلع و قمع کرده؛ سران و رهبران اتحادیه را هم اعدام کرده، بقیه هم که پشت میله های زندانند. سوال برایش پیش آمده بود که چی مانده از یک تشکیلات که خیلی هم بزرگ نبود که الان بخودش چنین جسارتی را داده که می خواهد دوباره سر بلند کند. این برای دشمن خیلی سخت بود. هیچ تشکیلاتی در سال ۶۲ نبود که با وجود

ها را با سکوت بر گذار کند و محو کند و نگذارد که در جامعه مطرح شوند. برعکس، واداده ها را توبوق و کرنا میکرد که بگوید این است زندانی سیاسی. جو اینطوری بود. زمانی زیادتر میشد ولی بخش کامل و غالبی را بدست نیاورد و این رژیم شکست خورد و با همه سرکوبش و انواع و اقسام نتوانست این جنبش را بخواباند. همان شکستی را که در جامعه خورد، در اینجا نیز خورد. رژیم نتوانست جامعه را مطیع کند حتا با شکنجه و سرکوب. هیچ ایدئولوژی نمی تواند اینطور خودش را غالب کند. این درسی است که باید فاشیستها بگیرند که هیچ وقت با زور و خشونت نمی توانند پیروز شوند.

ح- خودت درجه های مختلف مقاومت و ضعف کسانی را که توان مقاومت تا به آخر را نداشتند را چطور ارزیابی می کنی. کلا سر موضعی ها به اینها چطوری نگاه میکردند؟

ندا- خب، باز اینهم سطح و سطوح مختلفی داشت. بعضی ها بودند که خیلی پیش میرفتند برای اینکه چیزی بشوند. بعضی ها از طبقات خیلی مرفه بودند و این مبارزه نه خیلی برایشان جا افتاده بود و نه اینکه از زندگی مادی شان سرچشمه میگرفت و نه اینکه خط سیاسی شان این بود که وارد یک کارزار قهرآمیز با دشمن بشوند و اعدام بدهند و شکنجه بشوند و غیره. یعنی خط سیاسی شان این چیزها را بر نمی تابید. این دو نوع تواب، یکدیگر را تقویت می کردند. عده زیادی از تواب های اتحادیه در واقع یک همچون چیزی بودند. مخصوصا دستگیریهایی اول که عمدتا از خط راست سازمان بودند و در ارتباط با دشمن معتقد بودند که در هر حال ضد امپریالیست است و از توی دل انقلاب بیرون آمده! بنابراین خیلی قاطع نمیتوانستند در قبالش مرز بندی کنند. در ضمن پایه طبقاتی شان هم دخیل بود یعنی وقتی که وارد مبارزه شدند فکرش را هم نمی کردند که روزی بخواهند چنین بهائی بپردازند و بخاطر مبارزه از زندگی یا جوانی شان و زیبایشان مایه بگذارند. تصحیح میکنم، منظوم این نیست که هرکس از خانواده مرفه بود مقاومت نکرد، اغلبشان ایستادند. من دارم میگویم بعضی از کسانی که تواب شدند زندگی مادی و خط سیاسی شان این سطح مقاومت را بر نمی تابید. به این دلیل تواب شدند. خیلی بد بودند. یعنی در واقع اون بچه های خط راست اتحادیه مواضع خیلی پائینی داشتند بطوریکه وقتی ما دوره دوم دستگیر شدیم

ح- چه سالی بود؟

ندا- من در سال ۶۲ دستگیر شدم، سال ۶۱ بود که اتحادیه ضربه اول را خورد. در ضربه اول بیشتر بخش کارگری و بخش راست اتحادیه که مخالف سرداران بودند، دستگیر شدند. خیلی برخورد و مواضع پائینی داشتند. اکثرا تواب شدند و همکاری کردند و روحیه خیلی بدی داشتند. تعدادی از رده های بالا که اغلبشان از رهبران خط راست اتحادیه بودند خوب نبودند، اما رهبرانی مانند سورنا درخشان داشتیم که شنیدم زیر شکنجه کشته شد. وقتی ما دستگیر شدیم، سر موضعی های زندان از

این بحثها داشتند این عقب نشینی را تئوریزه میکردند و سعی می کردند موضوع را سیاسی کنند، به این ترتیب که باید گاهی در مقابل دشمن عقب نشینی کرد. اما بحث من این است که وقتی ضعف نشان می دهی نباید دیگر آن را به صورت یک مشی سیاسی فرموله کنی و بخواهی برایش توجیه سیاسی بتراشی که حالا داریم تاکتیک می زنیم. این خط تواب تاکتیکی را عمدتا مجاهدین مطرح کردند. یعنی در واقع خط از رهبری مجاهدین آمد. بخاطر اینکه هم شدید زیر ضرب رژیم بودند و هم بریده هائی که از طرفشان به طرف دشمن می رفتند، زیاد بودند. با اینکار می خواستند خود را کمی از زیر فشار بیرون بیاورند. و فکر میکردند که خب حالا تاکتیک بزینم، به شکل دیگری درون رژیم و درون سیستم اداری زندان نفوذ کنیم و اطلاعاتی بدست بیاوریم. البته در این کار موفقیتهایی هم داشتند و یکسری از این کارها را هم کردند؛ مثلا میکروفیلیمهایی از درون زندان تهیه کردند و بیرون دادند. اما به چه بهائی این چیزها را بدست آوردند؟ مجبور می شدند بدترین کارها را بکنند تا اعتماد بازجوها را بدست بیاورند و با اینکارهایشان روحیه عمومی زندان را پائین می کشیدند. بهائی که پرداختند بسیار سنگینتر از آن چیزی بود که بدست آوردند. بخاطر اینکه مدرکی از درون زندان بدهند بیرون که بله اینجا دارند شکنجه می کنند، با این تاکتیکشان کمر جنبش را شکستند. فشاری که روی بچه های سر موضعی بود نامحدود بود. این فشار نا محدود بود چون تعداد سر موضعی محدود بود و جو عمومی تاکتیک زدن این بود که لااقل نمازه را بخوانیم و حداقل وانمود کنیم که دیگه مسلمان شدیم. در چنین وضعی، وقتی کسی قبول نمی کرد با این جو حرکت کند و می خواست خلاف این جریان شنا کند، در واقع باید نیروی عظیمی را بکار می گرفت و زیر انواع و اقسام شکنجه های فیزیکی و روحی قرار میگرفت که بتواند به اندیشه اش ادامه بدهد. مواقعی بود که برای شکستن سر موضعی ها آنها را یکسال تا دو سال می انداختند توی انفرادیهای گوهردشت. و بچه ها سر موضع می ماندند. واقعا از نظر مقاومت بی نظیر بودند. برخی از اینها آنقدر جوان بودند که از مدرسه آنها را گرفته بودند و آورده بودند. روحیه شان با خیابان فرقی نمی کرد و برایشان مسئله این طور بود که اینجا حالا یک زندانی سیاسی اند و باید مسئولیت یک زندانی سیاسی را بپذیرند و پایش بایستند. واقعا بچه ها را یکسال، یکسال و نیم در گوهردشت نگه میداشتند، توی انفرادی، بدون یک ورق روزنامه، بدون امکانات فکری و غیره. روی بچه های سر موضعی اینطور فشار می آمد. ولی رژیم شکست خورد. یعنی رژیم نتوانست ریسمان مقاومت را نازک کند اما نتوانست قطع کند. قطع نشد. نتوانستند قطعش کنند و واقعا امکان نداشت که بتوانند قطعش کنند چون نماینده رادیکالیسم انقلابی درون جامعه بود که وجود داشت، هر چند در اقلیت بود. برای همین درون زندان نیز استمرار خودش را نشان می داد. البته رژیم همیشه سعی میکرد وجود سر موضعی

اون آخوند کثیف که همه جور کثافتکاری کرده، یک جوانی را می آورد که اینجوری جلوی جمعیت اشک بریزد و به اصطلاح اعتراف کند که چه گناهکاری هستم که دست اون پسر را گرفتم یا توی کوچه که میرفتیم بوسم کرد، بوسش کردم و غیره. این جوانان را وادار می کردند که اینها را بعنوان یک چیز کثیف و زشت باور کند و بیاید آنجا گریه کند که وای من چه گناهی کردم. سعی می کردند اینها را چنان مچاله کنند که از آن چیزهای طبیعی که اتفاقا در مورد

این جوانان مبارز شکل زیبایی هم داشت، ابراز انزجار کنند. در حالیکه در حین مبارزه، روابط عشق و عاشقی و عاطفی هم زیبا شده بود و اتفاقا در آن مقطع چقدر بین جوانان، ارزشها در این مورد تغییر کرده بود؛ چقدر ساده لباس می پوشیدند، چقدر ساده رفت و آمد میکردند، و چقدر نگاههایشان، چه زن به مرد چه مرد به زن، این بود که فکر طرف چیست و دارد با زندگی چه می کند و چقدر در راه مردم فعال است، چقدر از خود گذشته است یا چقدر جمع گراست. اینها برای عشق معیار بزرگی شده بود. متأسفانه طلیعه های

کوتاهی در تاریخمون بود و دوام نیاورد. آره، بازجویان می خواستند اینجور به جوان، به یک دختر جوان یا پسر جوان، اینطور تحمیل کنند که تو بخاطر چیزهای شهوانی اینکارها رو میکردی. به زنها در این زمینه بیشتر فشار می آوردند. یک فشار دیگر در همین ردیف این بود که بازجوها سعی میکردند از قربانی خود استفاده جنسی ببرند و به اشکال گوناگونی خودشان را ارضا کنند و در همان حال که شکنجه میدادند، با زندانی یک جورهایی می لاسیدند. وقتی من شکنجه شده بودم، پاهایم خیلی باد کرده بود و وقتی آدم عرق میکند خیلی زیاد آب از بدن خارج می شود. بعد از تمام شدن شکنجه آدم احتیاج شدیدی به آب دارد. اما اگر در این حالت آب بخوری، چون کلیه ها منقبض شده اند و ماهیچه ها بسته اند، آب خوردن کلیه را درب و داغان میکند. وقتی من گفتم آب

میخوام، بازجو آمد روی پای من که مثل دو بالش شده بود ایستاد و خودش را به من مالید و در گوشم با لحن کشیده گفت، آخه، دیالیزی میشی! این برای من کمتر از شکنجه نبود که اینطوری بدن کثیفش را به من می مالد، بله، این چیزها بود. و به دخترهای جوان، دخترهای دانش آموز پیشنهادهائی میدادند. سطح و سطوح مختلفی داشت. مثلا اگر دختری زیبایی را پیدا میکردند که کم سن و سال است، دست از سرش بر نمی

فریبتان دادند که بتوانند از شما استفاده جنسی کنند. در واقع هیچ ارزشی، هویتی، شخصیتی برای خودت قائل نبودند که تو یک انسانی، فکر داری و در اثر تضادهای این جامعه شورش کردی و نمی خواهی بپذیری که زیر بار این چیزها بروی. تمام اینها را تبدیل می کردند به مسائل جنسی و سعی می کردند اینطوری آدم را خوار کنند؛ زنی که بدلیل فریب خوردن وارد مبارزه شده نه مثل یک آدم آزاد که زنجیرهایش را پاره کرده و وارد مبارزه

تحمیل چنین ضرباتی، همچون جسارتی را بکنند که دوباره افرادش را جمع کند و برود در کردستان شورايش را بگذارد و برگردد و بخواهد در نقاط دیگر هم سازماندهی کند. یعنی همه تشکیلاتها به شکلی یا منحل شده بودند یا رفته بودند بیرون؛ اینکه دوباره بخواهند تو جامعه یک حرکتی انجام بدهند اصلا نبود. این بود که به شدیدترین وجهی رژیم میخواست اینها را که مانده اند سرکوب کند. برایش محرز بود که اینها از توی مبارزه غربال شده اند و کسانی نیستند که جا بزنند. واقعیتش مثلا من خودم جای مهمی در تشکیلات نداشتم و یک عضو ساده تشکیلات بودم و مرتبه خاصی نداشتم ولی دشمن می دید که این را که الان دستگیر کرده اند روحیه خوبی دارد؛ در سرکوب ها هم پاسیو نشده؛ برخی رهبرایش را هم در تلویزیون دیده ولی پاسیو نشده؛ اینور را دیده آنور را دیده ولی هنوز میروند کردستان و میخواهد بیاید در نقاط دیگر هم یک کارهایی انجام بدهد و توی خیابان می گیرندش. مسلما حکمش اعدام است.

ح- تو را با اسناد سازمانی گرفتند؟
ندا- خیر؛ با شناسنامه جعلی گرفتند و سندی نداشتم. در زندان شناسائی شدید. اما دنبلمان بودند. من را وقتی شلاق میزدند، میگفتند تو فلائی هستی و اسم اصلی مرا میدادند ولی من انکار میکردم. از همسر هم اسم و فامیل نداشتم. یک نفر را آوردند که هویت مرا تأیید کرد؛ من با چشم بند بودم ولی متوجه شدم که دارد هویت مرا می دهد ولی فقط پاهایش را دیدم؛ نمیتوانستم حدس بزنم کیست. بعد از این رفتارشان تغییر کرد و دیگر هیچوقت از من سؤال نکردند تو کی هستی بلکه اطلاعاتم را می خواستند و برای این می بردند زیر شکنجه.

ح - بازجوها چی میگفتند؟ مثلا سر شورای چهار؛ ادامه راه؛ غیر از شکنجه، چه کاری از نظر ایدئولوژیک می کردند؟

ندا - می گفتند شما می خواهید با آمریکا همکاری کنید و جمهوری اسلامی را سرنگون کنید؛ شما ملحدهای کثیف؛ شما که روابطتان بی بند و بار است و بی ناموسی می کنید و از این حرفها. بطور مشخص برای شکستن زنان از مسائل ناموسی استفاده میکردند. مثلا وقتی یک زن را دستگیر می کردند سعی می کردند به او تحمیل کنند که تو بخاطر اینکه دنبال شوهر بودی وارد مبارزه شدی یا اینکه وقتی وارد این تشکیلات شدی فاحشه شدی یا اینکه می گفتند، مردها

آنان که در زندگی مظهر جامعه نوین بودند و در مرگ بدر آن



کمونیستهای انقلابی پیشروان و رهبران آگاه طبقه کارگرد. آنها در جریان نبرد طبقاتی گداخته و آبدیده گشته اند. آگاهی و تهور، گذشتن از منافع شخصی، سازش ناپذیری در برابر دشمن و پایداری بر اصول و آرمانهای انقلابی آنها را مظهر جامعه نوین ساخته است. و اگر در میدان جنگ انقلابی زیر شکنجه یا در مقابل جوخه اعدام یا مرگ در راه بشریت ستمدیده روبرو شوند، آنرا قهرمانانه می پذیرند. جانباختن کمونیستهای انقلابی افشاندن بدر جامعه نوین است.

در راه نبرد برای کمونیسم، همواره افرادی در صحنه مبارزه ظهور می یابند که بیش از دیگران در این راه تلاش کرده و تأثیرات عمیقتری بر جای می گذارند. اینها آمیزه ای از استواری بر اصول کمونیسم و قدرت بکارگیری این علم و توان هدایت و هماهنگ ساختن مجموعه نیروهای آگاه طبقه را در خود فشرده کرده اند و به مفهومی خود بهترین و روستترین بیان جهانی، سیاست و ایدئولوژی پرولتاریا هستند. اینها رهبرانی کمونیست اند که زندگی و حرکت انقلابی شان به نمونه و سرمشقی برای تمام کمونیستها و کارگران و خلقهای ستمدیده تبدیل می گردد، و در عین حال این زندگی و حرکت خود از پرائیک و تجربه انقلابی توده ها و آنچه آنها به پیشروان می آموزند سرچشمه گرفته است.

شده. آنقدر این حرفها را تکرار می کردند که بعضی ها که بچه های جوان بودند باورشان میشد. برخی را می بردند در حسینیه اوین که گریه میکردند و به اصطلاح اعتراف می کردند که بله من عاشق پسری بودم و موقع پخش اعلامیه دست هم را می گرفتیم و بعد احساس گناه میکرد و گریان می گفت من آدم فاسدی بودم. در واقع این جنایتکاران یک چیز طبیعی و عواطف انسانی دو تا جوان مبارز و علاقه شان بهم را تبدیل به یک چیز کثیف می کردند.

داشتند. یعنی بیشتر از بقیه زیر شکنجه قرار می‌گرفت. مثلاً یکی در بند ما بود که بازجویی به او می‌گفت می‌خواهم با تو ازدواج کنم و تو باید توبه کنی که من بتوانم با تو ازدواج. از او نمی‌پرسید که تو می‌خواهی یا نه بلکه می‌گفت چون من می‌خواهم با تو ازدواج کنم بنابراین باید توبه کنی. هر روز این بیچاره را می‌بردند و می‌آوردند. شکنجه بدنی اش می‌کردند ولی شکنجه های روحی اش بیشتر بود. هم شکنجه می‌کردند، هم سعی می‌کردند و سوسه اش کنند و هم اینکه رفقایش را در دید او خراب کنند. همه اینها یعنی اینکه داشتند رویش کار می‌کردند. اما این دختر با وجود آنکه مچاله شده از بازجویی بر می‌گشت، یکی از آن نمونه ها بود که تا آخر نه گفت. حتی او را بردند جلو جوخه اعدام که اعدامش کنند، باز هم نه گفت. خوشبختانه اعدام نشد و الان زنده است. وقتی گفت نه، روی نه خود ایستاد، تا آخرش هم ایستاد و نتوانستند او را بشکنند. از بچه های اقلیت بود. از این نمونه ها خیلی داشتیم. یعنی واقعا حماسه هائی که در زندان آفریده شد، همانطور که در بیرون هم مردم در مبارزه حماسه می‌آفرینند. ولی در زندان فشارها بی انتها بود. مقاومت بچه ها هم واقعا عالی بود.

ح - زندانیان سر موضعی در مقابل شکنجه چطوری ایستادگی میکردند، چطوری تجزیه و تحلیلش میکردند؟
ندا- یعنی منظورت چیه؟

ح - یکبار موقع صحبت گفتی که درد شکنجه، به ضد خودش تبدیل می‌شود و به عجز و لابه نکردن تبدیل میشود به یک شکل مقاومت. خیلی حیرت انگیزه. کمی هم در این مورد حرف بزنی؛ یعنی خودت چطور بودی؟

ندا- من وقتی دستگیر شدم روحیه ام خیلی خوب بود چون هم در جریان یک مبارزه حاد بودم و هم اینکه در بیرون زندان هنوز مبارزه طبقاتی بشدت جریان داشت و تشکیلات ما خط درستی را در مبارزه پیش گذاشته بود. در زندان هم، رفیقم، همسرم، که دفاع می‌کرد و برخورد خیلی عالی داشت در کنارم بود. این پشتگرمی بزرگی بود. این عوامل باعث شد که برخوردم در بازجویی خوب باشد. وقتی داشتند من را شکنجه میکردند سعی میکردم جیغ نزدم. بازجو یک پتو انداخته بود رویم و با هیكل درشتش نشسته بود روی سرم، طوری که هنگام شلاق زدن بیش از اینکه درد شلاق را حس کنم، احساس می‌کردم که همین الان خفه میشوم. اینها دستشان هست که آخرین مقاومت آدمها چقدره. فکر میکردند من بیهوش شده ام. برای همین از رویم بلند شد. شلاق جوری است که خود به خود آدم جیغ میکشد چون درد خیلی شدیده ولی من تصمیم گرفته بودم جیغ نکشم. در واقع می‌خواستم لج آنها را در بیاورم. برای همین موقع شلاق جیغ نمی‌کشیدم. رو تخت خوابیده بودم، دونفر داشتند شلاق میزدند. یکی به آن یکی گفت، داره مقاومت میکنه و بعد به شلاق زندانشان ادامه دادند اما دیدند من جیغ نمی‌کشم. فکر کردند بیهوش شده ام. رفتند یک سطل بزرگ آب

سرد آوردند، ریختند روی من. من بیهوش نبودم و همه حرفهایشان را می‌شنیدم. بعد که آب را ریختند رویم، تازه سرحال تر شدم. به شلاق زدن ادامه دادند، بعد منو از روی تخت بلند کردند آوردند بیرون. من واقعا عجز و ناتوانی را در وجود او میدیدم تا در وجود خودم. وقتی داشت منو از پله ها ی زیر زمین شکنجه گاه می‌آورد بالا، ناله می‌کرد. من شکنجه شده بودم ولی اون سختتر خودش را بالا میکشید. با اینکه پاهام دوتا بالش شده بود و خون میزد بیرون و تمام راه خونی بود، احساس می‌کردم که من اسیرم ولی اون اسیر منه و زندانی منه! با تمام وجود این را احساس می‌کردم. وقتی آدم مقاوم می‌ماند و روحیه اش خوب است، اوضاع برعکس میشود و چرخش می‌کند. فکر می‌کردم، «اون حداکثر می‌تونه منو بکشه ولی هدفش اینه که اسرار رو بکشه بیرون و موفق نمی‌شه؛ اون بره خودشو بکشه.» وقتی اینطور می‌شود واقعا اوضاع برعکس می‌شود و به ضد خودش تبدیل میشود. وقتی فهمیدم همسرم را زیر شکنجه کشته اند، همین احساس را داشتم. پیش خودم مجسم می‌کردم چقدر شکنجه شده و چقدر آسیبهای جسمی دیده چون مطمئن بودم با آنها همکاری نخواهد کرد. می‌دانستم که مثل یک بند تسبیح است که اگر ببرد از بالا تا پائین تشکیلات می‌ریزد چون خیلی روابط را می‌دانست، خیلی چیزها، از آدمها، جای اسلحه ها، اسناد داخلی، و چه دارد می‌شود و بازسازی و غیره. او را تا دم مرگ زدند که اینها را از او بکشند بیرون. بعد از مرگ او، نه اسلحه ها دست خورد، نه مدارکی به دست آنها و نه رفقا آسیبی دیدند. تشکیلات تکان نخورد، فقط یک موجود با ارزش رهبری ما از بین رفت، کشته شد ولی هیچ چیز دیگر تکان نخورد و با مقاومت خودش مثل مادری که کشته میشود و نمی‌خواهد بچه اش آسیب ببیند، اسرار را حفظ کرد؛ به تشکیلات اینطور نگاه میکرد؛ یعنی زائیده خودمان بود و ما باید اینطور حفظش میکردیم حتی اگر کشته میشدیم. او اینطور بود. این فکر که خیلی رنج برده و درد کشیده من را خیلی آزار میداد. تا اینکه کتاب پاولوف بدستمان رسید. دوره ی منتظری بود و یک چیزهائی را شل کرده بودند. در این دوره چند تا کتاب خوب آمد در زندان. یکی هم همین کتاب بود. این کتاب در فهمیدن مکانیسم شکنجه به ما خیلی کمک کرد. اینکه مکانیسم شکنجه چطور است. هر چه اعتقاد یکی قوی تر باشد، و تمرکز داشته باشد، درد و شکنجه کمتر رویش تاثیر دارد. ولی کسی که اعتقادش ضعیف باشد، از هم پاشیده است، درد و شکنجه رویش بیشتر اثر دارد. دیالکتیکش اینجوری است. اینها با هم دیگر بستگی دارند. اینکه آدم کدام وجه را تقویت کند خیلی تاثیر دارد در مقاومت در مقابل شکنجه. این کتاب یکسری توضیحات علمی داده که درد چیزی است که در مغز صورت می‌گیرد و عصبها درد را منتقل می‌کنند و مغز، امکان آن را دارد که درد را کنترل کند.

ح - منظورت از "تمرکز داشته باشد" چیست؟
ندا - وقتی آدم به راهش و آرمانش اعتقاد داشته

باشد، آنقدر روی آن و پیشبرد آن، حتا زیر شکنجه، متمرکز است که برایش سازش نکردن و مقاومت کردن، ساده می‌شود. مهم است که زندانی انقلابی به زندان اینطور نگاه کند که این هم یک عرصه مبارزه است که وقتی پیش می‌آید، باید آن را پیش برد. وقتی نگاهت به مسئله اینطور باشد، مسئله عمدتا حل می‌شود. رفقائی مانند همسر من موجودات آسمانی یا خارق العاده نبودند. او هم در جریان مبارزه طبقاتی رشد کرده بود؛ یک انسان معمولی بود. هر انسانی میتواند برای راهش و آرمانش بجنگد و وقتی هم کارش به این مرحله برسد بخاطر این اعتقاداتش کشته هم بشود و واقعا فکر کند که یک قطره از یک اقیانوس کم شده و این اقیانوس جاری است و وجود دارد و راهش را می‌رود. و آسمان هم خراب نشده، همه چیز هم خراب نشده، فقط یک فرد که آگاه شده بود، تمام شده. او هم اینجوری به مسئله نگاه میکرد نه اینکه فکر کند یک تافته جدا بافته است. نه، تافته جدا بافته نبود. ولی بعضی وقتها بعضی ها تاثیرشان روی جنبش عظیمتر است، و بعضی ها کمتر. ولی همان ها که تاثیرات عظیم دارند خودشان به مرگ خودشان کم بها میدادند و خیلی برایشان مهم نبود که بهر قیمتی زنده بمانند و تمرکز میدادند که اسرار را حفظ کنند تا مبارزه تاوادم داشته باشد. این از آگاهیهایشان و از تعهدشان به این راه ریشه می‌گرفت.

ح - یعنی وقتی یک انقلابی کمونیست افتاد زندان، در آنجا وظیفه خاصی دارد و مبارزه طبقاتی را باید در آنجا پیش ببرد و باید بداند که چگونه. این نکته مهم است چون مثلا یک عده عقب نشینی خود را اینطوری توجیه میکردند که باید زنده بمانیم و برویم بیرون مبارزه کنیم.

ندا- این خط غلطی است. اصلا سیاست جمهوری اسلامی این بود که زمانی زندانی را بفرستند بیرون که از او چیزی باقی نمانده باشد که بتواند در بیرون مبارزه را ادامه دهد. خود زندان یک عرصه مهم مبارزه است و اگر با این فکر تعطیلش کنی که بعدا می‌روی بیرون و آنجا ادامه می‌دهی، مطمئن باش که ادامه نخواهی داد. همه بچه هائی که این فکر را کردند و تاکتیک زدند، در بیرون هم بریدند. نمیشود به زندان که یک عرصه مهم مبارزه است اینطور نگاه کنیم ولی در بیرون جور دیگر. نگاهمان به زندان باید اینطور باشد که این ادامه مبارزه بیرون در داخل زندان است و در واقع عرصه جدیدی باز شده و حال که تبدیل به یک زندانی سیاسی شده ائی باید برای توده ها سمبل مقاومت باشی. باید بدانی که شکست تو، در شکستن روحیه مردم تاثیر دارد و این مسئولیتی است که در این عرصه اینطور است. نمیدانم اون مطلب برشت را خوانده ائی یا نه؛ در مورد اون ستاره شناسه؛ گالیله را می‌گویم. ما این کتاب را در زندان داشتیم و می‌خواندیم و راجع به آن بحث میکردیم. بیشتر بحثهای ما بدور مسئله مقاومت می‌چرخید و خودمان را تقویت می‌کردیم. فکر می‌کردیم الان افرادی که به ملاقاتی می‌آیند، حتا پدر و مادرت، چه پیامی از تو به بیرون خواهند برد و درواقع

و چیز حالیشه و آمریکا بوده! برای پوشاندن خیانتشان می آمدند به ما می گفتند این یک بازجوی ایدئولوژیک و تئوریکه و بجای شلاق زدن با آدم کار سیاسی می کنه چون با سواده و با ما کار سیاسی کرده و ما را قانع کرده! در حالیکه واقعیت این است که شلاق را خورده و از قبل بریده بودند و بعد یاد گرفته بودند از این حرفها در مورد بازجوی تئوریک بزنند. خلاصه بنظر می آید که از انجمن اسلامی های خارج کشور بودند که یا باید وزیر و وکیل میشدند یا کارهای بالای اوین را بدستشان می دادند.

ح- مثلا با شما که نبریده بودید، اصلا وقتشان را تلف نمی کردند؟

ندا- نه اینطوری نشد. من را مدت طولانی انداختند در انفرادی. در انفرادی کنترل می کردند و داشتند پرونده ام را کامل می کردند برای دادگاه. می خواستند ببیند که روحیه ام در زندان چه جور است. افراد مختلفی رو می انداختند در سلولم و بعد پشت در، گوش می ایستادند که ببیند من با این چطور رفتار میکنم. هر جوانی را می آوردند در بند من یا میرفت رو اعتصاب غذا یا رشد سیاسی میکرد. یک نفر تواب از کردستان آورده بودند. به خیال خودشان یک زن تئوریک از کردستان آورده بودند می خواستند یک ارزیابی از من بدهد. منم با او سر مسئله کردستان شروع به بحث کردم و از مواضع دفاع سیاسی و ایدئولوژیک می کردم. چون زندگی بخودی خود برایم واقعا ارزشی نداشت. خیلی به زندگی خودم فکر نمی کردم. از خودم تعریف نمی کنم، می خواهم آن حالت را توضیح دهم. نمی دانم الان چه جوری بگویم ولی آن موقع یک همچو روحیه ای داشتم که کشته شدن برایم مهم نبود. همه رفقایم را کشته بودند، می دانستم که همسر من را هم اعدام می کنند. احساس می کردم برای چی بخوایم زندگی کنیم، با چه قیمتی بخوایم زنده بمانیم، زندگی من چه ارزشی دارد. برای همین دفاع ایدئولوژیک میکردم و بحث سیاسی میکردم، ورزش میکردم، کار دستی میکردم، یعنی می خواستم خودم را خوب نگه دارم و نگذارم شرایط زندان مرا پائین بکشد. اینها پشت در، گوش می ایستادند. یک دفعه هم دو تا اقلیتی آوردند. جا کم داشتند مجبور بودند من را با یک عده بیندازند یک جا. چون زندان پر بود و نمی توانستند من را در یک زندان انفرادی نگه دارند. در ضمن آنجا، سلولی بود که افراد زیر بازجویی را هم می آوردند. یکبار مثلا دوتا دختر دانش آموز را آوردند که از بچه های تیز هوش مدرسه بودند. اسمشان یادم نیست. آنها را در حال زدن اعلامیه به دیوارهای مدرسه دستگیر کرده بودند؛ خیلی بچه های ماهی بودند؛ خیلی چیزها را من یادشان دادم، خیلی چیزها را هم آنها به من یاد دادند. شعرهای زیبا بلد بودند. از کتابهای دبیرستانشان شعرهایی بلد بودند. منم سعی میکردم شعر حفظ کنم. آن دوره خیلی شعر حفظ کردم. منم چیزهایی را که بلد بودم به آنها یاد میدادم؛ مثلا بحثهای سیاسی، اوضاع جامعه، در مورد ماوتوتسه دون خیلی بحث میکردیم. این بچه ها به ما

مارکس و لنین و مائو داشتید؟
ندا- از آثار کلاسیک یکی مبارزه طبقاتی در فرانسه (نوشته مارکس) را داشتیم و اون کتابهایی که از طرف زندان خریداری شده بود. رمان خیلی داشتیم.

ح- چه جور رمان هائی؟

ندا- رمانهای روسی بودند. وقتی جریان منتظری اینها آمدند یکسری فرم هائی برای مدت کوتاهی دادند. آن موقع صاحب یکسری کتابها شدیم. بچه هائی که از گوهر دشت آمدند در اوین، هیچی نداشتیم. کتابهای طباطبائی بود و سروش و امثال این ها. کتاب سروش در رد دیالکتیک که یک کتاب فلسفی است که اولش نوشته به مارکسیستها بخاطر مقاومتشون در زندان های شاه احترام می گذارد و بعد روی ایده آلیسم می گوید.

ح- شما نقدش میکردید؟

ندا- آره ما می خواندیم. پر از نقل قول از لنین و مارکس بود. نقل قولها را یادداشت می کردیم و فکر می کردیم که رهبرهای ما چه گفتند. چون خیلی از بچه ها کتابهای مارکس و لنین و مائو را نخونده بودند؛ وقتی افتادند زندان جوان بودند. مثلا بعضی ها آموزش شان این بود که نقل قول رهبران کمونیست را کنار هم بگذارند و راجع بهش فکر کنند ولی خیلی سخت بود که کسی بخواهد اینطوری آموزش مارکسیسم ببیند.

ح- بازجوهای که می خواستند شمارا بشکنند، غیر از شکنجه، کتاب هم معرفی میکردند؟ مثلا می گفتند بیا برو کتاب سروش یا طباطبائی را بخوان؟
ندا- نه اینکارو نمی کردند. شاید با جوانها میکردند. کار اینها شمشیر و شلاق بود. یعنی اینطور نبود که مثلا در حسینیه آخوندی بیاد دیالکتیک را رد کند؛ خیلی بی سواد بودند. اگر بچه ها در فضای برابر قرار می گرفتند، طرف نمی توانست جواب بدهد. یکی از اینها به اسم عادل یا عادل زاده را می آوردند که بحث کند. تئوریک هایشان دو سه نفر بودند که خیلی هم بی سواد بودند.

ح- نفهمیدید بازجوهایتان بعدها چه شدند؟

ندا- نه ما نفهمیدیم. احسان بازجوی ما بود که بهش سربازجو می گفتند. سربازجو بود و در ضمن خودش بازجوی اتحادیه هم بود. چون تئوریک بود سربازجوی خط ۳ بود یعنی بند ۶ که بچه های ما و پیکار، رزمندگان، در واقع سازمان های سرنگونی طلب بودند. توده ائی ها و اکثریتی ها تو یک کاتگوری جداگانه بودند. مجاهدین بازجوی جداگانه داشتند. بچه های چریکها هم ۲ تا بخش بودند ولی تو یک واحد بودند. احسان فرد تئوریکشان بود که برای بچه های سازمان های سرنگونی طلب گذاشته بودند. فردی بود که در خارج از کشور بود و مثل این که عضو انجمن های اسلامی در آمریکا بود. یعنی بچه های زندان می گفتند که احسان اینطور است. توابهای اتحادیه که مدام میرفتند توی اطاق بازجو (مثل وحید سریع القلم، مینو حیدری، و بهنام ایناری که قبلا در اهواز بود). اینها خبرها را به توابهای دور و برشان می دادند و آنها هم به بچه های دیگر می گفتند و خبر پخش میشد. این توابها می گفتند، نمی دانید برادر احسان چقدر با سواده

شکست و افت ما تاثیر میگذاشت روی آنهایی که در زندان نیستند. وقتی زندانی هستی رژیم سعی می کند تو را وادار کند که کوتاه بیایی تا بیرون را هم بشکنند.

ح- در مورد رفقای که با ضربه سال ۶۴ زندان افتادند هم کمی بگو. آنها روی شما چه تأثیری گذاشتند؟

ندا- بچه های ۶۴ تعداد زیادیشان خیلی خوب بودند. مثلا اعتصابات و اعتراضات را راه می انداختند؛ جو تئوریک درون زندان را بالا بردند. اخبار ریم (تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) را به درون آوردند و خبر دادند که بچه های بیرون دارند کارها و حرکتهایی انجام میدهند. اینها بما روحیه میداد که بچه ها دست از مبارزه نکشیده اند و دارند تلاش میکنند؛ یعنی ما داریم از این ور کارهایی میکنیم و آنها هم از آنور دارند کارهایی میکنند. این برایمان خیلی با ارزش بود. در بند مردان البته جو را بیشتر تغییر دادند چون مردان تئوریک تر بودند. خلاصه، خیلی جو زندان را تغییر دادند. مباحث سیاسی ایدئولوژیک راه انداختند، اعتصاب غذاها؛ اعتراضات؛ در بالا بردن سطح مبارزات زندان خیلی تاثیر داشتند. خیلی از آنها روحیه شان بالا بود؛ اعدامی بودند ولی برایشان مهم نبود که بخواهند بخاطر اینکه اعدام نشوند کوتاه بیایند.

ح - بحثهایی که راه انداختند چه بحثهایی بود؟ بحثهای تئوریک بود؟

ندا- بحثها در مورد ریم، جنبش بین المللی و اینکه انترناسیونالیسم پرولتری باید تقویت بشود. بحثهای ماوتوتسه دورن در مورد جنگ خلق. همین بحثها را دامن میزدند. خبر از بخش مردان می آمد که دارند روی ساخت (خصلت اقتصادی اجتماعی جامعه) کار می کنند و در مورد این مسئله و موضوع راه انقلاب دارند با زندانیان سازمان های دیگر بحث و مجادله می کنند. با رفیق داریوش کائیدی پور، از رهبری رزمندگان، سر این مسائل خیلی بحث وجدل داشتند که گاهی نوشته های داخلیشان بدست ما میرسید. خیلی کم ولی، بدستمان میرسید.

ح- کتاب چطور از بیرون می آوردید برای مطالعه؟

ندا- بچه هائی که میرفتند بیرون به بهداری یا مرخصی کوتاه مدت داشتند، کتاب می آوردند. یک موقع که می رفتیم بازجویی، مثلا وقتی یک نفر دو نفر را دستگیر کرده بودند، می دیدیم یک کوه کتاب انداخته اند یک گوشه که معلوم بود از یک خانه گرفته اند. بچه ها یواش یواش می رفتند آنجا و یکی را می چپاندند زیر چادرشان و می آوردند. ولی خب گشت داخل زندان زیاد بود؛ میریختند و می گشتند. برای همین ما فورا کتابهای خوب را ریز نویسی می کردیم و توی بالش و جاهای مختلف می گذاشتیم. ولی وقتی میریختند همه چیز رو پاره میکردند؛ کارهای دستی مان را؛ ریزنویس هایمان را، دست نوشته هایمان را می بردند. ما دوباره کار از نو و روز از نو شروع می کردیم.

ح- بیشتر چه کتابهایی داشتید؟ از آثار کلاسیک آیا

شدند کم سن و سال بودند حالا دیگر بزرگ و ۲۲ ساله شده بودند و انرژی آنها به همه شور و شوق می داد. مثلا سودابه که در زندان نقاشی می کرد مگر چند سالش بود که وارد زندان شد؟ و در عین حال که در نقاشی هایش داشت تاریخ را ثبت می کرد، خودش هم ساخته می شد. طیف وسیعی از جوانان که موقع دانش آموزی دستگیر شده بودند، در این مبارزه رو در رو با دشمن ساخته و آبدیده شده بودند. حتا حاضر نبودند "اعلام انزجار" از فعالیت‌های سابقشان بدهند و آزاد شوند. در حالیکه کافی بود اینکار را بکنند و آزاد شوند و اصلا خیلی هایشان حکم نداشتند. رژیم دید که اینها دیگر آن بچه های سابق نیستند، جنگ هم تمام شده و نمی توانستند به بهانه جنگ جنبش های مردم را سرکوب کنند و اگر با این بحران و تضادهائی که در جامعه است این جوانان با این روحیه و انرژی و آبدیده آزاد شوند، تبدیل به رهبران مردم می شوند. کشتار ۶۷ را سالها در سر می پروراندند. و می خواستند این مسئله را حل کنند. چون می دانستند اگر این جوانان بروند در داخل جامعه رهبران مردم می شوند. جسته و گریخته هم می گفتند که می خواهند کشتار کنند. بچه های جوان را که می بردند بازجویی، به بعضی شان می گفتند توبه کنید و بروید بیرون چون اینجا قرار است ۲۰ هزار نفر را بکشیم. اما ما باور نمی کردیم و می گفتیم قصدشان روحیه شکنی است.

سال ۶۷ یک هفته قبل از شروع کشتار، ارتباط ما را با دنیای بیرون از طریق حذف روزنامه ها و تلویزیون و رادیو و ملاقاتی ها و بهداری کاملا قطع کردند. حتا ارتباط بند به بند ما را هم قطع کردند که حتا خبر اعدام ها به گوش ما نرسد. یک شب در مرداد ماه آمدند و اسامی صد و چند نفر از بچه های مجاهدین را خواندند که همان شب بردند و اعدامشان کردند. اعدام با دار بود که خونشان جاری نشود. یک پارکینگ ماشین های کارکنان زندان در محوطه اوین بود که سوله مانند بود و سقف ایرانیت داشت. طنابها را از میله هائی که رویش ایرانیت بود رد کرده بودند. و بچه ها را آنجا دار زدند. وقتی این بچه ها را می برند روی صندلی که اعدامشان کنند، همه دستهای همدیگر را محکم ی گیرند و وقتی که می افتند همه در همان حال می افتند. این را خودمان شنیدیم که یکی از بازجوها و پاسدارها که داشتند با هم صحبت می کردند، بهم می گفتند. اتاقشان جفت بند ما بود و داشتند حرف می زدند. یکی داشت به آن یکی می گفت: «این کتافتها هم زندگیشان باعث درد سر ماست و هم مرگشان؛ دیدی چطور دستهایشان را بهم حلقه کرده بودند و مجبور شدیم دستهایشان بشکنیم که جدایشان کنیم.» از این حرفها ما متوجه شدیم که این بچه ها موقع اعدام دستشان را بهم قفل گرفته بودند و وقتی از دار می افتند، دستهایشان بهم قفل شده باقی مانده بود و اینها برای حمل جسدها مجبور شده بودند دست اجساد را بشکنند.

ح - آیا در بخش زنان، فقط بچه های مجاهدین را اعدام کردند؟

ندا- خیر. یک نفر از مرکزیت حزب توده بود بنام

شدی چون شوهرت اعدام شده و حالا نمیدانیم چکار کنیم. خلاصه از این نوع برخورد های ضعیف. البته در همان حال افتخار هم میکردند که فرزندان مقاومت کرده ولی دلسوزی های پدر و مادرانه اشان این شکل های بد را هم می گرفت.

ح- حالت اینکه بچه مان رفت ، بیخود رفت، جوانیش را گذاشت برای چیزی که بقیه مردم به آن پشت کردند. در حالیکه ما انطور که مائو در شعر معروفش می گوید به این نگاه می کنیم: مائو در ستایش یک زن مبارز (فکر کنم همسر اولش که بدست دشمن کشته شد) می گوید تو در زمستان شکوفه زدی. نمی گوید تو چقدر احقم بودی که در زمستان شکوفه زدی! می گوید، خبر بهار را دادی.

خوب کمی در مورد خانواده زندانیان سیاسی بگو، مبارزاتشان و غیره.

ندا- واقعا من فکر میکنم خانواده ها، منجمله خانواده خودم، در کنار ما سختی کشیدند و رنج بردند از این جمهوری اسلامی. پدرم و مادرم من ۸ سال تمام از شهرستان، در سرما ی شدید زمستان و در گرمای تابستان می آمدند به ملاقاتم؛ هر دو هفته یکبار برای اینکه یکربع من را از پشت شیشه ببینند؛ فقط ببینند من زنده هستم و به من پول و لباس برسانند و دوباره ۱۶ ساعت با ماشین برگردند به شهرمان تا دو هفته بعد دوباره برگردند. ۸ سال تمام پدرم و مادرم اینطور رنج بردند بخصوص آنکه در حدود ۳ سالش من زیر اعدام بودم. هر بار با دلهره شدید می آمدند و هر لحظه می اندیشند که الان خبر مرگ مرا بهشان می دهند. ۳ سالش را اینجوری آمدند و رفتند. در واقع تنها بچه ها نبودند که زیر شکنجه بودند. هر چند این وظیفه به آنها تحمیل شده بود اما برایشان جا افتاده بود و یک انتخاب بود.

ح- قبل از ۶۷ اوضاع زندان چطور بود؟

ندا- زندان داشت خیلی خوب می شد و ارتقا پیدا می کرد. کیفیت زندان خیلی بالا رفته بود. منافع جمع خیلی برای بچه های مطرح شده بود. مسائل فردی و منافع و مالکیت‌های فردی و رقابت های فردی و اینجور مسائل خیلی کم رنگ تر شده بود. حالت کمونی پیدا کرده بودیم. بچه ها به کسان دیگر بیشتر فکر می کردند؛ به بچه هائی که تحت فشار بودند و ملاقات نداشتند. چیزهائی که از بیرون زندان برای کسانی که ملاقات داشتند می آمد بطور جمعی تقسیم می شد. پولهایمان را روی هم می گذاشتیم و از فروشگاه برای عموم خرید می کردیم. بحثهای جمعی تر صورت می گرفت؛ بحثهای مسائل ایدئولوژیک و سیاسی بیشتر مطرح می شد. تبدیل به یک دانشگاه انقلابی شده بود. و رژیم هم ارزیابی داشت که زندان دچار تغییر و تحولات زیادی دارد می شود.

ح - آنهائی که قبلا کوتاه آمده بودند دوباره محکم شدند؟

ندا- خب دوره هائی بود بچه هائی که افتتهائی داشتند محکمتر شدند. آنهائی که ضعف نشان داده بودند کمتر و کمتر می شدند. از نظر کیفی خیلی رشد کرده بودیم. بچه هائی که وقتی وارد زندان

خیلی احترام میگذاشتند، خیلی حساس بودند. بعد آنها را بردند و یک زن حامله را آوردند که اقلیتی بود. ۷-۸ ماهش بود. رفت بچه اش را در بهداری اوین بدینا آورد و بعد دوباره با بچه اش آمد در سلول من. اسم بچه اش را گذاشت امید. این بچه در سلول واقعا امیدی بود برای ما. با هم او را می شستیم، باهش بازی میکردیم، من از مامانش مراقبت میکردم که بموقع قرصهای ویتامینش را بخورد، به موقع شیرش را بخورد. سعی می کردیم غذای بیشتری به او بدهیم چون شیر میداد. خلاصه دو سه ماهی با این نوزاد تفریح کردیم. بعد از اینکه از زندان آمدم بیرون، امید جوان و مامانش را دیدم. مادرش به او گفته بود که ما در یک سلول بودیم. الان یکی از جوانان این جامعه است. حتما داره یک کارهائی می کنه. تو اوین بدینا آمد.

ح- گفתי آنهائی که در زندان مقاومت کرده بودند، بیرون هم ادامه دادند. آنهائی که نکرده بودند، بیرون هم بریدند. آیا همه آنهائی که مقاوم ماندند، در بیرون ادامه دادند و در بیرون هم نبریدند؟

ندا- نه. وقتی ما آمدیم بیرون، جو بیرون، نسبت به موقعی که دستگیر شده بودیم، خیلی افت کرده بود. انتظار نداشتیم وقتی می آئیم بیرون، آن آرمان ها و ارزشهائی که بخاطرش مقاومت کردیم، اینقدر بی ارزش شده باشد. مثلا، مقاومت‌های ما را به عنوان لجبازی و حتا برخی اوقات بعنوان بچه بازی و اینکه اینکارها دیگه چیه! نگاه می کردند. موقعی که آزاد می شدیم فکر می کردیم بعنوان یک زندانی سیاسی با استقبال مردم روبرو خواهیم شد. دیدیم که خیر اینطور نیست. و تازه برخی ها محکوم هم می کنند که اینکارها چه بود! خب نشان می داد که رژیم در پائین کشیدن روحیه و افق مردم موفق شده است. با فشارهای اقتصادی و جنگ طولانی و غیره. یعنی واقعا به مرگ گرفتند تا مردم به تب راضی شدند. وقتی ما بیرون آمدیم اینطور بود. یعنی انگار ما یک کاست بودیم که خودمونو حفظ کرده ایم؛ مثل اینکه از دنیای دیگری وارد این جامعه شده ایم. یک چیز جدید اتفاق افتاده بود؛ خیلی بد بود، خیلی سخت بود. مثلا، من احساس میکردم، چقدر ارزش زن افت کرده؛ من نمی توانم تنهائی به خیابان برم؛ منی که تنهائی از ۱۸/۱۷ سالگی رفته بودم آمریکا و دور دنیا و ۲۰ سالم آمده بودم ایران که به انقلاب پیبوندیم؛ منی که تنها زندگی میکردم؛ چه چیزهائی در سر من و نسل من بود؛ و الان یک زن ۳۳/۳۲ ساله ای بودم که تنها نمی توانستم مسافرت بروم؛ چون بیوه بودم مردهای عوضی ۶۰ ساله بمن نظر داشتند و فکر میکردند که این یک زمین بی مالک است که میتوانند تویش قدم بگذارند. اینطور به من نگاه می کردند....

ح- یعنی شکست انقلاب، جامعه را به انحطاط کشاند و این بیشتر از هر جا سر مسئله زنان بیرون می زد؟

ندا- دقیقا همینجور بود. خیلی سخت بود که آدم بتواند خودش را در آن وضعیت حفظ کند؛ بگوید که من هنوز هستم؛ من میخواهم بمانم. حتا پدر و مادرت هم اینطور به تو نگاه می کردند که بیچاره

پروین که تهرانی بود. چندین بار بردند و آوردندش اما حاضر نشد همکاری کند و محکم ایستاد.

ح- چرا از چپی ها اعدام نکردند؟

ندا- چون گفتند که چپی ها ملحدند و زن ملحد حکمش اعدام نیست بلکه حکمش این است که آنقدر شلاق بخورد تا بشکند و به اسلام بگردد و بعدش هم آزادش کنیم. این نقشه را در رابطه با ما پیش بردند. چند نفر از ما را که حکم ابد داشتیم از بقیه جدا کردند و منتقل کردند به سلولهای انفرادی. ما سه نفر را شلاق زدند چون اعدام ما برایشان محرز بود. و برنامه شان برای دیگران این بود که آنها را که زیر شلاق مقاومت می کنند اعدام کنند. اما شلاق زندانیان روبرو شد با یک مقاومت عمومی. فکر نمی کردند که بچه هایی که شلاق می خوردند اینطور مقاومت کنند. فکر می کردند تک و توک مقاومت خواهند کرد که اعدامشان می کنند و بقیه هم می شکنند. و فکر می کردند یک پروژه کوتاه مدت است و بدین شکل سر و ته مسئله زندانیان سیاسی چپ را هم می آورند و تمام می شود. اما با مقاومت عالی بچه ها مواجه شدند. یک نفر از بچه ها خودکشی کرد. بچه هایی که شلاق خورده بودند با وجود آنکه یک پایشان در بهداری بود و در هر وعده نماز یک دور شلاق می خوردند، کماکان مقاومت می کردند و روحیه بالا داشتند. اما یکدفته پروژه را وسط کار متوقف کردند. خیلی کشته بودند و فشارهای خانواده ها و فشارهای خارج کشور داشت روی رژیم سنگینی می کرد. بهر حال بدلیلی پروژه را نیمه کاره ول کردند و بچه ها را برگرداندند به سلولها و ما سه نفر را هم برگرداندند به سلولها. در واقع نقشه عوض شد.

ما سه نفر بعدها آزاد شدیم. من سه سال بعد آزاد شدم.

ح- در بخش مردان چطور بود؟

ندا- چپی ها و مجاهدین با هم اعدام شدند. در دادگاه های یک دقیقه ای. بعضی ها حتی سوال و جواب یک دقیقه ای هم نداشتند. مانند بهرام قدک. بچه های زیر حکم و ابدی دیگر سوال و جواب یک دقیقه ای نداشتند. صاف بردنشان به اعدام. بچه های رزمندگان و پیکار و تقریباً تمام ابدی های سال ۶۵ همه اعدام شدند. زنان عده ای از آنها در بند ما بودند و شوهرانشان زیر حکم بودند که خبر می آوردند که ابد گرفته اند. اینها را اعدام کردند. من هنوز در بند انفرادی بودم. پشت دیوار اوین صدای آنها را می شنیدیم. قبل از اعدام آنها را دور اوین می چرخاندند و سرشان فریاد می زدند مرگ بر منافق و اعدام میکردند. صدای تیر نمی آمد. همه را دار زدند. اگر تیرباران می کردند نمی دانستند با روان شدن خون اینها چه کنند. دار زدن بی درد سرتیرین و کم سر و صداترین بود. بعد جسد ها را می انداختند در کانتینرهای گوشت و راهی خاوران می کردند و در گورهای دسته جمعی دفن می کردند. بیشتر اعدامی های ۶۷ را در آنجا و در گورهای دسته جمعی دفن کردند. یک گوشه از خاوران است که محوطه خیلی بزرگی است. چند کانال کردند و بچه ها را آنجا دفن کردند.

ح- آیا بچه های مجاهدین را آنجا دفن کردند؟

ندا- بچه های مجاهدین را نمی دانم اما بچه های چپ را عمدتاً آنجا دفن کردند. آن گوشه خاوران تمامش گلباران می شود. کسی نمی داند که محل دفن بچه اش یا عزیزش کجاست. به اندازه یک میدان فوتبال گلباران است. زمین وسیعی است که خانواده ها شاخه های گل را بر زمین می کارند. خلاصه، بعد از اینکه طرحشان بر سر توپ کردن با شکست روبرو شد بچه ها را برگرداندند به سلولها. گفتند که بیائید یک ابراز انزجار کوچک بنویسید و بروید بیرون. می گفتند لازم نیست مصاحبه ویدئویی و تلویزیونی بکنید. یعنی به نوعی عقب نشینی کرده بودند. بعد هم گفتند انزجار هم نمی خواهد بدهید، بنویسید که گروهتان را محکوم کنید و آزاد شوید. یک تعداد اینکار را کردند. یعنی بچه هایی بودند که زیر شکنجه مقاومت کرده بودند اما می گفتند که اوضاع خیلی خطرناک است و این چیز مهمی نیست و در جامعه تبلوری ندارد و نمی توانند از آن استفاده کنند. و این کشمکش با زندانیان ادامه داشت تا سال ۷۰. سال ۷۰ آمدند گفتند فقط بیائید تعهد بدهید که دیگر فعالیت سیاسی نخواهید کرد. بقیه بچه ها را اینطوری تحت لوای اینکه مرخصی درازمدت بهتان می دهیم آزاد کردند. به بعضی ها که زورشان می رسید می گفتند که باید بیائید هر دو هفته یکبار امضا دهید. به آنهایی که انزجار از گروهشان داده و آزاد شده بودند می گفتند که باید بیائید هر دو یک هفته یکبار خودتان را به دادستانی معرفی کنید. از ما این را هم نخواستند. یعنی هر یک قدم که عقب بنشینید آنها هم یک قدم جلو می آیند.

ح- بعد از ۶۷ چند نفر مانده بودند؟

ندا- حدود سی چهل نفر از صد و خورده ای نفر مانده بودیم. یعنی در بند سر موضعی ها. بقیه اعدام شده بودند.

ح- تو در سمینار زندانیان سیاسی در کلن شرکت کرده بودی. با وجود آنکه در سال ۶۷ از بند زنان، صد و چند نفر از مجاهدین و یک نفر توده ای را اعدام کردند، چرا در این سمینار از آنها نامی برده نشد؟

ندا- این یک برخورد سکتاریستی و غیر واقع بینانه است. تحریف تاریخ است. و این کارها در میان مردم تفرقه می اندازد. خانواده های اینها می پرسند چرا اسمی از بچه من نیست. اینها جزو توده مردم بودند. علیرغم هر ایدئولوژی که داشتند و رهبری آنها چه شدند ولی این جنایتی بود که جمهوری اسلامی علیه خلق مرتکب شده است و باید این واقعه و یاد آنها را زنده نگاه داشت. این ها پایه های ساده و جوان مجاهدین بودند. افراد بسیار پاک و صادق. خیلی هایشان در ۱۲ سالگی دستگیر شده بودند که حالا شده بودند ۲۰ ساله. عشق شان به مردم و پاک و ایستادگی شان درسهای زیادی برای من داشت. اینها خودشان در مورد سیاستهای مجاهدین خیلی مسئله پیدا کرده بودند و زیر سوال کشیده بودند. هر چند اتاقهایشان از چپ ها جدا بود و در جلسات خودشان این مسائل را بحث می کردند ولی بحثهایشان به بیرون درز می کرد. برخی

ایدئولوژی مجاهدین را نقد کرده و گرایش به چپ پیدا کردند. اینها هم ۶۷ اعدام شدند. در این سمینار متأسفانه چنین برخوردی کردند. عمدتاً اسم از زندانیان فدائی بردند. حتی از سرداران و کومله و پیکار و رزمندگان و حزب دموکرات و غیره نام نبردند. البته در سالن عکسها، عکس همه بود اما در خود سمینار خیر.

ح- گفتنی زیاد است. اما متأسفانه باید اینجا تمام کنیم. اگر نکات دیگری بنظر می آید که می خواهید جوانان بدانند، لطفاً بگو.

ندا- دوست دارم گفتن خاطرات زندان صرفاً تعریف خاطره نباشد هر چند که در خاطرات، تجارب زیادی نهفته است. می خواهم ببینند که یک نسلی در مبارزه بود. نسل جدید باید به مبارزات آن نسل در زندان، بعنوان یک بخش و یک فصل مهم از تاریخ مبارزات مردم نگاه کند و یادش بگیرد و کمی ها و کاستی هایش را جمع بندی کند و خودش را از این سطح هم بالاتر بکشد. همانجور که ما در رابطه با نسل های قبلی خودمان کردیم. این نسل هم باید نقادانه به آن تاریخ نگاه کند، دستاوردهایش را حفظ کند و به اشتباهاتش اشراف پیدا کند و تکرارش نکند.

ح- با یاد آنها که دیگر در میان ما نیستند اما اثرات جانفشانی هایشان جاودانه است. ■

شعری از کتاب سرود و ترانه - انتشارات سنبله

سینه سرخان اوین

سینه سرخان اوین را خنجر کین آخند

سرداران بهین را سر به دار افراختند

زبان همه شوریدگان جاودان در شهر یاد

بی کسانه هر کسی را گورگامی ساختند

آه، ای آذرمه آذرمگین با ما بگو

شعله های سرخ آذرد را چه سان بگداختند

با کدام افسون مرگ ارواح سرگردان شب

بر هر آواز آن راه بامدادان تاخند

وان لبان زخم چاک آن سان سرود سبز را

در کدامین گورگ و میش خون چکان بنواختند

هان بگو ای واپسین آوای میدان های تیر

کازمون را آروشان پیکان جان انداختند

مادر مین مادر آفرای خون به دامن میگریست

پس سرودی در امید واپسین پر خاقتند

سینه بگشادند و رخ در خون خویش افروختند

این چنین پرچم به آهن سوی صبح افراشتند

آمریکا، سرزمین دموکراسی و دیکتاتوری

نوشته: م. فتحی

..... به جرات میتوان گفت که معنی و محتوای هیچ مقوله ای مثل مقوله دموکراسی در کشور های پیشرفته سرمایه داری نامفهوم و تحریف شده و در عین حال برای اکثریتی از مردم گیتی بلا خیز نبوده است. فجایع رو به تزایدی که تحت لوای این دستاویز بی در و پیکر و تحریف شده در قرن اخیر توسط قدرتهائی که در آنها دموکراسی سرمایه داری حکمفرما بوده و هست، انجام یافته و می یابد، بی سابقه و غیر قابل توجیه و تحمل است. فاجعه و تأسف دیگر اینست که اکثریت بالاتفاق روشنفکران و آنان که تحت عنوان متخصص و کارشناس امور اجتماعی در مراکز آموزشی و سالنهای سخنرانی در این مورد نظر می دهند و سخن پراکنی میکنند و یا سعی در ارائه جوانب و علت وجودی این مقوله داشته و دارند، خود درک روشن و صحیحی از پدیده دموکراسی ندارند. اغلب این خبرگان و کارشناسان امور اجتماعی و حتی مؤلفان کتب درسی و سیاستگزاران نهادهای آموزشی آگاهانه و غیرآگاهانه به دموکراسی بعنوان مقوله ای "مجرد" و "مطلق" و "مقدس" نگاه می کنند و بدتر اینکه برای آن جایگاهی فراتر از اخلاقیات طبقاتی قائل میشوند

واقعیت اینستکه امروزه در جامعه آمریکا و کشورهای پیشرفته سرمایه داری اروپا، دموکراسی به وفور فقط برای اقلیت سرمایه دار و سرمایه داران حکومتی و نمایندگان سیاسی - ایدئولوژیک و سیاست گزارانشان وجود دارد و در عین حال یک دیکتاتوری قانونی افسارگسیخته و تا اندازه ای پنهان بر اکثریتی از مردم بخصوص سیاهان و زنان و اقلیتهای ملی (در آمریکا بخصوص سیاهان - چیکانو ها و سرخپوستان بومی و مهاجرین از کشور های جهان سومی) و همه آنهائی که از لحاظ اقتصادی در لایه های پائینی جامعه قرار دارند استوار است. لذا سؤال عمده این نیست که در آمریکا و جوامع اروپائی دموکراسی یا دیکتاتوری وجود دارد یا نه، بلکه سؤال مهم اینست که دموکراسی و دیکتاتوری برای کیست و چگونه خلق شده و اهرم قدرت برای اعمال دموکراسی و دیکتاتوری در دست کدام نهاد ها و به کدام قشر و طبقه خدمت می کند؟

همه ما احتمالاً از طرق کتب دبیرستانی با واژه دموکراسی و گهواره آن یعنی یونان قدیم کم و بیش آشنائیم و یا حداقل برای اولین بار در دوران دبیرستان آشنایمان کرده اند. اما آنچه بما نگفته و نمی گویند اینست که این دموکراسی به چه منظوری و برای چه کسی خلق شده و محتوای آن چه بوده و چیست؟

دموکراسی و ریشه " تمدن غرب" به شکل

سازمان یافته و رسمی و نهادینه آن در بیش از ۲۰۰۰ سال پیش توسط یک اشرافیت کوچک در شهر آتن پا به عرصه هستی گذاشت. این اشرافیت ممتاز سهم بری از دموکراسی را طبق میزان مالکیت که خود متکی بر موروثیت قبیله ای بود و شکل گیری اولیه تقسیم طبقاتی را در بطن خود حمل میکرد بنا نهاد. به عبارت دیگر " مالکیت شخصی" تعیین کننده ترین عامل برخورداری یا عدم برخورداری از دموکراسی و آزادی شد و مالکیت شخصی بعنوان اصلی "مقدس" معیار و مرز جدائی بین آحاد ملت قرار گرفت و دعای خیر نهاد های مذهبی - اخلاقی همراهش گشت.

بنابراین دموکراسی و آزادی از ابتدا نمی توانست هم در خدمت برده دار و استثمار کننده باشد و هم در خدمت برده استثمار شونده قرار گیرد. یکی از دو طرف این معادله باید لزوماً به استثمار نیروهای تولیدی دست یازد تا بتواند " ارزش اضافه" را انباشت کند. و دیگری بایستی به کار مزدوری و بیگاری تن دهد، تا آن " ارزش اضافه" انباشت شود. در چهارچوب کار مزدوری و سیستم آن راه و شق دومی وجود ندارد و فرد مزدگیر اگر بخواهد زنده بماند " آزاد" نیست که به کار مزدوری تن در ندهد. آزادی به معنی دقیق و اصلی آن یعنی " بخود متعلق بودن و عدم تعلق به خواست دیگران" است ولی اشکال عمده اینست که در جوامع طبقاتی آزادی همیشه تابع و متأثر از مالکیت و "مقدار" آن و مناسبات و روابط تولیدی و اجتماعی است.

اگر تاریخ دموکراسی در یونان قدیم را بررسی کنیم متوجه می شویم که بردگان و بیگاران و غیر متملکین و تولید کنندگان از هیچ گونه قدرت " تصمیم گیری" و "دموکراسی" برخوردار نبوده اند، دموکراسی فقط متعلق به اشرافیت صاحب برده و متمکن و قشر ممتاز جامعه بود. چیزی شبیه دموکراسی غربی در آمریکا و کشورهای اروپائی منتهی به درجه ای بسیار محدود و تشکیلات و قوانینی بسیار ابتدائی تر و غیر پیچیده تر.

این روند هیچگاه و هیچ لحظه از صحنه سیاسی - تشکیلاتی - اجتماعی و فرهنگی جوامع گذشته و حال، چه بشکل فرماسیونهای قبیله ای و برده داری و فئودالی و چه بشکل کار مزدوری سرمایه داری کنونی دوری نگزیده است. بعنوان مثال پایه گزاران اولیه " اتحادیه" (confederacy) آمریکا از جمله توماس جفرسون و جورج واشنگتن و سایر مولفان قانون اساسی که منشاء اندیشه هایشان دموکراسی یونان قدیم است، خود نه تنها صاحب برده بودند بلکه سیاست و اداره امورها عمدتاً جزئی از حقوق حقه اقلیتی از شهروندان متملک، از جمله خودشان که بر تعدادی

برده تملک داشتند، و قشر ممتاز سفید پوست و از جنس مذکر میدانستند و علیرغم لغات دلچسب و دلنشین مندرجه در منشور " اعلامیه استقلال" آمریکا که گویا " همه انسانها مساوی خلق شده اند ..." و غیره، زنان، سیاهان، بومیان سرخ پوست و افراد محلی و متولدین این سرزمین تا بیش از ۱۵۰ سال پس از تدوین " اعلامیه استقلال" حق رای نداشتند و حتی "حقوق مدنی" سیاهان تا سال ۱۹۶۵ بروی کاغذ هم به رسمیت شناخته نشد و به تصویب نرسید و دموکراسی شامل حالشان نشد و هنوز هم بطور فراگیر و واقعی شامل حالشان نمی شود. حتی ابراهام لینکلن، قهرمان "آزاد سازی" بردگان، حدود ۹۰ سال پس از جفرسون و واشنگتن، اقرار کرد که وی هیچگونه تمایل و گرایش بی بر هم زدن نهاد های برده داری نداشت و معتقد بود که سیاهان پست ترو مادون تر از سفید پوستان هستند ولی بخاطر خاتمه جنگ های داخلی بین شمال و جنوب و نجات "اتحادیه" و این واقعیت که تولید سازمانیافته سرمایه داری بازده بیشتری برای شکوفائی اقتصاد داخلی در مقایسه با تولید غیر سازمان یافته برده داری در مزارع ایالتهای جنوبی داشت، برده داری را بطور رسمی لغو کرد تا بردگان "آزاد" شده "آزادانه" به هر نقطه ای که مایلند کوچ کرده و به کار مزدوری در کارگاهها و مانوفاکتورهای رو به توسعه سرمایه داری بپردازند. بنابراین در جنگهای داخلی آمریکا مسئله، آزاد کردن و یا آزاد نکردن سیاهان و یا دادن و یا ندادن آزادی به آنان نبود، بلکه مسئله عمده بر سر دو شیوه تولیدی بود. و این واقعیت آشکار بود که دیگر عمر سیستم برده داری و "ارزش مصرف" آن از نظر تاریخی بسر آمده است.

بهر حال از اوان استقرار کنفدراسی آمریکا، روابط اجتماعی بین بردگان - کشاورزان و کارگران و تولید کنندگان خرد از یکطرف و کارفرمایان و صاحبان سرمایه و نفوذ از طرف دیگر به گونه ای پایه ریزی شد و قانونیت یافت و شکل گرفت که تولید کنندگان و زحمتکشان هیچ قدرت و نقشی در اداره امور جامعه نداشتند و سهمی از دموکراسی برنگیرند و نتوانند که بر گیرند. بعنوان نمونه قوانین نژاد پرستانه ۲۰۰ سال پیش جیم کرو (Jim Crow)، نقشی حیاتی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ و به ریاست جمهوری رساندن آقای جورج بوش داشت. بدین معنی که در انتخابات سال ۲۰۰۰ بیش از ۹۴ هزار رأی سیاهان را تحت "بزهکاران" گذاشتند و به شمار نیاوردند. اکثریت قریب به اتفاق اینان (۹۶ درصد) به نفع آل گور (Al Gore) رای داده بودند. علاوه بر این، دادستان ایالت فلوریدا، خانم کاترین هریس و برادر جورج بوش (جب بوش) فرماندار ایالت

ستم و تبعیض و غیره بزرگترین کارزار مبارزاتی را در دو قرن پیش بر اه انداختند و حتی روبسپیر جان خود را در این راه گذاشت- عنصر "مالکیت خصوصی" که یکی از مهمترین شاخص ها و سنگ بنای نابرابری و بی عدالتی و عامل فقدان دموکراسی فرا گیر بود ، همانند طلسم جادویی - دست نخورده در اندیشه این متفکرین و جریانات انقلابی باقی ماند.

نهاد های "مالکیت خصوصی" و "دموکراسی برای همه" ، دو عنصر متضادند. نمی توان "مالکیت خصوصی" را بعنوان پدیده ای مقدس و قانونی در جامعه پذیرفت و در عین حال مدعی شد که در آن جامعه دموکراسی برای همه وجود دارد. تا کنون در هیچ یک از جوامع بشری و فورماسیونهای اقتصادی از جمله جوامع سوسیالیستی گذشته (چین و شوروی) ، دموکراسی برای همه وجود نداشته است. با وجود این،

تحت دیکتاتوری زحمتکشان در این دو کشور، برخورداری توده وسیع مردم از دموکراسی به معنی واقعی آن دهها بار از برخورداری شهروندان کشورها و دموکراسی های سرمایه داری بیشتر بوده است. ... پس از انقلاب در این جوامع اکثریتی از مردم بطور نسبی از دموکراسی واقعی برخوردار شدند و دیکتاتوری براقلیتی (اقلیت استثمارگر حکومت



قبلی) حکفرما شد. محدود کردن حقوق بورژوازی و سلب "آزادی" سرمایه داران و فنودالها از استثمار توده ها ، ضربه مهلکی بود که در نتیجه انقلاب بر استثمارگران قبلی وارد آمد و بساط آنچه را که سرمایه داران و فنودالها و امپریالیستهای حامی آنان "حق طبیعی" خود و "موهبت الهی و آسمانی ..." و "دموکراسی" می دانستند را جمع کرد و برای چند دهه نظمی نوین در این دو جامعه سازمان یافت. از آنجا که باز در چند دهه گذشته در این دو جامعه (شوروی و چین) مناسبات سرمایه داری بر قرار شده ، دستگاه دموکراسی بورژوازی همراه با محصولات آن یعنی فقر و فحشاء و پورنو گرافی و جنایت و فاصله طبقاتی که جزئی جدا ناپذیر و غیرقابل گریز از سیستمهای سرمایه داربست، دوباره در همه جا گسترده شد و این دو جامعه برای سرمایه داران و مرتجعین و امپریالیستها دوباره بهشت برین گشته است.

در مورد دموکراسی و آزادی در آمریکا ، محققین ، دانشمندان و تاریخ نویسان مشهوری نوشته و تحقیقات بعمل آورده اند . هاوارد زین و نوام چامسکی و جیم والس و بسیاری دیگر قویا معتقدند که تاریخ واقعی آمریکا بدون عراق و لفاظی ، سراسر مملو از قتل و بردگی و زورگویی و استثمار و تجاوز بوده است.

و مدعی اند که در آمریکا و اروپا فلان میلیاردی و فلان شهروند فقیر هر دو یک رای هستند... در ظاهر امر هم ممکن است چنین باشد. اما در مورد مسائل حیاتی جامعه و جهان، از جمله وارد شدن و یا نشدن در جنگ و بمباران فلان کشور، این رای آقای جورج بوش و دار دسته حکومتی ایشان بود که در نهایت به حساب آمد و نه رای و صدای اعتراضی دهها میلیون مردم گیتی و آمریکا و یا مخالفت اکثریت نمایندگان سازمان ملل متحد.

تصمیم گیری در مورد وارد شدن در جنگ و کشتار مردم عراق و اشغال آن کشور، آنهم بر مبنای دروغ و فریب، نشانه بارزی از خود سری و دیکتاتوری در دموکراسی بورژوازی است و نه تظاهری از "اراده مردم"....

در نیم قرن گذشته سیستم امپریالیستی آمریکا خود را "آزاد" دانسته که با دیکتاتوری و

فلوریدا با انواع و اقسام کلکها ، حيله و ایجاد بسیاری موانع دیگر حقوق دمکراتیک بسیاری از شهروندان سیاهپوست ایالت فلوریدا را پایمال کردند و آخر سر هم قضاات انتصابی و راستگرای "دیوان عالی" ۵ ۴ ، همانند حکومتهای پادشاهی چند قرن پیش بر به سلطنت رساندن آقای جورج بوش رای دادند.

.... در سیستمها و دموکراسیهای بورژوازی هر از چهار سال و یا چند سالی این افتخار را توده مردم می دهند که "آزادانه" به پای صندوق های رأی گیری رفته و افرادی را از یکی دو سه جناح سرمایه داری انتخاب کنند و به کاخهای نخست وزیری و یا ریاست جمهوری و یا مجلسین بفرستند. این "نمایندگان" حتی قبل از اینکه "شایستگی" شرکت در مبارزات انتخاباتی را داشته باشند - باید از صافی وفاداری به سیستم عبور کنند و به پاسداری

بی چون و چرای خود از سیستم موجود گردن نهند و الا هیچ منبر و تریبونی در اختیارشان قرار نمی گیرد.

نقش رسانه های جمعی در نمایشات انتخاباتی دموکراسی های سرمایه داری بسیار حیاتی است. این رسانه های نیرومند و با نفوذ، ماهرانه، شیوه تفکر مردم را در راستای

خواسته های "مطلوب" هدایت و کنترل و قالب ریزی می کنند و هر کس و هر اندیشه ای را که خواستند رواج می دهند و هر آنچه را که نخواستند استادانه به لوٹ می کشند و تحریف می کنند. بناچار شیوه تفکر مردم اغلب چیز جز انعکاس بمبارانهای دائمی و استادانه رسانهای جمعی و "تحلیلگران" اسم و رسم دار بورژوازی و سخنگویان هئیت حاکمه نیست. بنابراین روشن است که برخورداری از دموکراسی در جوامع سرمایه داری نه تنها همیشه رابطه مستقیمی با درجه مالکیت و جایگاه طبقاتی دارد ، بلکه توده ها ی مردم تحت تاثیر تبلیغات حاکم، خود قربانی و متأثر از سیستم فکری موجود و مسلط میشوند و اغلب اندیشه خارج شدن از چهارچوب و اطاقک و جعبه تعین شده از طرف سیستم را در سر نمی پروراند و همیشه مترصدند که به دمکراتها و جمهوری خواهان و یا مستقلا... رای دهند.

عوامل دیگری از جمله اصل نژادی ، ملیتی، جنسیتی و حتی مذهبی در اندازه برخورداری از دموکراسی در دموکراسی های غربی بی تاثیر نبوده و نیست و نمیتواند باشد. مدافعین سیستم دموکراسی در آمریکا و همچنین اروپا "انتخابات" را بعنوان ابزار فهم و "اراده مردم" و سمبل و معیار وجود دمکراسی برای همه مردم معرفی می کنند

قدری "اراده" کمپانیهای چند ملیتی را به منظور سلطه گری و غارت ، با زور اسلحه و حتی به قیمت کشتار صدها هزار نفر انسان در هر نقطه ای که بخواهد پیاده کند. چنین دموکراسی چون فقط در خدمت و بنفع کمپانی های چند ملیتی است و نتیجه آن فقر و سیاه روزی و نابودی توده های تحت ستم است؛ بنابراین، نمی تواند چیزی جز دموکراسی بورژوازی باشد. دموکراسی بورژوازی یعنی دیکتاتوری طبقاتی و تحمیل سلطه گری ، ستمگری و قدری بر اکثریت تودههای زحمتکش و تحت ستم جهان .

....

بهر حال آنچه که در جوامع انسانی علاوه بر استثمار و مالکیت خصوصی باعث فاصله طبقاتی و نابرابری و بی عدالتی و در نتیجه فقدان دموکراسی فراگیر و تداوم آن میگردد . فاصله بین کار فکری و کار یدی ، فاصله بین شهر و ده و روابط تولیدی حاکم بر این مناسبات است.

با وجودیکه برخی از انقلابی ترین و رادیکال ترین و خوش نیت ترین تئورسین ها و فعالین انقلاب بورژوازی فرانسه از جمله ژان ژاک روسو ، ژاکوبین ها و روبسپیر در زمینه مبارزه با برده داری، بی عدالتی، نابرابری و خرافات و مذهب و

“غیر خودی ها” در ستایش گنجی

و

گنجی در ستایش “خودی ها”!

کنند؟ مگر در همین جمهوری اسلامی مرتبا یکدیگر را تسویه نکرده اند؟ مگر همین دارودسته رفسنجانی، داماد منتظری را به دار نکشید؟ بله، گنجی بخاطر پافشاری بر عقاید خود در زندان است. اما میان این عقاید و عقاید آزادیخواهان ایران دره های عظیم پر نشدنی قرار دارد. گنجی فرزند خمینی جلال و رهرو راه اوست. گنجی مانند تمام رهبران دوم خرداد تاریخ را جعل می کند. و حتا از اعتصاب غذای خود استفاده می کند که واقعیت های تاریخ ۲۶ ساله جمهوری اسلامی را جعل کند و تحت عنوان آشکار کردن یک گوشه از جنایت های این نظام، بقیه جنایتهایش را می پوشاند. گنجی در آخرین نامه اش، تنها و تنها شخص خامنه ای را مسئول جنایتهای جمهوری اسلامی علیه زندانیان سیاسی و لگد مال کننده آزادی ها، قلمداد می کند. این یک دروغ بزرگ است. حمله جمهوری اسلامی به زنان و تحمیل حجاب، حمله نظامی به خلق کرد و ترکمن و عرب، بستن دانشگاه ها و مطبوعات، درهم شکستن خانه کارگر و شوراهای کارگری، با دستور خمینی و در زمانی که همین دارودسته گنجی و حجابیان و سرورش میدان داری می کردند، شروع شد و انجام شد. سپاه پاسداران و دستگاه مخوف امنیتی و زندان های سیاسی را سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (دوستان گنجی) تحت نظارت شخص خمینی پایه ریزی کردند و تکامل دادند. در آن زمان خامنه ای، یکی از صدها مهره دربار خمینی بود.

گنجی مقام “خدائی” خامنه ای را در جمهوری اسلامی نقد می کند اما نمی گوید، در جمهوری اسلامی مقام خدائی واقعی مال خمینی بود و با وجود اینکه جسدش پوسیده، مقام خدائی اش را برای این مرتجعین، منجمله شخص گنجی، حفظ کرده است. گنجی هنوز نمی خواهد به آن خدا دست بزند و از او با محبت صحبت می کند. گنجی وقتی از زندان آزاد شد، در ستایش از “قاطعیت” خمینی کم نیاورد: قاطعیتی که در قتل عام ۶۷ چهره مخوف و ضد مردمی اش را نشان داد. گنجی از قاطعیت خمینی سخن می راند و برای راهیابی در مورد امروز از خمینی نقل قول می آورد. اصلا معلوم نیست گنجی روی چه حسابی خامنه ای را “توتالیتر” می خواند ولی خمینی را “ضد توتالیتر” قلمداد می کند. لابد بدلیل آنکه خودش در مکتب “امام” پرورش یافته. بهتر است گنجی “ضد توتالیتر” جنایتهای خمینی را نبوشاند و بگوید که خود و

برخی سازمان های اپوزیسیون (مانند راه کارگر و فدائی و کومله و غیره) دور بستر اعتصاب غذای گنجی، سوار بر ابرهای خیال، برای “مبارزات ضد استبدادی” او تأییدیه صادر می کنند و حکم می دهند که امروزه مبارزه در راه آزادی همانا مبارزه در راه آزادی گنجی است! از آن طرف، اما، گنجی در کمال هشجاری در وصف شرکای سیاسی اش، حجابیان و سرورش، مدیحه سرائی می کند و کارکرد یک ماشین سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک به نام جمهوری اسلامی را زیرکانه به یک فرد و امیال آن تقلیل می دهد، و خمینی و اشرازش و تمام جنایات ۲۶ ساله این نظام را تحت این عنوان تظہیر می کند. آیا این سازمان ها فکر نمی کنند، با وجود تمام زخمهای مهلکی که جمهوری اسلامی با قصد انهدام جنبش انقلابی بر پیکر آن وارد کرد، بالاخره یک نسل انقلابی جدید برخاسته که یقه این ها را گرفته و خواهد پرسید شما به چه حقی و با کدام محک اخلاقی، دستیاران خمینی آدمکش را بعنوان قهرمانان آزادی جا می زنید؟

از نظر ما کمونیستها، حقوق یک زندانی بر حسب اینکه آن فرد ارتجاعی است یا آزادیخواه تغییر نمی کند و در همه موارد باید رعایت شود و به عدم رعایت آن باید اعتراض کرد؛ ولی ماهیت زندانی، بخصوص ماهیت خط مشی و افکارش، با زندانی شدن وی عوض نمی شود. جمهوری اسلامی مانند تمام رژیم های مرتجع جهان برای زندانیان خودی اش، تسهیلات و راحتی ویژه ای فراهم می کند؛ سرسوزن تسهیلاتی را که این رژیم برای گنجی فراهم کرد برای هیچ یک از زندانیان ضد رژیمی در هیچ دوره ای نکرد. با این وجود، حقوقی از او نقض شده که وکلایش و سازمان های حقوق بشر باید به آن اعتراض کنند. اما اعتراض به نقض حقوق زندانی مشخصی مانند گنجی یک چیز است و ملقب کردن وی به صفاتی که بهیچوجه با واقعیت خوانائی ندارد و دروغ است، یک امر کاملا متفاوت. اعطای جایگاه “مبارز ضد استبداد” و “آزادیخواهی” به وی، توهین و تحقیر مبارزین واقعی و مسخ کردن معنای این کلمات است و باید به سازمان هائی که ادعا می کنند که در سمت وسوی مردم و منافع کارگران و زحمتکشان قرار دارند در این مورد هشدار داد. زندانی شدن یک مرتجع، ماهیت وی را عوض نمی کند. مگر نمی بینید باندهای مختلف رژیم های مرتجع علیه هم کودتاهای خونین راه می اندازند و یکدیگر را زندانی می

تحت لوای این “دموکراسی” دهها هزار آفریقائی را از موطنشان ربودند و به آمریکا فرستادند و در طول راه بسیاری از آنان به دریا ریختند. جراد دیموند (G. Diamond) محقق مشهور دانشگاه یو سی ال ا (U.C.L.A) معتقد است که اروپائیان آگاهانه با حمل طاعون و آبله و سفلیس و سایر امراض واگیرکه خودشان در مقابل آن مصونیت داشتند بالا ترین و موثرترین تلفات را به بومیان (سرخ پوستان) وارد کردند ... در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نیروهای آمریکائی ۶۰۰ هزار فیلیپینی را کشته و نیروهای دریائی خود را جایگزین نیروهای اسپانیائی کردند و در آنجا بطور دائم مستقر شدند. در سال ۱۸۸۶ شش نفر از رهبران کارگران اعتصابی را در شیکاگو اعدام کردند. در سال ۱۸۹۴ تظاهرات کارگران راه آهن شهر شیکاگو را در هم شکسته و ۳۵ نفر از آنان را کشتند.... امپریالیسم آمریکا در ۵۰ سال گذشته در ۱۲۰ کشور مداخله نظامی کرده و در ۱۴ کشور کودتا براه انداخته، با ۱۳ کشور وارد جنگ شده و میلیونها نفر را بقتل رسانده است. در ۳۶ کشور بمب ریخته، ۱۵ کشور را تهدید به جنگ هسته ای کرده و تنها کشوری بوده که از سلاحهای اتمی در هیروشما و نا کازاکی استفاده کرده و این دو شهر را در چند لحظه کوتاه با خاک یکسان کرده

در درون خود آمریکا نیز در ۵۰ سال گذشته بارها تظاهرات “جنبش حقوق مدنی” سیاهان (Civil Right Movement) را در شهرهای ایالات جنوبی به گلوله بسته و دهها نفر را از پای در آورده است. در سال ۱۹۶۷ نیروهای پلیس و انتظامی ۴۴ نفر سیاهپوست را در حین تظاهرات کشتار کردند. عده ای از این سیاهان را پلیس ها ... در شهر دیترویت به کنار دیواری گذاشته با گلوله از پای در آوردند. در سال ۱۹۶۸ پس از قتل مارتین لوتر کینگ اغلب تظاهرات های خشمگین مردم را به بهانه برقراری نظم در ۴۰ شهر آمریکا به خاک و خون کشیدند و قریب ۵۷ نفر را بقتل رساندند. در اواخر سالهای شصت و اوائل سالهای هفتاد دهها نفر رهبران و کادر های برجسته و اعضاء “حزب پلنگ های سیاه (Black Panther Party)” را در درگیریهای خیابانی کشته و هزاران نفر شان را بزدان افکندند و هنوز پس از چندین دهه برخی از آنها بخاطر عقاید سیاسی اشان در زندانند. در سال ۱۹۷۰ نیروهای گارد ملی به بسیاری از دانشگاهها که مرکز تظاهرات ضد جنگ ویتنام بودند حمله ور شده و چهار دانشجو را در دانشگاه ایالتی کنت استیت (Kent State) و دو دانشجو را در دانشگاه ایالتی جکسن استیت (Jackson State) از پای در آورده و دهها نفر را زخمی کردند. در حمله به دانشگاه جکسن استیت برای ارباب دانشجویان که اکثریت به تفافشان سیاه پوست بودند، خوابگاه دختران دانشجو را به گلوله بسته و مشبک کردند.....

این ها نمونه و شاخص خوبی از دموکراسی و دیکتاتوری بورژوازی است. ■

اطلاعاتی مانند حجابیان عزیز، دوستانمان در اداره زندان ها تلاش کردند علاوه بر ضرب و شتم فیزیکی، روان این زندانیان سیاسی را نیز رشته رشته کنند تا دست از فلسفه خود بشویند و به فلسفه شما استاد گرامی ایمان بیاورند؟ یادت هست مناظره های ایدئولوژیکی را که این دوستان عزیز اطلاعاتی مان در زندان ها با زندانیان سیاسی چه ترتیب می دادند تا هر کس را که به فلسفه ما آری نگفت به طناب دار بیاورند یا سالهای جوانی اش را در زندان دفن کنند؟ استاد گرامی یادت هست چگونه با اضافه کردن امتحان ایدئولوژیک به کنکور و بازرسی امنیتی جد و آباد هر متقاضی ورود به دانشگاه، دانشگاه ها را مکتبی کردیم؟ استاد گرامی یادت هست...»

گنجی باز هم برای استادش سروش پوشش سازی می کند و می نویسد: «خامنه‌ای باید برود، چون صدها استاد ایرانی مانند دکتر سروش در ایران حق تدریس و اشتغال ندارند و بجای تعلیم و تربیت جوانان ایرانی، باید جوانان دیگر ملل را آموزش دهد.» گنجی، در زشتی و کراهت دستبرد زدن به واقعیت های تاریخ خطابه می نویسد اما خودش استاد این کار است. باید به او یادآوری کرد، آن صدها (در واقع هزاران) استاد ایرانی که در غرب به «فرزندان دیگران درس می دهند» توسط همین استاد عزیزتان دکتر سروش تسویه شدند و مجبور شدند جل و پلاش جمع کرده و راهی خارج از کشور شوند. وقتی سروش و دوستانش موج تسویه کردن را در دانشگاه ها براه انداختند، گنجی حی و حاضر بود. وقتی جناب سروش و انجمن های اسلامی استادان را به «جرم» چپ بود، ضد رژیم بودن و مکتبی نبودن، تسویه و ممنوع الاستخدام می کردند، گنجی همانجا بود. آقای گنجی، ننگ با نیرنگ پاک نمی شود.

گنجی جنایتهای جمهوری اسلامی را به گردن خامنه ای می اندازد و بطور کمیک سعی می کند عزل خامنه ای را با سرنگونی شاه مقایسه کند و قال قضیه را در همین سطح بکند. نظام فاشیستی جمهوری اسلامی را نه شخص خامنه ای ساخت و پرداخت و نه حتا شخص خمینی. این نظام را خمینی فاشیست و حجابیان های فاشیست و فلسفه ی فاشیسم دینی خمینی و نیمه فاشیسم سروش و مدیران فاشیستی مانند رفسنجانی دست در دست هم بوجود آوردند. گنجی تصویری از جمهوری اسلامی بعنوان یک نظام "یک نفره" می دهد که شبیه داستان های کودکان است. دوران این زرنگ بازی های دوم خردادی بسر آمد جناب گنجی. شما همه باید بروید، چه با اعتصاب غذا و چه بدون آن! ■

مورد اینکه "در میان کمونیستها زن اشتراکی" است سعی می کردند زنان زندانی سیاسی را زیر فشار قرار دهند و چگونه زیر شکنجه زندانیان سیاسی را مجبور به اعترافات "ناموسی" می کردند و اعترافات ناموسی را از تلویزیون پخش می کردند تا بر جهل و عقب ماندگی عوام بدمند. آقای گنجی نخبه پرست! این طرح ها را شما نخبه ها می دادید. امامی، قاتل قتل های زنجیره ای روشنفکران دگراندیش که برای به زانو در آوردن قربانی زندانی خود از این روش استفاده می کرد، توسط شخص حجابیان استخدام شده و در مکتب او آموزش دیده بود. بجای دادن لقب آزادیخواهی باید به گنجی گفت: جناب، شما و دوستانتان نیز از این فاضلاب



اعدام انقلابیون در پاره - ۱۳۵۸

فرهنگی به اندازه کافی تغذیه کرده اید. خودتان را به آن راه زنید.

گنجی در نامه ای به سروش می نویسد: «استاد عزیز:

حتماً به یاد می آورید که آقا، فاشیست های چماقدار را فرستاد تا در دانشکده ی فنی دانشگاه تهران با مشت و لگد و میز و صندلی به جان شما بیافتند! آیا کسی در سازمان های اپوزیسیون مدافع گنجی نیست که به یاد بیاورد، چماقداران این "استاد عزیز" چگونه فعالین سازمان های دانشجویی چپ و دفا تر آنان را در جریان عملیات "انقلاب ضد فرهنگی" ضرب و شتم و داغان کردند؟ بهتر نبود بجای دادن لقب " مبارز ضد استبداد" به گنجی، به وی تذکر می دادند که بهتر است در نامه به استاد عزیزش سروش واقعیات را بنویسد و یادآوری کند که: «استاد عزیز: به یاد می آورید که چگونه درب دانشگاه ها را با عملیات انقلاب فرهنگی بستیم و بعد دانه دانه دانشجویانی را که در طول ماه های پس از انقلاب توسط انجمن های اسلامی دانشگاه ها بعنوان کمونیست و مجاهد شناسائی کرده بودیم، از خانه هایشان بیرون کشیدیم و به اوین فرستادیم و در آنجا طبق طرح های نخبه های

دوستانش روزی چند بار تعهد می سپردند که بی چون و چرا از فرمان امام پیروی کنند. گنجی خامنه ای را با رضاشاه و محمدرضاشاه مقایسه می کند. واقعیت آن است که اگر قرار است مقایسه ای صورت گیرد باید گفت خامنه ای، محمدرضاشاه است و خمینی، رضاشاه.

گنجی مخصوصاً خامنه ای را همه کاره معرفی می کند که بگوید همه تباهی های جمهوری اسلامی از یک فرد بلند می شود. ببینید، گنجی چگونه تحت عنوان متهم کردن خامنه ای، بقیه رهبران و گردانندگان جمهوری اسلامی مانند خمینی، رفسنجانی و دارودسته آدمکشان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که بنیان گذار سپاه پاسداران و نظام اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی بود را تطهیر می کند و می نویسد: «... خامنه‌ای باید برود، چون قتل های زنجیره‌ای در دوره‌ی او اتفاق افتاد. خامنه‌ای باید برود، چون بیش از یکصد نشریه به دستور مستقیم او توقیف و روزنامه‌نگاران زندانی شدند. ... خامنه‌ای باید برود، چون میلیون‌ها ایرانی را در سراسر جهان آواره کرده است و قبول ندارد که ایران از آن همه‌ی ایرانیان است. ... خامنه‌ای باید برود، چون آمران قتل‌های دگراندیشان و عاملان قتل زندانیان تابستان ۱۳۶۷ را حاکم کرده است.» ذهی بیشرمی!

بجای اعطای لقب "مبارز ضد استبداد" به گنجی، باید از او پرسید به چه دلیل نمی گوید قتل عام سال ۶۷ بدستور شخص خمینی و با موافقت و همراهی فعال همه باندها و رهبران حکومت (رفسنجانی، خاتمی، موسوی، مولفه، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و غیره) صورت گرفت؟ گیریم که دوستان عزیز آقای گنجی از سال ۶۷ به بعد در مقام های سابق خود نبودند اما همه شان از مهره های مورد اعتماد و فعال این ماشین کشتار بودند. شاید در آن لحظه تابستان ۶۷ اینها راننده ماشین کشتار خمینی نبودند ولی حتما تعمیرکار و روغنکار آن بودند. گنجی و دوستانش هر چقدر بیشتر سعی کنند پای خود را از خونریزی های هولناکی که از بهترین فرزندان این مرز و بوم راه انداختند پس بکشند، کمتر موفق خواهند شد. یعنی نخواهیم گذاشت که موفق شوند. هر کس هم تصمیم گرفته در مرزکشی خواه نا خواه خلق با این جانبیان، در طرف اینان بایستد، مختار است.

گنجی می گوید، "باید دیگری بگویند که چگونه شکنجه می شدند تا اعتراف کنند با فلان زن همسردار رابطه‌ی نامشروع داشته‌اند." گنجی بهتر است از دوست عزیزش حجابیان بخواهد که بگوید چگونه در سال ۶۰ تا ۶۲ با تبلیغات "ناموسی" در

پیام زندانیان سیاسی سابق و خانواده های جانبختگان حزب کمونیست ایران (م ل م) به سمینار زندانیان سیاسی

کسی رسد ز خاطر خون روان یاران!

با درود به برگزار کنندگان این سمینارصمیمانه از زحمات رفقای که تلاش می کنند جنایات بی سابقه رژیم جمهوری اسلامی در زندانها را افشا کنند، قدردانی می کنیم و امیدواریم که این تلاشها تداوم یابد. امروز این تلاشها در راستای زنده نگاه داشتن اسناد جنایات جمهوری اسلامی است تا بحساب تک تک این جنایات بطور کامل رسیدگی شود. این امر بخصوص برای نسل جدیدی که پا به صحنه گذاشته و نسبت به این فصل بسیار مهم از تاریخ مبارزات مردم ایران بی اطلاع است، اهمیت ویژه دارد.

خاطره سرخ رفقای که در نبرد نابرابر با جمهوری اسلامی در سیاه چالهایش جان باختند باید الهام بخش مبارزات ما و مبارزات نسل جوان باشد. این فصل از تاریخ مردم باید زنده نگاه داشته شود زیرا تفکری موجود است با این مضمون که باید جانین را عفو کنیم. این بینش حتا در میان برخی از قربانیان جمهوری اسلامی نیز موجود است. اما باید بدانیم که رسیدن به حساب جنایتهای جمهوری اسلامی در مورد زندانیان سیاسی و جانبختگان خلق برای انتقام کشی نیست. حسابرسی به جنایات را نمی توان مترادف با انتقام کشی دانست، بلکه عین عدالت طلبی است. زندان یک سنگر درخشان نبرد برای دنیایی بهتر آینده، بود. هدف دشمن نه فقط نابود کردن آن نسل از انقلابیون ایران، بلکه نابود کردن هر گونه تلاشی برای برخاستن آگاهانه نسل جوان علیه جمهوری اسلامی بود. هدف رژیم این بود که با کشتار آن نسل از انقلابیون کاری کند که نسل های بعد جسارت تغییر جامعه و برقراری جامعه ای آزاد و رها از جور ستم و استثمار را بخود راه ندهند. بنابراین فراموش کردن یا بخشیدن به معنای فراموش کردن یا چشم پوشی از مبارزه برای آینده ای دیگر است. برای اینکه مبارزه برای ریشه کن کردن هر گونه ستم و استثمار و بی عدالتی را پر خروش کنیم باید توده های مردم را از جنایات جمهوری اسلامی علیه زندانیان سیاسی آگاه کنیم و بحساب خون هائی که ریخته شد برسیم. این زخمی همیشه تازه است.

ما زندانیان سیاسی سابق و خانواده های جانبختگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) (که ادامه دهنده اتحادیه کمونیستهای ایران - سرداران است) به همه همزمان پیشنهاد می کنیم که این سمینار، هفته ای را بعنوان هفته جانبختگان خلق به کل جنبش انقلابی ایران پیشنهاد دهد. همچنین می خواهیم متحدا و مشترکا با هر عده از خانواده زندانیان سیاسی زندانیان سیاسی سابق که مایلند کمیته ای تشکیل دهیم برای بر پا کردن یک بنای یادبود تاریخی در گلزار خاوران. و از هنرمندان جهان و ایران بخواهیم که برای ساختن چنین بنائی داوطلب شوند. بعنوان مثال شبیه بنای یادبودی که پس از سرکوب کمون پاریس به یاد کموناردها بنا شد. مسلما ساختن چنین بنای یادبودی خود یک عرصه مبارزه است. گلزار خاوران سمبل نبرد طبقاتی میان یکی از تبهکارترین رژیم های نظام سرمایه داری جهانی و کمونیستها و انقلابیونی است که برای بنای جهانی آزاد و عادلانه از همه چیز گذشتند و لحظه ای در این شک نکردند.

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی ایران!
گرامی باد همه جانبختگان خلق!

زندانین سیاسی سابق و خانواده های جانبختگان حزب کمونیست ایران (م ل م)

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست- لنینیست- مائوئیست)

صندوق پستی: POSTFACH 900211, 51112 KOLN, GERMANY

تارنمای حزب کمونیست (م ل م): WWW.SARBEDARAN.ORG

پست الکترونیکی: Haghigat@sarbedaran.org

آدرس نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح

AWTW -27 old Gloucester Street—London, WC1N 3XX, UK

کتابخانه
سیار
مائوئیستی

تارنمای حزب کمونیست ایران (م ل م)